ایران آزاد

سال پنجم شماره ۴۹ دی ۱۳۹۵

شعله پاکروان: در مسیر **دادخواهی** در کنار مریم اکبری منفرد میایستیم

درود بر شیر زن آزاده و خستگی ناپذیر **شعله پاکروان** مادر ریحانه جباری

مریم اکبری منفرد در نامه‌ای از زندان اوین از سازمان ملل خواست: از اجرای حکم احمد منتظری جلوگیری کنید

انتقال اورژانسی زندانی سیاسی آرش صادقی به بیمارستان درپی وخامت شدید جسمی

نامه اصغر فرهادی به روحانی

شرم بر ما

سعید لیلاز : چهار بحران فوری اقتصاد ایران

محسن رنانی:

قتلِ زبانِ مادری و تخریب توسعه در ایران

گریز از آزادی – نگاهی به اندیشه اریک فروم

نویسنده	موضوع	صفحه
جبهه ملی ایران	19 آذر روز جهانی حقوق بشر	۳
زندانی سیاسی مریم اکبری منفرد	از اجرای حکم احمد منتظری جلوگیری کنید	۴
داوید فان ریبرووک برگردان حسین انور حقیقی	چرا انتخاباغت تنها یک وسیله ابتدایی و ساده برای تشخیص خواست مردم است	۷
محمد رهبر	منشور و کوزه و آب	۹
علی مغزی زندانی سیاسی زندان گوهر دشت	وضعیت زندانیان و حقوق شهروندی حجت الاعدام روحانی!	۱۰
نامه اضغر فرهادی به روحانی	شرم بر ما	۱۱
سعید لیلاز	چهار بحران فوری اقتصاد ایران	۱۳
علی طهماسبی	تو خورشیدی و من غروب ای آزادی	۱۸
فرمهر امیر دوست	مهاجرت بزرگ انسان از آفریقا	۱۹
	بازماندگان هولوکاست طی تجمعی خواهان توقف سریع خشونت ها در سوریه شدند	۲۱
	تفاوت سکولاریسم و لائیسیته	۲۳
	فروش داروهای مخدر در دکه های روزنامه فروشی	۲۴
	معامله 20 هزار میلیارد تومانی در کیش باطل شد	۲۵
	شورای امنیت خواستار توقف شهرک سازی اسرائیل شد	۲۶
محمد مجتهد شبستری	اگر داعش از فقیهان بپرسد	۲۸
محمد مجتهد شبستری	مراجع تلقید را به مناظره دعوت می کنم	۲۹
محسن رنانی	قتل زبان مادری وتخریب توسعه در ایران	۳۰
میر اصغر موسوی	خرده خاطرات - کاسترو در نگاه میر حسین موسوی	۳۳
عزت الله فولادوند	گریز از آزادی—نگاهی به اندیشه اریک فروم	۳۵
شل سیلور استاین	گاهی بعضی ها با ما جور در می آیند	۳۹
منصور یاقوتی	زیر پل پای درخت	۴۰
آلیسون کاپلان سومر و تالی کروپکین - برگردان : آرسن نظریان	فروش سلاحهای اسراییلی به آذربایجان معامله بزرگ نفتی و قلمرو فعالیت برای موساد	۴۳
هاروت ساسورنیان - برگردان: آرسن نظریان	پان تورانیسم ونه اسلام مسئول نسل کشی ارمنیان بود	۴۵

ایمیل تماس : post4iraneazad@gmail.com
آدرس ما بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.nl

جبهه ملی ایران

۱۹ آذر، روز جهانی حقوق بشر

هموطنان!

روند توسعه مترقیانه تمدن بشری معطوف به نیل آزادی برای کل ابناء بشر تلقی گردیده است. در این رهگذر حقوق بشر و آزادیهای اساسی عاری از هرگونه تبعیض از لحاظ جنس، نژاد، زبان و مذهب مندرج در منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر که در این راستا تعبیر گردیده است و مورد تایید و پذیرش 195 کشور می باشد، دستآورد قرن ها تلاش و تکاپوی، نواندیشان، متفکران و آزاد اندیشان از یک سو و جنگها و انقلاب های اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر بوده است.

بی شک ارزشهای جهانشمول مورد بحث غیر قابل تفکیک، تقسیم، انشقاق و اتصاف به نحله های مختلف عقیدتی چون: حقوق بشر، هندوئیسم، بودائیسم، مسیحی ایسم، شینتوئیسم، یهودی ایسم و غیره می باشد. از سوی دیگر برخوردهای گزینشی نسبت به ارزشهای مزبور و یا سوء استفاده از آنها دال بر نفی ماهیت آنها نبوده و هیچگونه کاستی به اعتبار، ضرورت و نیازمندی جامعه بشری در پی نخواهد داشت. بهمین جهت تصمیم سازمان ملل مبنی بر تخصیص ۱۹ آذر به عنوان روز جهانی حقوق بشر با استقبال ویژه روبرو گردیده است. بی تردید از جهتی تعیین این روز به عنوان روز جهانی حقوق بشر تداعی کننده ارزشهای جهانشمولی است که ۲۵۰۰ سال قبل در منشور حقوق بشر کوروش تجلی پیدا کرد. یعنی در زمانی که نظام برده داری جایگاه و نقش تعیین شده در امپراتوریها و دولت شهرهای وقت داشت و در تعارضات سیاسی – نظامی غالبا سرنوشت جوامع مغلوب به نابودی و یا اسارت جمعی رقم زده می شد. فاتحان وقت اعمال این خشونت ها و برخوردهای غیر انسانی را به عنوان مدیریت صحیح نظام امپراتوری تلقی می نمودند و فراتر از آن با فخر تمام تصویر چنین اعمال خشونت بار را برای آگاهی آیندگان در کتیبه های سنگی خود منقوش می ساختند. در چنین فضایی از خشونت، تخریب، اسارت و بیرحمی؛ آزاد مردی پا می خیزد و نظم ونسق نوین بر اساس همزیستی اجتماعی، تسامح و سازگاری نژادی و زبانی و آزادی دینی و مذهبی و نفی برده داری و آزادی اسرا و بازگرداندن تندیس خدایان اقوام مغلوب به جایگاه اولیه شان راه و رسم نوینی را در رابطه با مدیریت جوامع بشری ارائه می دهد.

جبهه ملی ایران اعتقاد دارد که در چنین روزی، یعنی ۱۹ آذر با الهام از ارزشهای مندرج در منشور حقوق بشر کورش و با درنظر گرفتن اعلامیه جهانی حقوق بشر که نماینده ایران به عنوان عضو کمیسیون حقوق بشر در تدوین آن مشارکت داشته و همچنین الحاق ایران به میثاق حقوق مدنی – سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که بموجب ماده ۹ قانون مدنی در زمره قوانین داخلی کشور شناخته شده است بجاست که به یمن این روز تاریخی آزادی تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی صورت گیرد. زیرا نه تنها رهگشای فضای سیاسی و اجتماعی بازمورد خواست و درخواست اکثریت مردم ایران است، بلکه گره گشای برخی معضلات بس سنگین سیاست خارجی خواهد شد که جامعه در آینده نزدیک با آنها روبرو خواهد گردید. باشد که خرد و درایت سیاسی رهنما و رهنمون در تصمیم گیریهای سیاسی – اجتماعی در راستای خیر و مصلحت انسانی، مردمی و ملی صورت گیرد.

تهران – جبهه ملی ایران
۲۰ آذرماه ۱۳۹۵

مریم اکبری منفرد در نامه‌ای از زندان اوین از سازمان ملل خواست: از اجرای حکم احمد منتظری جلوگیری کنید

پنجشنبه ۲ دی ۱۳۹۵ -
۲۲ دسامبر ۲۰۱۶

مریم اکبری‌منفرد، زندانی عقیدتی که پیشتر از زندان اوین علیه مقام‌های مسئول در مرگ »چهار نفر از اعضای خانواده‌اش در اعدام‌های دست جمعی دهه ۶۰« شکایت کرده است، در نامه‌ای که در اختیار کمپین بین اللملی حقوق بشر در ایران قرار گرفته، »از سازمان‌های بین المللی، به ویژه سازمان ملل « خواست تا »با تشکیل دادگاهی عادلانه، عاملان و آمران کشتار ۶۷ را محاکمه کرده و اجازه ندهند حکم احمد منتظری به اجرا در آید.«

خانم اکبری‌منفرد که از دی ماه ۱۳۸۸ با حکم ۱۵ سال حبس زندانی و در حال حاضر در بند زنان زندان اوین است در نامه خود نوشته است احمد منتظری با انتشار فایل صوتی آیت الله منتظری روزنه امیدی برای مادران و بازماندگان «قتل عام جمعی سال ۶۷« گشوده است چرا که این فایل صوتی و اعتراض قائم مقام وقت رهبری به آن اعدام‌ها »پرده انداختن از جنایاتی با ابعادی بزرگ و غیرقابل تصور « است.

مریم اکبری‌منفرد، دو روز بعد از عاشورای ۱۳۸۸،در ۸ دی ماه این سال، بازداشت و به اتهام محاربه از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ۱۵ سال زندان محکوم شد. او از روز بازداشت در سال ۸۸ تاکنون ۷ سال است که به مرخصی نیامده است. سه برادر و خواهر مریم اکبری منفرد در سال ۶۷ به اتهام هواداری از گروه مجاهدین اعدام شدند و او در اوایل مهرماه سالجاری (۹۵) پس از انتشار فایل صوتی اعتراض آیت الله منتظری، طی یک نامه دادخواهی از مسئولان اعدام اعضای خانواده خود شکایت کرد و حالا در نامه تازه خود نوشته است که پس از گذشت دو ماه از اعلام وصول شکایتش توسط مسئولان زندان اوین، هنوز نمی داند این شکایت قرار است در کدام شعبه و چه زمانی مورد دادرسی قرار گیرد.

فایل صوتی جلسه ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ آیت الله حسینعلی منتظری، قائم مقام وقت آیت الله خمینی، با چند تن از مقامات عالی رتبه قضایی وامنیتی موسوم به »هیات مرگ «روز سه شنبه، ۱۹ مرداد ماه سالجاری(۹۵) در وب‌سایت و کانال تلگرام رسمی او منتشر شد. در آن زمان آیت الله منتظری قائم مقام رهبر جمهوری اسلامی بود و در این جلسه به جز او »حسینعلی نیری، مرتضی اشراقی، مصطفی پورمحمدی و ابراهیم رئیسی « حضور داشتند. این چهار تن اعضای گروهی بودند که در مورد حیات و مرگ چندین هزار زندانی سیاسی تصمیم گیری کردند. با وجود آنکه متن اعتراض آیت الله حسینعلی منتظری به اعدام‌های سال ۱۳۶۷ پیشتر در کتاب خاطراتش نقل شده بود اما پس از انتشار »فایل صوتی « اعتراض آیت الله منتظری در مرداد ماه سالجاری، این فایل صوتی با درخواست وزارت اطلاعات از سایت آیت الله منتظری حذف شد و احمد منتظری به دلیل انتشار آن به دادگاه ویژه روحانیت قم احضار شد.

احمد منتظری روز چهارشنبه ۲۸ مهرماه در دادگاه ویژه روحانیت قم به دلیل انتشار فایل صوتی محاکمه شد و در روز هفتم آذر ماه حکم ۲۱ سال حبس به او ابلاغ شد. او به اتهام اقدام علیه امنیت ملی به ۱۰ سال، به اتهام افشای اسرار نظام به ۱۰ سال و به اتهام تبلیغ علیه نظام به یکسال حبس از طریق انتشار این نوار محکوم شد. بر اساس آنچه در حکم نوشته شده به دلیل »ارزش و حرمت خون برادر شهید «و »سن و سال و وضعیت خاص وی و فقد سابقه محکومیت کیفری، با احصای میانگین حداقل و حداکثر مجازات های در مقام اجرا «فقط شش سال حبس اجرا می شود و۱۵ سال این بخش مورد عفو واقع شده است. احمد منتظری برادر «محمد منتظری» است فرزند ارشد آیت الله حسینعلی منتظری که در جریان «انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی «در ۷ تیر ۱۳۶۰ کشته شد.

احمد منتظری پیشتر در گفتگو با کمپین با اظهار اینکه حکمش »عجیب، زشت و غیرقابل دفاع «است، ابراز امیدواری کرد که »در دادگاه تجدید نظر او حکم برائت « بگیرد.

خانم اکبری‌منفرد در نامه خود خطاب به سازمان‌ها و نهادهای بین المللی حقوق بشر نوشته است: »من به عنوان یکی از بازماندگان آن قتل عام فجیع و کسی که بعد از انتشار این پیام صوتی، درخواست رسیدگی قانونی برای تعیین سرنوشت خواهران و برادران خود را داده ام، ضمن محکوم کردن حکم ناعادلانه آقای احمد منتظری، از سازمان های بین المللی، به ویژه سازمان ملل که در تمام این سال‌ها فریب جمهوری اسلامی را خورده‌اند، درخواست می کنم که با تشکیل دادگاهی عادلانه، عاملان و آمران کشتار سال ۶۷ را محاکمه کرده و اجازه ندهند حکم آقای احمد منتظری به اجرا در آید.«

در این نامه مریم اکبری‌منفرد با انتقاد از صدور حکم ۲۱ سال زندان توسط دادگاه ویژه روحانیت برای احمد منتظری به اتهام انتشار فایل صوتی آیت الله حسینعلی منتظری و ضمن تاکید براینکه »حضور آقای احمد منتظری در جنبش دادخواهی اثری عمیق و تعیین کننده داشته و خواهد داشت«، نوشته است: »چگونه است در این حکومت، افرادی مانند سعید مرتضوی و سعید طوسی، با ارتکاب به چنان جرایم سنگینی، آزادانه زندگی می کنند و برای تطهیر خود به زیارت مولایمان امام حسین و امام علی می روند. اما آقای احمد منتظری که مسئولیت انسانی خود را انجام اداده، محاکمه و به ۲۱ سال زندان، محکوم می شود؟ جمهوری اسلامی نه تنها اجازه می دهد آمران و عاملان این جنایت آزادانه در رفت وآمد باشند، بلکه به عملکرد خود نیز افتخار می‌کنند اما کسانی را که قصد پرده انداختن از آن جنایت بزرگ را دارند، دستگیر، محاکمه و به زندان می اندازند.«

مریم اکبری‌منفرد در بخش دیگری از نامه تازه خود با اشاره به اثرات انتشار فایل صوتی آیت الله منتظری نوشته است: »سخنان آقای منتظری صدای در گلو مانده مادران شهدا و بازماندگان قربانیان دهه ۶۰ و قتل عام جمعی سال ۶۷ بود. پرده انداختن از جنایاتی با ابعادی بزرگ و غیرقابل تصور که نظیرش در هیچ حکومت دیکتاتوری مشاهده نشده است.«

او ضمن تقدیر از اقدام احمد منتظری برای انتشار فایل صوتی اعتراض آیت الله حسینعلی منتظری به مسئولان قضائی وقت در سال ۱۳۶۷، در نامه خود نوشته است: »آقای احمد منتظری با انتشار فایل صوتی پدر بزرگوارشان، روزنه امیدی برای مادران و بازماندگان آن رویداد تلخ شد. مادران و خانواده هایی که در تمام این سال‌ها، به انتظار روز دادخواهی و حسابدهی نشسته‌اند. آقای احمد منتظری با انتشار فایل، رسالت و وظیفه انسانی خود را به انجام رساند.«

در مرداد و شهریور ماه سال ۱۳۶۷ بسیاری از زندانیان سیاسی در زندان‌های ایران به صورت دسته جمعی اعدام شدند. زندانیانی که عمدتا از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق، گروه‌های چپ و فدائیان خلق بودند. اجساد اعدام شدگان در زندان‌های تهران به صورت دسته جمعی در گورستان خاوران در جنوب شرق پایتخت به خاک سپرده شد. بسیاری از این زندانیان در حالی با حکم آیت الله خمینی اعدام شدند که به گفته خانوادهایشان فقط محکومیت تحمل زندان داشتند. آمار دقیقی از میزان اعدام ها وجود ندارد اما از سوی مخالفان جمهوری اسلامی این آمار تا ۴ هزار و حتی ۵ هزار نفر هم اعلام شده است.

مریم اکبری منفرد در بخشی از نامه تازه خود از زندان اوین نوشته است: »پژواک فایل صوتی آقای منتظری حدیث مکرر تخلفات متعدد جمهوری اسلامی است. حاکمیتی که به ادعای خودش، حاکمییت اسلامی و شریعت علی و سیرت محمدی است اما به نام مقدس اسلام، هر چه خواستند انجام دادند.«

مریم اکبری منفرد، در روز هشتم دی ماه ۱۳۸۸ بازداشت و به اتهام محاربه از طریق ارتباط با نیروهای مجاهدین از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی به ۱۵ سال حبس محکوم کرد. خانم اکبری‌منفرد در یکی از نامه‌های خود از داخل زندان نوشته است که قاضی ابوالقاسم صلواتی رئیس شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران در روز دادگاه گفته است که »او(مریم اکبری‌منفرد) جور خواهر و برادرانش را می‌کشد.«

او در ۲۶ مهرماه ۱۳۹۵ در نامه‌ای سرگشاده از زندان اوین خواستار دادخواهی و تحقیق درباره اعدام اعضای خانواده اش در دهه ۶۰ شده است. یکی از خواسته های مریم اکبری‌منفرد در این نامه »اعلام محل دفن خواهر و برادر « اعدام شده‌اش بود. او نوشت: »با توجه به اینکه نشانی محل دفن آنها هیچ‌گاه به خانواده اعلام نشده است، درخواست روشن شدن چگونگی فوت و محل دفن آن‌ها را نیز دارم.«

طرح این شکایت و دادخواهی از سوی این زندانی سیاسی، با اقدام تلافی جویانه مقامات قضایی مواجه شد. در تاریخ ۱۳ آبان ماه سال جاری، سازمان عفو بین الملل با انتشار بیانیه ای نوشت که مقامات ایرانی از اینکه اجازه بدهند مریم اکبری منفرد برای رسیدگی به بیماری آرتروز و تروئید خود در خارج از زندان درمان شود، خودداری کرده اند.

مریم اکبری‌منفرد همچنین ۲۱ آبان ۱۳۹۵ در نامه‌ای از بند زنان زندان اوین اعلام کرد که پس از »شکایت رسمی برای پیگیری اعدام سه برادر و خواهرش در سال ۱۳۶۷« به »محروم شدن از ملاقات با فرزندانش «تهدید شده است. خانم اکبری‌منفرد دو دختر ۱۲ و ۷ ساله دارد و چون طی هفت سال زندان از »مرخصی « محروم بوده آنها را هفته ای یکبار برای چند دقیقه در زندان اوین ملاقات می کند.

چرا انتخابات تنها یک وسیله ابتدایی و ساده برای تشخیص خواست مردم است

David Van Rybrouck

اشپیگل شماره ۴۷ سال ۲۰۱۶

داوید فان ریبروک
برگردان: حسین انورحقیقی
Sun 4 12 2016

پرزیدنت عزیز یونکر بعد از پیروزی دونالد ترامپ ما نوشتار زیادی در باره انتخاب کنندگان و سیاستمداران آمریکایی و احزابشان خوانده ایم. ولی آنچه که نخوانده ایم تحلیل هایی درباره ساز و کار دمکراتیک می باشند. در باره این مسئله که شاید انتخابات به شیوه کنونی دیگر فرم کهنه شده ای برای تعیین دولت و مشی سیاسی آن بر مبنای اراده عمومی مردم است. طرح این مسئله هنوز هم بدعت به حساب می آید. انتخاب کنندگان در انتخابات رای خود را (م: به نمایندگان) وا می گذارند و اما این واگذاری رای برای سالهای آتی هم هست. سیستم نمایندگی در زمان گذشته، که هنوز حجم داده ها محدود و سرعت ارتباطات کم بود، کاملا درست و لازم بود ولی آیا امروز هم چنین است؟ همه پرسی ها هم بهتر از آن نیستند. چون در یک همه پرسی از مردم خواسته می شود که چه نظری در موردی مشخص دارند بدون آنکه واقعا در آن باره فکر کرده باشند. اما به جای آن در ماههای پیش از همه پرسی بمباران تبلیغاتی می شوند. اگر ما نتوانیم دمکراسی خود را از نظر تکنیکی به روز کنیم بزودی متوجه خواهیم شد که سیستم ما دیگر اصلاح پذیر نیست. سال 2016 بدترین سال بعد از سال 1933 برای دموکراسی است. انتخاب دونالد ترامپ نه تنها تصادفی و عجیب و غریب نیست بلکه نتیجه منطقی ترکیب ایده قرن هیجده (انتخابات) با ایده های قرن نوزده (حق رای همگانی)، قرن بیستم (کشف رسانه های توده ای و همگانی) و قرن بیست و یک (فرهنگ رسانه های اجتماعی) است.

هم برکزیت (م:خروج بریتانیا از اروپا) و هم ترامپ به شکل دردناکی مسیر پر خطری را که دمکراسی های غربی ما به خود گرفته اند نشان می دهند: آنها دمکراسی را به رای دهندگان تقلیل داده اند. امتناع ما از تغییر ساز و کار دمکراسی سبب شده است که شورش سیاسی و ناپایداری دموکراسی های ما را تعیین کنند. آقای یونکر، این شامل اتحادیه اروپا هم می شود که شما رئیسش هستید. هفته های گذشته برای من روشن شد که اتحادیه اروپا می تواند در عرض یک سال به تاریخ بپیوندد. هرگاه گئرت ویلدرس Geert Wilders و ماری لوپن Marine Le Pen در انتخابات پیروز شوند در هلند و فرانسه برای خروج از اتحادیه اروپا همه پرسی برگزار می کنند. بر اساس نظر سنجی ها شانس انتخاب شدن برای هر دو هست و هر دو خواهان همه پرسی شده اند. قانون اساسی اروپا را هر دو کشور در سال 2005 رد کرده اند. خروج دو کشور بنیانگزار پایان رویای اروپایی، این بزرگترین پروژه صلح آفرین تاریخ بشریت، را رقم خواهد زد.

اما همه ماجرا این نیست. اطریش می تواند در ماه دسامبر برای اولین بار از جنگ جهانی دوم به بعد یک ساستمدار پوپولیست راست را به ریاست جمهوری انتخاب کند که اروپا دوستی اش محدود است. اگر رنتسی شکست بخورد ایتالیا هم تق و لق خواهد شد. لهستان هر چه بیشتر خود را به مجارستان، که به شیوه اتو کراتیک اداره می شود نزدیک خواهد کرد. بلغارستان بعد از انتخابات هفته پیش هر بیشتر چشم به روسیه خواهد دوخت و آلمان تا انتخابات سال دیگر شاهد افزایش نفوذ AfD (آلترناتیو برای آلمان) خواهد بود. شهرت ناگهانی آلمان به مثابه "قدرت جدید رهبری جهان غرب" می تواند خیلی کوتاه مدت باشد. تعداد زیادی از دمکراسی های غربی هم اکنون از "سندروم خستگی از دموکراسی" رنج می برند. نشانه ها از این قرارند: تب همه پرسی، ترک احزاب، شرکت نازل در انتخابات و یا همچنین: ناتوانی دولت و نشانه های رکود و فلج سیاسی که بواسطه بر آمدهای پوپولیستی، بی اعتمادی وسیع عمومی و رسانه های بی امان و بی رحم. بررسی به اصطلاح ارزش های جهانی تصویری تیره و تار به دست می دهد: کمتر از نیمی از جوانان اروپایی بر این نظرند که زندگی در یک دمکراسی واقعا مهم است. لیکن مشکل دمکراسی نیست. مشکل انتخابات است. آقای رئیس این است وضعیت قاره. ما فرو می پاشیم. شما ماه سپتامبر گفتید که اروپا "حداقل در بخشی از خود با بحران وجودی" روبرو است. ولی اگر چنین است: پس چرا ما چیزی از شروع و حرکتی تازه و یا طرحی نو و قانع کننده از دموکراسی اروپایی نمی بینیم و نمی شنویم. اتحادیه اروپا تا کنون فقط به بدترین شکل ممکن با برکزیت برخورد کرده است: شانه ها را بالا انداخته و مثل سابق به راه خویش ادامه می دهد. زیرا مبارزه خروج از اروپا تنها بر مبنای دروغ بود و نیازی نیست که اروپا خود را مورد سوال قرار دهد. "اتفاقی زنجیره ای و دنباله دار؟ هرگز."

شما در برابر انتخابات ایالات متحده هم تاکنون بدترین جواب ممکن را یافته اید: شما گناه را به گردن نادانی ترامپ می اندازید. "ما دو سال از دست خواهیم داد تا اینکه ترامپ در سفر هایش با جهانی آشنا شود که تا کنون نمی شناسد." شاید چنین چیزی درست باشد ولی کسی که به جماعتی چون ترامپ، فاراژ Farage و جانسون Johnson به عنوان دروغگو و احمق فحش می دهد ولی خشم و بیم انتخاب کنندگان آنان را جدی نمی گیرد، نفت روی آتش می پاشد. بله ممکن است که بخشی از خشم از تصوراتی ناشی شود که پوپولیست ها تغذیه می کنند ولی بخش دیگر آن مطمئنا واقعی بوده و قطعا نیازمند توجه و دقت است.

بار دیگر دو اروپا وجود دارد حتی آلمان هم دو تاست. اینبار رودر رویی بین شرق و غرب و یا کاپیتالیست ها و کمونیستها نیست. حالا رودر رویی مابین کسانی است که احساس می کنند که از نظر سیاسی نمایندگی می شوند با کسانی که چنین احساسی ندارند به هر حال تا زمانی که رهبری پوپولیست پیدا شده و کینه و نفرتهای قدیمی را بیدار کند. مارتین شولتز، رئیس کنونی پارلمان اروپا و یک سوسیال دموکرات اخیرا خواهان "قیام انسانهای شریف" شد و فراموش کرد که با این فراخوان بخش بزرگی از اروپا را "نا شریف" جلوه می دهد. عجیب است من همیشه فکر می کردم که سوسیال دموکراسی دغدغه فراموش شدگان را دارد.

جواب قوی فرهوفشتاد Guy Verhofstadt ، سر کاندید لیبرال ها، به ترامپ نه دمکراسی بلکه دفاع بیشتر برای اروپاست. گویی بزرگترین خطر از خارج متوجه اروپاست. امروزه بزرگترین تهدید اروپا نه از جانب روسیه بلکه از سوی خود اروپاست. آقای هرمن فون رامپوی Herman van Rompuy رئیس سابق شورای اروپا اخیر اظهار داشت: " من هر وقت که می شنوم مردم از کمبودهای دموکراسی اروپایی صحبت می کنند خنده ام می گیرد. می شود پذیرفت که اتحادیه اروپا باید کارکردش بهتر باشد. اما دمکراسی ما ایرادی ندارد." من اما جور دیگری می بینم. علت اصلی فروپاشی اروپا این هست که موارد زیادی شهرندان را از بروکسل جدا می کند. زمان آن رسیده است که آنها هم اجازه مداخله نه از طریق نمایندگان بلکه به واسطه مشارکت مستقیم پیدا کنند. هر پنج سال یکبار رایی در صندوق انداختن دیگر کافی نیست. شهروندان اروپا کجا می توانند بهترین اطلاعات ممکن را بدست بیاورند تا دسته جمعی شرکت جسته و باهم درباره اروپا تصمیم بگیرند؟ شهروندان درکجا می توانند سرنوشت جامعه خویش را بدست گیرند؟ چنین چیزی مطمئنا در کابین رای اتفاق نمی افتد. لازم است که ما به یک اصل مرکزی دمکراسی آتن برگردیم: ما باید قرعه بکشیم. تعداد زیادی از پست های عمومی در آتن باستان به واسطه قرعه کشی اشغال می شد. قرعه کشی در ونیز و فلورانس از اشراف نشینان دوره رونسانس هم مرسوم بود و زمانی دراز موجب ثبات بود. در انتخاب قرعه ای نباید همگان در باره چیزی تصمیم بگیرند که تنها تعداد محدودی از آن واقعا سردر می آورند بلکه ایده این هست که بخشی از مردم که تصادفی انتخاب شده اند آگاهی های لازم را بدست آورده و تصمیم درستی بگیرند. برشی از جامعه که مطلع است عاقلانه تر از تمامی جامعه عمل می کند که بی اطلاع است. جدی می گویم آقای یونکر. شما باید اروپایی ها را جدی بگیرید. چرا باید توده ها را تربیت کرد اگر نگذاشت حرف بزنند؟ نگاهی به ایرلند بیندازید. ایرلند نوجو ترین دمکراسی اروپا است. چند هفته پیش صد نفر از شهروندان برای مجمع معروف به شهروندان با قرعه انتخاب شدند. ایرلند کشوری است که به جای ترس از شهروندان به آنها اعتماد می کند. مجمع شهروندان باید طی سال آینده در باره پنج موضوع از جمله سقط جنین، همه پرسی و تغییرات آب و هوا بحث کند و همه کارشناسانی را که می توانند کمک کنند دعوت کند. این دومین مجمع شهروندان از این دست می باشد. حتی در سالهای 2013 و 2014 در آنجا از مردم خواسته شد که نظرات و توصیه های خود را در باره سیاست بدهند. ازدواج همجنس گرایان یکی از موضوعات آنزمان بود. نهایتا در باره پیشنهاد مجمع شهروندان در یک رفراندوم ملی نظر خواهی شد. برای اولین بار در تاریخ مدرنیته بود که تغییر قانون اساسی از طریق مشارکت شهروندانی که به شکل تصادفی انتخاب شده بودند انجام گرفت.

در قرن بیست و یکم دموکراسی این گونه کار می کند. چرا نباید چنین کاری را در سطح اروپا سازمان داد؟ هر کشور عضو می تواند 100 نفر شهروند را با قرعه انتخاب کند که چهار روز تمام فقط درباره یک مسئله مهم رای زنی کنند: چگونه می توان تا سال 2020 اتحادیه اروپا را دموکراتیک تر کرد؟ از این طریق شرکت کنندگان از پرتغال تا استلند همان زمان و همان اطلاعات را به دست می آورند. هر کشوری می تواند ده توصیه فورموله کند. پس از سه ماه از هر کشور عضو 20 نماینده که با قرعه انتخاب شده اند در بروکسل گرد هم می آیند تا لیست نهایی 25 مورد مهم سیاست آتی اتحادیه اروپا را تعیین کنند. این یک دگرگونی اساسی خواهد بود. این شهروندان خواهند بود که دستور کار آینده را تعیین می کنند، دستور کاری از پایین به بالا. شهروندان نقش فعالی در شکل دادن به اروپا بدست خواهند آورد. همچنین تحرک تازه ای در ارتباط میان کشورهای عضو و بروکسل بوجود خواهد آمد. و مهمتر از همه: دو اروپایی که پیش از این صحبتش بود به جای ادامه فحاشی متقابل در شبکه های اجتماعی وارد یک گفتگوی واقعی با یکدیگر خواهند شد.

پرزیدنت یونکر، شما اظهار داشته اید: "دوازده ماه پیش رو برای شکل دادن اروپایی بهتر تعیین کننده است." شما حتی سخن از "اروپایی که شهروندان را قوی تر می کند"، زدید. متاسفانه تا کنون موضوع از یک شبکه نسل پنجم تلفون همراه (م: شبکه های تلفون همراه بر اساس تکنیک بکار رفته به نسل های مختلف تقسیم می شوند. حالا نسل چهارم معمول است که با نام LTE شناخته می شود) و یک واحد نظامی داوطلب فراتر نرفته است. چگونه است که در چنین زمانه بلا خیزی چیزی بیشتر از این به ذهنتان نمی رسد. چالش های امروزی خیلی بزرگ هستند: ما باید دوباره اعتماد ها را به این پروژه نادر و یگانه جلب کنیم و این ممکن نخواهد شد مگر اینکه شهروندان را در مباحثات مربوط به آینده اجتماعشان شریک کنیم. دمکراسی تنها حاکمیت مردم و حاکمیت برای مردم نیست بلکه حاکمیت بدست مردم هم هست. ما یک سال تمام وقت داریم.

فان ریبروووک Van Reybrouck، 45، یک نویسنده بلژیکی است و بنیاد گذار شبکه های بلژیکی G1000 . اینروزها کتاب "علیه انتخابات. چرا رای گیری دمکراتیک نیست" از وی منتشر شده است.

محمدرهبر

منشور و کوزه و آب

۳۰ آذر ۱۳۹۵

اولین منشور حقوق شهروندی به دستور ناصر الدین شاهِ فرنگ دیده، نوشته شد و در روزنامه اعلان عمومی کردند. آن زمان یعنی در رمضان سال ۱۳۰۵ قمری، همه رعیت بودیم و هنوز به شهروندی مفتخر نبودیم با این حال خاقان لطف کرده و حقوقی را اعطا کردند به شرح ذیل:»عموم رعایای ما نسبت به جان و مال خود مختار هستند که بدون ترس و واهمه هر قسم تصرفی در اموال خود بخواهند، بنمایند و به هر کاری از اجتماع پول و انعقاد کمپانی ها از برای ساختن کارخانه و راه ها و به هر رشته ای از رشته های تمدن و تمکن اقدام نمایند. اسباب رضای خاطر و خشنودی ماست و حفظ آن بر عهده ماست.«

گویا در سلام عام همان سال، شاه باز هم بر آن دستور تاکید کرد و گفت:»احدی اختیار تعدی به جان و مال مردم را ندارد.«

یکی از درباریان بادمجان دور قاب چین، میان حرف شاه دوید که : »هیچ‌کس چنین حقی ندارد مگر اعلیحضرت پادشاه «اما شاه حرفش را قطع کرد و گفت:»نخیر شاه هم حق ندارد.«

با این حال عاقلان می‌دانستند و پوزخند می‌زدند و یکی هم سفیر مختار روس که این بازی شاهانه را مضحک می‌دانست و حتی در حضور شاه به طنز گفت اعلیحضرت خواب نما شده‌اند و یا کسی مجبورشان کرده که سلطان صاحب قِران، متغیر شدند و گفتند چون ظل السلطان را مغزول کردیم و او ظلم زیاد می‌کرد، این اعلان لازم بود.

از آن فرمان حقوق رعیتی ناصری تا این منشور حقوق شهروندی روحانی، یک قرن و نیم گذشته است و هنوز در بر همان پاشنه می‌گردد و ای بسا قوانین اساسی و عادی آمده اند و رفته‌اند و هنوز قدمی در حقوق ملت برداشته نشده است.

جای خنده و گریه دارد که نوشتن ۱۲۰ ماده قانون در بیست و سه بخش که به تمامی از اصول قانون اساسی متروک جمهوری اسلامی و برخی قوانین و معاهدات گمنام اخذ شده است، سه سالی زمان برده و رییس جمهور روحانی در همایشی این »قانون‌بازی «را به حساب دستاورد و وفای به عهد نهاده است.

به رییس جمهور حقوقدان باید گفت آیا عقلانی است که از قوانین مُصرح و مصوب و اصول قانون اساسی که الزام آور است، جزوه‌نویسی کنیم و آن قوانین را که لا اقل در قانون بودنش شکی نبوده به آیین‌نامه و پند نامه تبدیل کنیم و به این رونویسی که تنها کارکردش تنزیل قانون اساسی به آیین‌نامه دولتی است ، مباهات کنیم؟

اهم این ۱۲۰ ماده قانون که به محافظه‌کارترین زبان و به ترس و لرز نوشته شده به زبانی به مراتب بهتر و قوی‌تر در قانون اساسی آمده و به جایی نرسیده و حالا چه ضرورتی داشت این کاغذ بازی.
بهتر آن است که موانع اصلی اجرایی‌نشدن حقوق ملت در قانون اساسی را رد یابی کنیم که اتفاقا همه به گردن استبداد دینی است که بر ایران حاکم است.
جناب رییس‌جمهور بهتر بود که پیش از آنکه به قانون‌نویسی دست ببرند و احیانا سه سالی نان‌دانی برای عده‌ای درست کنند، کمی خطر می‌کردند و گزارشی درباره یکی از موارد مشهود نقض قانون و اخلاق، یعنی حصر رهبران جنبش سبز ارائه می‌کردند. شش سال است میر حسین موسوی آخرین نخست وزیر جمهوری اسلامی، زهرا رهنورد رییس پیشین دانشگاه الزهرا و مهدی کروبی رییس اسبق مجلس شورای اسلامی ، بی محاکمه و تفهیم اتهام و بدون استناد به هیچ قانون و تبصره‌ای در خانه‌شان محصورند.
بهتر نیست به جای کلی گویی و افاضات و ردیف کردنِ حروف اضافه ، به مصادیق فاجعه‌بار پایمال‌شدن حقوق بشر در ایران بپردازیم.
اصولا وزارت اطلاعات زیرمجموعه دولت هست یا نیست. چرا با آمدن و رفتن وزیران اطلاعات هیچ‌گاه بازجویان بد کردار وزارت برکنار نمی‌شوند؟ جناب روحانی آیا وزارت کشور شما این جرأت را دارد که برای اعتراض به حصر رهبران سبز به معترضان اندک و خس و خاشاک ایشان مجوز یک راهپیمایی آرام را بدهد و اصلا وزیر کشور این اختیار را دارد تا به نیروی انتظامی فرمان دهد که راهپیمایان را مقابل حزب اللهی‌های مسلح ، حراست کنند.
بنابر قانون، تمامی بازداشتگاه‌ها باید زیر نظر سازمان زندان‌ها باشند و احیانا وزیر دادگستری -پور محمدی وزیر دادگستری خود از متهمین قتل و غارت است- ناظر بر وضعیت زندان‌هاست. آیا سپاه و نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات و حتی شهرداری ، بازداشتگاه‌های غیر قانونی ندارند. آیا وضعیت زندانیان از سیاسی گرفته تا مرتکبان جنایت و جنحه و جرایم مالی ، انسانی است؟ آیا اخبار اعتصاب غذا و زندانیانی که سال‌هاست ملاقاتی ندارند و اعدام افراد در پی محاکمات بی‌وکیل و دفاع، به گوش رییس‌جمهور حقوق‌دان نمی‌رسد؟ آیا وزارت کشور و وزارت ارشاد دولت روحانی، بنابر همین منشور و آن قانون اساسی متروک حاضرند این حق را به اهل سنت بدهند تا در تهران مسجدی بسازند و ذکر خیری از خلفای راشدین کنند؟ آیا می‌توان بنابر حقوق شهروندی به بهاییان اجازه کار و تحصیل داد، اجرای مناسک و تبلیغ دین پیشکش.
بنابر بند بیست و سوم همین منشور شهروندی، شهروندان حق برخورداری از صلح و آرامش دارند. آیا آقای روحانی می‌توانند توضیح دهند چرا ایران شش سال است در سوریه فعالیت نظامی دارد و در جنگی تمام عیار وارد شده است؟ بنا بر کدام مصوبه مجلس و بنابر کدام رفراندم، ایران پشتیبان رژیم اسد است و اصلا بنابر کدام قانون، سپاه پاسداران فعالیت برون مرزی دارد و سردار سلیمانی به چه کسی پاسخگوست؟
تجربه می‌گوید احقاقِ حقوق ملت، هیچ گاه با بخشنامه و بی‌حضور مردم به جایی نخواهد رسید. حتی اگر ناصرالدین شاه امر کند هم حقی به حق‌دار نخواهد رسید مگر اینکه مردم خود عدالتخانه بخواهند و حق خویش بگیرند.
برای خروج از این بن‌بست قوانین پا در هوا، اگر که رییس جمهور و مجلس جسارتی دارند و صداقتی، باید یک سلسله رفراندم با موضوعات کاملا مشخص و اجرایی برگزار کرد. موضوعاتی مثل نظارت استصوابی آری یا نه. افزایش اختیارات رییس جمهور و سپردن فرماندهی کل قوا به منتخب مردم .
وگرنه با پاک‌نویس قانون اساسی و از قانون‌مداری امام خمینی گفتن، آفتابه و لگن هفت دست است و شام وناهار هیچی و این منشور شهروندی را هم باید در کوزه گذاشت و آبی خورد.

وضعیت زندانیان و حقوق شهروندی حجت الاعدام روحانی!

علی معزی زندانی سیاسی زندان گوهردشت

رئیس جمهور نظام حجه الاعدام روحانی در چارچوب دیکتاتوری ولایت مطلقه از روی کاغذ حقوق شهروندی اعلام کرده است بیاد امام راحلشان می افتیم که اوایل سال 58 با استفاده از نام مستعار اسلام برای خود، می گفت: " اسلام بیش از هر چیز به آزادی عنایت دارد..." اما چندی بعد زود پشیمان میشد و می گفت" "از اول باید چوبه های اعدام را برپا می کردیم، از اول باید قلم ها را می شکستیم و مطبوعات را می بستیم..." ، یا پس از آن همه کشتار و اعدام برای حفظ ظاهر فرمان 8 ماده ای اعلام می کرد و چندی بعد دوباره آن را پس می گرفت.
بلی، همه می دانیم چیزی بنام حقوق شهروندی وجود دارد ولی به رژیم آخوندی چه ربطی دارد؟ هنگامی که مردم از اصلی ترین حق خود یعنی حق حاکمیت مردمی و تعیین سرنوشت خود محروم باشند، حقوق شهروندی چه جایی دارد و بر چه مبنایی استوار است؟ مثل اینکه شما آب نداشته باشید ولی درباره رعایت بهداشت و نظافت داد سخن دهید.
این همه زندانی سیاسی که طی این سالها اعدام شده اند و به زندان افتاده اند و یا الان در زندان هستند محکومیت هیچکدام پایه و اساس حقوقی و قانونی و حقوق بشری نداشته است، در طول سال همیشه تعدادی زندانی در حال اعتصاب غذا هستند، آنها که هیچ راهی برای دادخواهی و رسیدگی به وضع خود نمیابد، به ناچار از تن و جان خود مایه می گذارند. در همین زندان گوهردشت در بند ما، فرزند برومندم سعید شیرزاد روزهاست که با لبان دوخته در مقابل چشممان، تحلیل می رود و آب می شود، مطالباتش هم اکثرا مراعات همان آئین نامه زندان و قوانین موجود است، خودش هم سه سال است که بلاتکلیف است، ولی در عین حال تا چند روز حتی حاضر نبودند نامه اعتصاب غذایش را تحویل بگیرند. یا آن فرزند غیور آرش صادقی در زندان اوین که به احکام و آراء ظالمانه و فرمایشی معترض است و پس از شصت روز اعتصاب غذا با مرگ دردناک دست و پنجه نرم می کند و همینطور مرتضی مرادپور در زندان تبریز که اعتراض خانواده و بستگانش هم با سرکوب پاسخ داده می شود. آخر شما که نه زبان قانون سرتان می شود، نه زبان دادخواهی، نه زبان اعتصاب غذا، نه زبان تجمع و اعتراض و نه زبان حقوق بشر و سازمان ملل و نه از خدا می ترسید، معلوم هست که چه زبانی می فهمید؟ آیا هنوز فکر می کنید مخاطبی برایتان باقی مانده که با وقاحت و شیادی برای مصرف انتخابات دم از حقوق شهروندی بزنید. کور خوانده اید که انتخاباتی در کار باشد. از این ورطه جان سالم به در نخواهید برد. باید به فکر کفن و دفن تمامیت رژیم ولایت باشید.

علي معزی زندانی سیاسی زندان گوهردشت(رجایی شهر کرج)".

نامه اصغر فرهادی به روحانی

«شرم بر ما»

«شرم بر ما»

آقای دکتر حسن روحانی، رئیس‌جمهور محترم

سلام

امروز گزارش تکان‌دهنده زندگی مردان، زنان و کودکانی را که در گورهای یکی از قبرستان‌های اطراف تهران شب‌های سرد را به صبح می‌رسانند خواندم و اکنون سراسر وجودم شرم است و بغض. به بهانه این نامه به شما، قصد دارم همه آنان که در این سرزمین و در این سی و چند سال مسئولیتی داشته و دارند را سهیم این شرمساری کنم.

می‌دانم که عده‌ای سیاست‌باز این‌گونه گزارش‌ها و خبرها را دستاویزی خواهند کرد برای گرم کردن تنور بازی‌های فرساینده سیاسی و انتخاباتی اما افسوس که گرمای این تنور، تن رنجور کودکان، زنان و مردانی را که شب‌ها در گوشه قبرها، لابه‌لای درختان پارک‌ها و زیر پل‌ها به خواب می‌روند گرم نخواهد کرد.

در این گزارش نام یکی از کسانی که شب‌های سرد استخوان‌سوز را در گوشه گوری نشسته به صبح می‌رساند و به تعبیر تلخ گزارشگر مرگ را زندگی می‌کند، «آرمان» است. این نام مرا رها نمی‌کند. «آرمان» گم شده‌ای که در گور پیدایش کرده‌اند. شرم بر ما.

در تاریخ خوانده‌ایم که گاهی حاکمان با لباس مبدل به میان مردمان می‌رفته‌اند تا به دور از محافظان و ملازمان و متملقان گوشه‌ای از درد و رنج مردم را بی‌واسطه درک کنند. پیشنهاد می‌دهم لااقل برای تنوع در نگارش تاریخ امروز که آیندگان بهت‌زده خواهند خواند، گاهی صاحب منصبان بی‌همراه و ناشناس به میان مردم بروند. به روستاها و شهرهای دور افتاده. اگر ناشدنی‌ست به همین حوالی، محله‌های حاشیه تهران تا ببینند صورت‌های سرخ از سیلی آبرومندان بی‌بضاعتی که بیش از هر صاحب قدرتی جان و جوانی‌شان را برای این سرزمین قربانی داده‌اند.

اگر باز ناشدنی‌ست یک روز به اورژانس شهر سری بزنند و مخفیانه سوار بر آمبولانسی شوند که قرار است بیماری بی‌رمق را به بیمارستانی برساند و از نزدیک شاهد باشند چگونه در مسیر، به جای راه باز کردن برای نجات جان یک بیمار، مسابقه‌ای تلخ بین دیگران است برای پیشی گرفتن از هم که پشت آمبولانس حامل یک هموطن رو به مرگ جای بگیرند و از این موقعیت برای زودتر رسیدن به مقصد نهایت استفاده را ببرند.

این مثالی ساده، تلخ و تکراری‌ست اما خلاصه‌ای‌ست از وضعیت امروز ما. چه کسی پاسخگوی این بی‌رحمی پنهان است؟ ما چرا و کی چنین شدیم؟ ما مردمانی که دیگر دوست داشتن هموطن را از یاد برده‌ایم، ما که خشونت‌های پنهان و ریز در رفتار و گفتار روزمره‌مان ابزاری شده است برای بیرون کشیدن گلیم فردی‌مان از اجتماع. ما که دروغ را به عنوان مهارتی برای زیستن دوگانه در بیرون و درون خانه می‌آموزیم و به کودکان‌مان می‌آموزانیم.

ما که تنها نظاره‌گر و شنونده فراموشکار رنج‌هائیم. چه کسی امروز از آن پدری که خود را از پل عابر پیاده خیابان میرداماد به دار کشید و در یادداشتی که از جیب خالی‌اش پیدا شد نوشت «هزینه درمان بیماری چشم‌هایم را نداشتم» سخنی می‌گوید؟ آن اندک کسانی نیز که دلسوزانه می‌گویند با انگ سیاه‌نمایی مورد هجمه‌اند. انگ سیاه‌نمایی فراری‌ست رو به جلو از سوی مسئولان برای عدم پذیرش مسئولیت سیاهی‌ها.

این است شهر نوید داده شده؟ این است شهر آرمان‌ها؟

اصغر فرهادی

هفتم دی ماه ۱۳۹۵»

انتقال اورژانسی آرش صادقی به بیمارستان درپی وخامت شدید جسمی

خبرگزاری هرانا – آرش صادقی کنشگر مدنی زندانی که در شصت و چهارمین روز از اعتصاب غذای اعتراضی خود به سر می برد، شب گذشته درپی بالاآوردن مکرر خون، و وخامت شدید وضعیت جسمی اش نیمه بیهوش به بیمارستان طالقانی تهران منتقل شد.
به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، آرش صادقی شب گذشته در اثر تپش قلب، تنگی نفس و افت فشار شدید و حالت تهوع و بالا آوردن مقادیر زیادی خون به بیمارستان طالقانی منتقل شد.
آرش صادقی شب گذشته به حدی خون بالا آورده که در حالت نیمه بیهوش قرار گرفته است.
پزشکان بیمارستان وضعیت وی را وخیم گزارش کرده اند و برای او دستور انجام اندوسکوپی و سرم تراپی صادر کرده اند

اما آرش صادقی با وصل سرم مخالفت کرده است. این زندانی سیاسی معترض، هنوز به زندان بازنگشته است.
آقای صادقی که در شصت و چهارمین روز از اعتصاب غذای اعتراضی خود را به سر می برد، از مشکلاتی همچون افت فشار خون، حالت تهوع، تپش قلب، تنگی نفس، بالا آوردن لخته خون، بی خوابی مفرط، کاهش وزن شدید و لاغری مفرط، پوسته پوسته شدن پوست بدن، بریده بریده گفتن کلمات، غلظت خون بالا و خطر ایست قلبی، مشکلات معدوی و کلیوی که همگی از عوارض اعتصاب غذاست، رنج می برد.
این در حالی است که مسئولین هیچ گونه واکنشی نسبت به خواسته ها و وضعیت وخیم جسمانی وی نشان نداده اند.

هفت کشته در دو انفجار مقابل دفتر حزب دمکرات کردستان ایران در نزدیکی اربیل

چهار شنبه ۱ دی ۱۳۹۵ - ۲۱ دسامبر ۲۰۱۶

رادیو فردا: یک مقام امنیتی اقلیم خودمختار کردستان عراق گفته است که دو انفجار در نزدیکی دفتر حزب دمکرات کردستان ایران در کویه سنجاق، اربیل دست کم هفت کشته برجای گذاشته است.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، این انفجارها ساعت ۱۰ شب به وقت محلی رخ داده است.

جلال کریم، معاون وزارت داخلی اقلیم خودمختار کردستان عراق، در این انفجارها پنج نفر از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران کشته شده‌اند.

طبق این گزارش یک کودک و یک نیروی نیروی امنیتی اقلیم خودمختار کردستان عراق نیز در این انفجارها کشته شده‌اند.

جلال کریم همچنین گفته است که در این انفجارها شماری زخمی شده‌اند. ولی وی با این حال تعداد دقیق زخمی‌ها را مشخص نکرده است.

این در حالی است که یک منبع آگاه به »العربیه «گفته است این انفجارها به هنگام خروج اعضای حزب دمکرات از مقر این حزب روی داده است.

طبق این گزارش ابتدا انفجار کوچکی در محل روی می‌دهد و هنگامی که شماری از پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان و مردم به سمت محل انفجار می‌روند، دومین انفجار روی می‌دهد.

هنوز هیچ گروهی مسئولیت این حمله را به عهده نگرفته است.

حزب دمکرات کردستان ایران که فعالیت های خود را از سال ۱۳۲۴ آغاز کرد، هم اینک مقر اصلی آن در اقلیم خودمختار کردستان عراق قرار دارد.

طی ماه‌های گذشته چندین رشته درگیری نیز بین نیروهای «حزب دمکرات کردستان ایران »و نیروهای سپاه پاسداران در کردستان صورت گرفته است. در جریان این درگیری‌ها دهها تن از اعضای هر دو طرف کشته و زخمی شده بودند.

حزب دمکرات کردستان ایران «به رهبری مصطفی هجری پیشتر اعلام کرده بود که قصد دارد حضور مسلحانه خود را در کردستان ایران از سر بگیرد و دور تازه‌ای از فعالیت‌هایش را علیه جمهوری اسلامی آغاز کند.

همزمان، مقام‌های اقلیم کردستان عراق در دیدار با مقام‌های جمهوری اسلامی تاکید کرده بودند به احزاب اپوزیسیون کرد اجازه نخواهند داد که از خاک اقلیم کردستان، برای جمهوری اسلامی چالش امنیتی درست کنند.

جمهوری اسلامی در ماه‌های گذشته، احزاب کرد را متهم کرده بود که در راستای تامین اهداف عربستان سعودی فعالیت‌های مسلحانه ماه‌های گذشته را سازمان داده‌اند. این اتهام اما از سوی رهبران این احزاب رد شده بود.

سعید لیلاز

چهار بحران فوری اقتصاد ایران

سعید لیلاز: بحران اول، فساد است. معتقدم بعد از عراق فاسدترین اقتصاد جهانیم. دومین بحران، بهره‌وری است. رشد بهره‌وری در اقتصاد ایران در ۱۰ سال منتهی به دولت آقای روحانی منفی بوده بعد از آمدن آقای روحانی هم ما شواهدی مبنی بر اینکه این رشد مثبت شده باشد، نداریم. بحران سوم، فقدان سرمایه‌گذاری به دلیل همین منازعات است و چهارمین بحران، افزایش شکاف طبقاتی به یکی از بدترین حالت‌ها در تاریخ ایران است.

اعتماد / سعید لیلاز وضعیت اقتصادی کشور را توضیح می‌دهد
بیش از یک دهه پیش وقتی دو کشور مالزی و ترکیه به رشدهای بالای ۸ درصد می‌رسیدند، یک هدف مشترک را دنبال می‌کردند؛ توسعه یافتگی. حالا هر دو کشور از ما جلوتر هستند، چه به لحاظ شاخص‌های توسعه و چه به لحاظ منابع ارزی و جایگاه‌شان در بازارهای جهانی. ترکیه، فارغ از مسائل سیاسی این روزها، تجربه نزدیک‌تری به اقتصاد ایران است تجربه تورم دو رقمی، فساداقتصادی بالا، رشد اقتصادی و بهره‌وری پایین. اگرچه خیلی‌ها معمار امروز اقتصاد ترکیه را کمال درویش می‌دانند، اما او فقط یک وسیله بود. وقتی حاکمیت پذیرفت که این اقتصاد با این ویژگی‌ها درجا می‌زند، تصمیم گرفت ریل جدیدی پایه‌گذاری کند. نتیجه حالا بعد از یک دهه، فاصله زیاد این کشور با ما است. ایران هم همزمان برنامه‌ریزی کرد، اما هیچ کدام از برنامه‌هایش محقق نشد. دولت یازدهم گرچه بیشترین تلاش را برای بازگرداندن اقتصاد ایران به ریل توسعه می‌کند، اما تا تحقق کامل هدف‌ها زمان زیادی نیاز است. با این حال توقع مجلس از وزیر اقتصاد عملکردی به مثابه ماهاتیر محمد یا کمال درویش است.
سعید لیلاز، کارشناس اقتصاد سیاسی در این رابطه می‌گوید: هرگاه فهم مشترک در بین سیاستگذاران و مجریان از یک سو و عامه مردم از سوی دیگر، ایجاد شد، آنگاه شاهد خواهیم بود که کمال درویش می‌آید. مساله، آقای طیب‌نیای نوعی نیست؛ اگر به عملکرد دولت در سه سال گذشته نگاه کنید، مافوق انتظار عمل کرده است. دولت روحانی درشرایطی که بی‌ثباتی سیاسی زیاد بود، رشد منفی ۷ درصد را به مثبت ۷ درصد تبدیل کرد. «با او در همین رابطه گفت‌وگو کرده‌ایم که درپی می‌آید:
جهانبخش محبی‌نیا اوایل آذر در جریان سوال از وزیر اقتصاد از او خواست که شبیه ماهاتیر محمد و کمال درویش برای اقتصاد ایران باشد. با توجه به اصلاحاتی که دولت یازدهم در سه سال و نیم گذشته آغاز کرده و نتایجی که ازاین اصلاحات به دست آمد، اما هنوز با ایده‌آل‌ها فاصله بسیار است. با این حال چنین درخواستی کمی عجیب به نظر می‌رسید؛ به این دلیل که اقتصاد ایران در سال‌های گذشته از ریل سیاستگذاری جدا شده بود و این خروج، نتایج مثبتی به جای نگذاشته است. بسیاری از کارشناسان و تحلیلگران هم گفته بودند در ۴ سال نمی‌توان تمام اشتباهات گذشته را اصلاح کرد. از همین رو چنین تقاضایی در این مدت زمان کوتاه، به نظر کمی عجیب است. تحلیل شما چیست؟

البته من تشبیه افراد به همدیگر را نادرست می‌دانم؛ اما در عین حال تشبیه آقای طیب‌نیا به کمال درویش بودن یا ماهاتیر محمد بازتابی از میل و خواسته یکدست حاکمیت تحت عنوان وفاق ملی بر سر این موضوع است و این اصلا عجیب نیست. حتی به نظر من باید از این دیدگاه استقبال کرد. تجربه نشان داده وقتی وفاق ملی بر سر موضوعی صورت گرفته، آن موضوع سریع به نتیجه رسیده است. مثلا وفاق ملی بر سرکاهش تصادفات رانندگی صورت گرفت تا میزان تصادفات رانندگی از ۲۸ تا ۳۰ هزار نفر کشته به ۱۶ هزار نفر کاهش یابد. در حالی که در همین مدت یعنی ۱۰ سال اخیر، تعداد خودروها دو برابر شده است، ولی وقتی موضوعی تبدیل به مطالبه ملی می‌شود، نتیجه سریع‌تر اتفاق می‌افتد. اگر یادتان باشد در گذشته درباره صادرات غیرنفتی اختلاف نظرهای وحشتناکی وجود داشت. حتی یکی از مصادیق دعواهای سیاسی بود. یعنی دولت‌ها موافق صادرات غیر نفتی بودند ولی جناح‌های سیاسی مخالف دولت به انحای مختلف این موضوع را دستمایه دعواها می‌کردند. اما الان این موضوع دیده نمی‌شود.

امروز بر سر افزایش صادرات غیرنفتی به وفاق ملی رسیده‌ایم. اگر در دهه ۷۰ هجری به روزنامه‌های مخالف دولت مراجعه کنید، می‌بینید که روزنامه‌ها از این اخبار پر بود. یادم هست که می‌گفتند، در این برهه حساس که جگر ملت از گرمای هوا می‌سوزد، دولت هنداونه‌های خوب را به خارج صادر می‌کند و ما در داخل نمی‌بینیم. اما الان دیگر چنین پوپولسیم پیش پاافتاده و مبتذلی نمی‌بینند. درواقع ساختار سیاسی و اجتماعی ایران از این سطوح فکری کودکانه ارتقا پیدا کرده است. البته این نوع تفکرات همه جای دنیا وجود داشته؛ در واقع منازعات سیاسی در دنیا میل به این دارد که از همه مسائل به نفع این دعواها استفاده کند. دعواهای جناحی همه جای دنیا شبیه هم هستند، ایران یا امریکا هم ندارد. مثلا کنگره امریکا تا جایی که من یادم هست بودجه فدرال را چهار مرتبه به دلیل اختلاف نظر تصویب نکرد و دولت بدون بودجه سال را شروع کرد. در حالی که ما این موارد را در ایران نداریم. بنابراین تا زمانی که بر سر موضوعات به وفاق نرسیم آن موضوع دستمایه اختلاف نظرها شده رحم هم در کار نیست.

مساله این است که آیا درمورد اقتصاد به یک وفاق مشترک رسیده‌ایم یا خیر؟ اگر نرسیده‌ایم حتما اقتصاد ایران به بن بست رسیده است. مساله اقتصاد ایران این است که دیگر اقتصاد ایران در شاکله فعلی‌اش کار نمی‌کند و این موضوع به دلیل فساد است.

احتمالا منظور شما فساد اقتصادی است که در سال‌های گذشته مساله ساز شده؟

به نظرمن اقتصاد ایران از نظر منابع ورودی و خروجی، در شرایط خوبی نیست؛ موضوع چالش‌برانگیز دیگر فقدان بهره‌وری است که از شدت دخالت دولت در اقتصاد نشات می‌گیرد.

در واقع اقتصاد ایران فقیرتر شده است.

بله؛ شما ببینید یک قرارداد نفتی می‌خواهد اجرایی شود تا قراردادهای اولیه را به نهادهای خاص ندهیم، نمی‌توان انتظار داشت که خارجی‌ها را می‌توان مشارکت داد. چون اساسا سرمایه‌گذاری خارجی را برای افزایش بهره‌وری یا انتقال تکنولوژی نمی‌خواهیم. هر مناقصه‌ای یک نهاد دولتی یا شبه دولتی اول صف می‌نشیند. در حالی که از هیچ شرایط برابر با بخش خصوصی نیست، لذا هیچ جا بخش خصوصی میل به دخالت در اقتصاد پیدا نمی‌کند. نتیجه این می‌شود که سال چهارم دولت روحانی در حالی به نیمه رسیده که هنوز رشد سرمایه‌گذاری در ایران مثبت نشده است. رشد اقتصادی مثبت شده، اما رشد سرمایه‌گذاری مثبت نشده است. معنی این آمار این است که رشد اقتصادی در ایران به زودی از نفس خواهد افتاد. پیش‌بینی من این است که از سال ۹۶ به بعد رشد اقتصادی شروع به پایین آمدن می‌کند. به این دلیل که تشکیل سرمایه در اقتصاد ایران مختل شده و به دلیل فقدان سرمایه‌گذاری این رشد کاهش می‌یابد. از آنجا که آمار ۹۵ را هنوز نداریم، اما شواهدی از پیشرفت دیده نمی‌شود. یعنی به قیمت ثابت رشد سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران هنوز مثبت نشده یا عدد قابل توجهی نداریم. نسبت تشکیل سرمایه به GDP که در سال‌های ۸۵ و ۸۶ به ۴۱ درصد رسیده بود الان به حدود ۲۰ درصد کاهش یافته است. حتی اگر به قیمت ثابت یکباره تشکیل سرمایه در ایران در یک سال دوبرابر شود، تازه به سال ۸۶ می‌رسیم.

این فاصله باعث می‌شود که رشد اقتصادی دیر تاثیر بگذارد؟

یک یا دو سال حداقل طول می‌کشد؛ چون خود تشکیل سرمایه به تنهایی منجر به رونق می‌شود. اما بعد که محصول بیرون می‌آید، رشد مضاعف می‌شود. پیش‌بینی این است که در این چشم‌انداز در سال‌های ۹۶ و ۹۷ دچار کاهش رشد خواهیم شد. بنابراین اقتصاد ایران در این وضعیت با این وضع فساد و کشمکش اقتصادی بر سر فساد، با این وضع دخالت نهادهای عمومی شبه دولتی در اقتصاد از این جلوتر نخواهد رفت. اخیرا به این نتیجه رسیدم که، بعد از پایان جنگ ایران و عراق در یک دوره سه‌ساله رشد اقتصادی ایران جمعا ۳۶ درصد رشد داشته است. حال آنکه بلافاصله بعد از دوران آقای احمدی‌نژاد در طول سه سال، این رشد ۶ درصد شده است. این اقتصاد در این شاکله و این اتمسفر دیگر رشد نمی‌کند. دیگر این ماشین کار نمی‌کند. این ماشین زیادی فاسد شده و بهره‌وری آن پایین آمده است. من ۴ بحران فوری و آنی نه فقط برای اقتصاد ایران بلکه برای تمدن ایران می‌شناسم. بحران اول، فساد است. معتقدم بعد از عراق فاسدترین اقتصاد جهانیم. دومین بحران، بهره‌وری است. رشد بهره‌وری در اقتصاد ایران در ۱۰ سال منتهی به دولت آقای روحانی منفی بوده بعد از آمدن آقای روحانی هم ما شواهدی مبنی بر اینکه این رشد مثبت شده باشد، نداریم. بحران سوم، فقدان سرمایه‌گذاری به دلیل همین منازعات است و چهارمین بحران، افزایش شکاف طبقاتی به یکی از بدترین حالت‌ها در تاریخ ایران است.

اما هنوز ضریب جینی فاصله معنی داری ندارد؟

ضریب جینی به تنهایی نمی‌تواند مساله را توضیح بدهد. به این دلیل که وقتی از شکاف طبقاتی یا فقر صحبت می‌کنید، در واقع از احساس فقر صحبت می‌کنید و نه از خود فقر. منطقیون حرف جالبی می‌زنند که درک واقعیت یعنی خود واقعیت. واقعیت آن چیزی است که در ذهن خودتان می‌بینید. در سال ۵۶ نسبت درآمدی در اقتصاد یک به ۳۸ بود، امروز این نسبت یک به ۱۷ رسیده است. شما درست می‌گویید؛ اما آن زمان ما تلگرام و وایبر نداشتیم و درک فقر به این معنا در جامعه وسیع نبود. از سال ۸۴ تا ۹۴ مصرف لبنیات در ایران نصف شده است. باور می‌کنید؟ در دنیایی که انفجار اطلاعات وجود دارد و تصویر افکار، قابل مقایسه با سال ۵۶ نیست، وقتی مصرف لبنیات این میزان کاهش می‌یابد، نشان می‌دهد که در واقع احساس از فقر ممکن است ۱۰ برابر بیش از گذشته شده است.

به سوال اول شما برمی‌گردم، اگر دنبال ماهاتیر محمد یا کمال درویش هستید در واقع افسوس به فقدان وفاق در اقتصاد می‌خورید. اینکه چه زمانی این وفاق رخ می‌دهد، این یک مطالبه درجه یک با حساسیت صددرصدی است. این نه با خواهش و تمنای من اتفاق می‌افتد، نه اینکه آقای حضرتی در نطق پیش از دستور مجلس آن را مطرح کند یا حتی شما در روزنامه این درخواست را چاپ کنید. با این شیوه این مطالبه به دست نمی‌آید. اولا با آموزه‌های مارکس آشنا باشید و ثانیا کتاب درسایه خشونت داگلاس نورث ترجمه دکتر میردامادی را بخوانید. حتما این کتاب را مطرح کنید. داگلاس نورث حرف جدیدی نزده، فقط خوانش جدیدی از مارکس دارد. جالب است بدانید که بانک جهانی به مخالف خود که یک اقتصاددان نهادگراست پول داده و خواسته بررسی کند که چرا اقتصادهای سرمایه‌داری در حال توسعه شکست می‌خورند. خود این موضوع هم پروژه جالبی است که بانک جهانی می‌خواهد نگاه مخالفان خود را بشناسد. داگلاس نورث در این کتاب می‌نویسد: درکشورهایی که با دسترسی محدود هستند، گروه‌های اجتماعی، طبقات اجتماعی، نهادها و سازمان‌ها افرادی که دارای ظرفیت تولید خشونت هستند، فقط وقتی دست از خشونت برمی‌دارند که منافع آن‌ها تامین شود. زیرا حفظ صلح بین آن‌ها بیش از خشونت اهمیت دارد. او تاکید می‌کند که نگاه منفی به آنچه رانت را منفی می‌کند، تغییر دهید و بیایید یک نظام توزیع رانت ایجاد کنید. معنی حرف نورث این است که اگر ندادن رانت منجر به قفل شدن سیستم می‌شود، بهتر است رانت داده شود. چون داشتن یک رشد متوسط اقتصادی لنگان لنگان بهتر از توقف است. من فکر می‌کنم قراردادهای جدید نفتی، در واقع عمل به توصیه داگلاس نورث بوده است.

آیا نورث طبقات محروم جامعه را در زمره گروه‌های صاحب خشونت می‌بیند یا نمی‌بیند؟ ممکن است طبقه کارگر در کشوری در این زمره باشد. باید در ایران این فهم عمومی پدید بیاید که از به خشونت رسیدن مطالبات سیاسی و اجتماعی ما آسیب بیشتری می‌خوریم. در منافع ملی حفظ صلح و ثبات، مهم است. موضوع رابطه عادی با امریکا یا غرب نیست، بحث اتفاقا خیلی ساده است و آن حفظ منافع! یک گروهی در ساختار سیاسی ایران وجود دارند که نانشان در تحریم است، طبیعی است که گروهی هم هستند که منافع آن‌ها در حفظ صلح و ثبات است. اینکه بگوییم این گروه خائن است و آن گروه خادم، موضوعیت ندارد. در جریان ناآرامی‌های ۸۸ به لحاظ تمدنی به این نتیجه رسیدیم که حفظ این ظرف مهمتر از این است که به اهدافمان برسیم یا نرسیم. ولو اینکه در اکثریت باشیم یا اقلیت. بنابراین جنبش مدنی در ایران در سال ۸۸ با شعور مدنی خود را متوقف کرد. چون حفظ ظرف ایران برایش مهمتر از این بود که به قدرت برسد. بازهم نمی‌گویم ما آدم‌های باشعورتری هستیم، بلکه به این نتیجه رسیدیم که حفظ ثبات در ایران منفعت بیشتری دارد تا بی‌ثبات کردن ایران. طرف مقابل هم در سال ۹۲ به این ممکن بود. یعنی تا سروصدا و اعتراض ایجاد شد، پادشاه مراکش رهبر اپوزیسیون را فراخواند و گفت بیا خودت کشور را اداره کن! این درک مشترک است. ما هم با حسن روحانی به درک مشترک رسیدیم. معتقدم از نظر اقتصادی، جناح راست در ایران باید به این نتیجه برسد که حفظ و سلطه انحصارات یا پیش بردن کشور در تحریم‌ها مثل سابق غیرممکن است و منجر به شکست ظرف ما می‌شود. ساختار اجتماعی ما بسیار شکننده است. طی

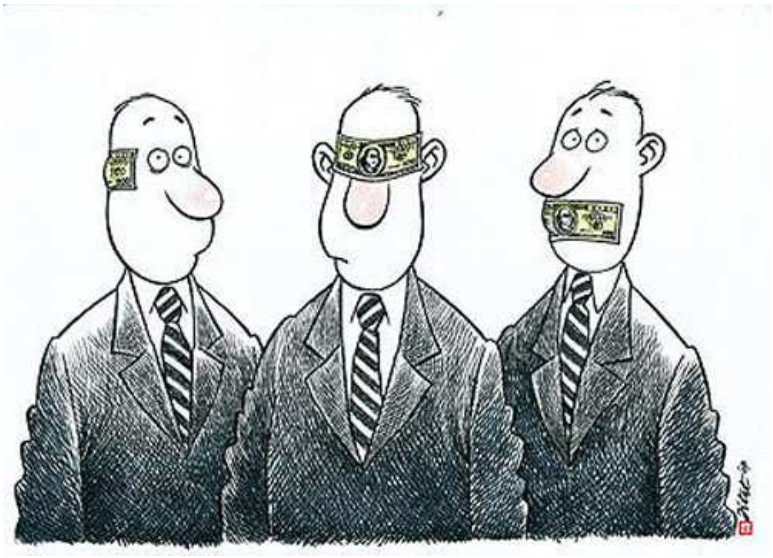

تجربه دست یافت. بنابراین ما از دو سر طیف سیاسی در ایران حرکت کردیم و به مرکز رسیدیم. یعنی با هم سازش کردیم و دو طرف به مرکز رسیدند. تا تفاهم بر سر انتخاب حسن روحانی حاصل شد. یعنی گفتیم نه موسوی و نه جلیلی. این سازش و این فهم مشترک در اقتصاد هم باید پدید بیاید. من از »اگر و باید «برائت می‌جویم، چون خارج از کنترل ما است. من می‌گویم تا زمانی که این فهم و درک مشترک بر سر ضرورت پیشبرد اقتصاد ایران بر مبنای حداقلی نباشد، هیچ کس نمی‌تواند ماهاتیر محمد یا کمال درویش شود. یعنی جناح‌های سیاسی باید بفهمند که این کش را تا ابد نمی‌توان کشید.

برای به دست آوردن این تعادل نیاز به اقدام ضربتی است؟

خیر، چون زمان نیاز است. ممکن است که به این هدف هم نرسیم، در این صورت مثل بقیه کشورهای خاورمیانه که بی‌ثبات شده‌اند، می‌شویم. ما در سال۸۸ تجربه تاریخی داشتیم. سوریه، عراق یمن، اردن، یمن، مصر این تجربه را نداشتند اما مراکش داشت. ساختار اجتماعی سیاسی مراکش به گونه‌ای بود که رسیدن وفاق برای این کشور سه سال ۹۰ تا ۹۲ حداقل دستمزد کارگران و کارمندان در ایران ۳۵ تا ۴۰ درصد به قیمت ثابت سقوط کرده است. دولت حسن روحانی موفق شده ۱۲ تا ۱۵ درصد آن را جبران کند، اما هنوز خیلی عقب هستیم. از سمت مقابل باید این فهم روشن به دست آید که بدون توجه به رانت‌های هیات حاکمه نمی‌توان اقتصاد را جلو برد. یعنی رانت‌زدایی صددرصدی غیرممکن است. اگر این سازش به دست آید شما شاهد فهم مشترک خواهید بود. در حوزه سیاست با انتخاب حسن روحانی به این فهم مشترک رسیدیم، در اقتصاد هم باید برسیم.

یعنی معتقدید که این رانت براساس نظریه مارکس در حوزه اقتصادی باید به رسمیت شناخته شود؟

یک توزیع درست و بازآرایی نیاز داریم. البته که بهتر است که کلا صفر شود. اما اگر صفر شود، گروه‌های درگیر خشونت این راه را به خشونت می‌کشانند. توصیه این است که طبقه کارگر و محروم جامعه را جز گروه‌های دارای ظرفیت تولید خشونت فرض کنیم.

اخیرا بحثی یوسف اباذری مطرح کرد مبنی براینکه اصلاح‌طلبان به طبقه کارگر بی‌توجه بودند. البته آقای جلایی‌پور پاسخ داد. این حرف کاملا نادرست است.
چون آمارها می‌گوید، نادرست است. اتفاقا بیشترین توجه و بیشترین بهبود قدرت خرید همواره در دولت‌های اصلاح‌طلبان رخ داده است. در دولت آقای هاشمی و بیشتر در دولت آقای خاتمی

اتفاق افتاده است. در سه سال گذشته سه تا ۳ درصد جمعا ۹ درصد بهبود قدرت خرید در طبقات محروم جامعه ایجاد شده است. ولی واقعیت این است که چون ما هرگز بعد از انقلاب نتوانستیم به قیمت ثابت به سرانه سال ۵۵ برسیم، نسبت دهک اول به دهک دهم از یک به ۳۶ به یک به ۱۷ ممکن است فریبنده باشد.
به چه لحاظ فریبنده؟
بعد از انقلاب به دلیل بی‌ثباتی در ساختار سیاسی و اجتماعی هرگاه گروهی پولدار شده، پولش را از ایران بیرون برده است. در نتیجه دهک نهم جای دهم را گرفته و این فاصله کم شده است. در واقع خودش را مصنوعا کم نشان می‌دهد ولی این بدان معنا نیست که وضع فقرا بهتر شده یا توزیع درآمد در ایران بهتر شده است. به این موضوع هیچ کس توجه نکرده است. به محض اینکه در آن ۲۰۰ هزار خانوار دهک بالای درآمدی، تجمع ثروت اتفاق می‌افتد و دولت طرفدار آن‌ها به آخر می‌رسد، این پول را از کشور خارج می‌کنند.
این طبیعی است، چون هم شرایط اقتصادی بی‌ثبات می‌شود و هم بخشی به خاطر فساد است.

بحث من هم همین است که نسبت یک به ۱۷ ممکن است فریب بدهد، اما وقتی نگاه می‌کنید مصرف برنج، لبنیات یا نان به‌شدت کاهش پیدا کرده است. در بعضی مناطق کشور ما مساله پرکردن شکم خانوارها را داریم. بنابراین هرگاه این فهم مشترک از اینکه طبقات دارای پتانسیل خشونت‌آفرینی مشترک در ایران شامل طبقات محروم هم می‌شود، مثل کارگران و کارمندان ایجاد شد، آنگاه کمال درویش خواهد آمد. مساله آقای طیب‌نیای نوعی نیست. اگر به عملکرد دولت در سه سال گذشته نگاه کنید، واقعا مافوق انتظار عمل کرده است. دولت روحانی درشرایطی که بی‌ثباتی سیاسی زیاد بود، رشد منفی ۷ درصد را به مثبت ۷ درصد تبدیل کرد. اما اقتصاد ایران با این شاکله جلوتر از این نمی‌رود. از نظر سیاسی رفتار قوه‌قضاییه در ایران اساسا تحریک‌کننده شده است. این رشد در شرایطی به دست آمده که در داخل بی‌ثباتی داشتیم. نیروهای مسلح ما بیشترین اظهارنظر سیاسی در داخل و سطح بین‌المللی داشتند، بازهم آقای روحانی رشد ۵ درصدی به اقتصاد داده است. بنابراین هر بهبود عملکردی را فراتر از دولت روحانی می‌بینم و منوط به تحولاتی فراتر از دولت می‌دانم. دولت بیشتر ازاین نمی‌تواند جلو برود.
شما از چهار بحران مشخصا نام بردید که عین این بحران‌ها در کشوری مثل ترکیه و درست زمان اصلاحاتی که توسط کمال درویش اجرایی شد، وجود داشت. حتی می‌توان گفت فراتر از شرایط امروز ایران بودند. اما آن‌ها توانستند، آن رشد منفی را مثبت کنند و امروز جایگاه‌شان بالاتر از ما است. این کار را هم در یک دهه انجام دادند. چطور است که پیش‌بینی شما در یک دهه آینده حکایت از بحرانی شدن وضعیت اقتصاد دارد ولی تجربه جهانی هم هست که می‌گوید اگر این راه را بروید، می‌توانید به نتیجه برسید؟
اتفاقا شما مثال خوبی زدید، چون ترکیه از یک جنبه خیلی شبیه ایران است. در ترکیه سه نیروی اجتماعی بزرگ وجود دارد که هر سه قدرتشان شبیه هم است. جریان ملی‌گرا، غرب‌گرا و جریان اسلام‌گرا. عین این شاکله در ایران هم هست. به لحاظ نیرو هم شبیه هم هستند. یک جریان ملی‌گرا در داخل ایران داریم، یک جریان اسلام‌گرا و یک جریان غرب‌گرا داریم. هم در ترکیه و هم ایران، کشور و اقتصاد زمانی توانسته پیش برود که دو گروه با هم متحد شده و علیه سومی حرکت کرده‌اند. هیچ کدام از این سه گروه به تنهایی نتوانسته‌اند، موفق شوند. مثلا در جریان پیروزی آقای اردوغان جریان اسلام‌گرا با جریان ناسیونالیست علیه جریان غربگرا متحد شدند. قبل از آن جریان ناسیونالیست و غربگرا علیه اسلامگراها متحد شدند. باید این کشمکش تاریخی را در ایران حل کنیم. ترکیه هم هرگاه از حالت تعادل خارج شده، اقتصادش هم از تعادل خارج شده است. الان می‌بینید که دولت آقای اردوغان به لحاظ سیاسی متحدان خود را تحت فشار قرار می‌دهد. به همین دلیل هر زمان ضعیف عمل می‌کند پای پ ک ک را وسط می‌کشد. در کشمکش تمدنی اما نیاز است که به نقطه‌ای از استقرار و آرامش برسیم. من معتقدم که به سمت این مسیر در حال حرکت هستیم. معتقدم که در هر مرحله‌ای از یک کشمکش در حال عبوریم. زمانی سر بدیهیات اختلاف نظر بود. اما الان سر ضرورت بهبود اقتصاد بحث وجود دارد. می‌بینید که شرایط بهتر از گذشته شده است. این همان وفاق است. در دوره‌ای برای مبارزات انتخاباتی می‌گفتند، پول چیست؟ بروید دنبال ارزش‌ها. الان اگر به ابلاغیه ۲۴ ماده‌ای مقام معظم رهبری درحوزه اقتصاد مقاومتی مراجعه کنید، می‌بینید که بسیار پیشرو است. یکی از مشکلات ما در ایران این است که وقتی روشنفکران ما قهر می‌کنند، دیگر به هیچ چیزی نگاه نمی‌کنند. مطمئنم این ابلاغیه را خیلی‌ها نخوانده‌اند. در حالی که اگر این ابلاغیه را بخوانید متضمن یک انقلاب فکری بزرگ است. متضمن آزادسازی اقتصادی است. اقتصاد بازار در درون این ابلاغیه وجود دارد.

و این ابلاغیه با اصل ۴۴ اولیه اصلا قابل مقایسه نیست و کاملا به روز است.

خدا خیرتان بدهد! اگر می‌خواهید به معیشت مردمتان برسید، اول باید خوب تولید کنید بعد سراغ توزیع بروید. ما هزینه‌های بسیار سنگینی در کشور داده‌ایم که به این مرحله رسیده‌ایم. تا می‌آمدیم به این فهم مشترک برسیم، توفان افزایش قیمت نفت خام این فهم مشترک را از بین می‌برد. ما در نیمه اول دهه ۸۰ تقریبا به استقرار رسیده بودیم. اگر با همان فرمان جلو رفته بودیم الان شرایط اقتصاد با امروز قطعا متفاوت بود. اصلا قابل تصور نبود. ما شاید کشوری بودیم در آستانه توسعه‌یافتگی. اما توفان قیمت نفت همه‌چیز را به هم ریخت. وقتی قیمت نفت بالا رفت، حاکمیت به این جمع‌بندی رسید که الان وقت توزیع این ثروت است. دیگر به دموکراسی و رای مردم نیاز نداشت. وفاداری مردم را با پرداخت یارانه خرید. بر مبنای یک درآمد ناپایدار شروع به ایجاد یک هزینه پایدار کرد. این تناقض در سال ۹۲ از بین رفت. الان هم رسیدن به این فهم مشترک اصلا موضوع دست نیافتنی نیست. به شرط اینکه قیمت نفت مجددا افزایش نیابد. در این زمینه البته هیچ چشم‌انداز مشترکی نداریم.

البته پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که قیمت‌ها دیگر به آن قیمت‌های افسانه‌ای نمی‌رسد.

این قابل پیش‌بینی نیست. هزینه تولید نفت شیل اویل امریکا به ۲۲ دلار رسیده است. یعنی غیرممکن است که به آن روزهای طلایی برسیم. اما یک خدمتی هم آقای احمدی‌نژاد به اقتصاد ایران کرد. آقای احمدی‌نژاد اثر تعیین‌کنندگی نفت در اقتصاد ایران را برای همیشه از بین برد.

روی مسیر سیاسی هم تاثیر گذاشت؟

یارانه نقدی که ایشان برقرار کرد، حتی اگر قیمت نفت دوبرابر شود، دیگر بر اقتصاد اثر تعیین‌کننده نمی‌گذارد. یعنی مازادی دیگر نیست که میل به تلاطم در اقتصاد ایران ایجاد کند. مازاد نفتی تمام شد. این اثرگذاری از دو طریق بود. اول کاهش طولانی مدت قیمت نفت و دیگری یارانه نقدی و وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی. باوجود مقایسه اقتصاد در سال‌های ۶۸، ۶۹ و ۷۰ در مقایسه با سال‌های اداره دولت آقای روحانی یعنی ۹۳تا ۹۵ درآمد نفتی ایران در سه سال دوم معادل دو یا سه برابر سال‌های ۶۸، ۶۹ و ۷۰ است و ما حتی به یک ششم رشد اقتصادی آن سه سال نمی‌رسیم. چون هر چه درمی آوریم باید بین مردم توزیع کنیم. دیگر دولت فاقد امکانات مالی است. سالی ۴۰ هزار میلیارد تومان یارانه پرداخت می‌کند. در حالی که در سه سال دولت روحانی ۱۲۰ هزار میلیارد تومان یارانه نقدی پرداخت شد، مجموع پرداختی به بودجه‌های عمرانی به ۵۰ هزار میلیارد تومان نرسید. می‌دانید راجع به چه عددی صحبت می‌کنیم؟

بله، متاسفانه

البته از این جهت واکنش شما طبیعی است که بگویید متاسفانه، اما به نظر من می‌توان گفت خوشبختانه. چون دیگر این درآمد پول نفت قادر نخواهد بود که مسیر اقتصاد کشور را به صورت اساسی دگرگون کند. حالا هم لغو تحریم‌ها اثر درآمد نفتی دارد. یعنی افزایش درآمد نفت فقط افزایش قیمت نیست. اگر روزانه ۳ میلیون بشکه صادر کنید با همین قیمت روزی ۱۵۰ میلیون دلار درآمد ایجاد می‌شود که در مجموع کل سال ۵۰ میلیارد دلار می‌شود. اگر ۱۰۰ میلیارد دلار هم ذخایر ارزی را محاسبه کنیم، اگر یارانه نقدی نمی‌دادیم ممکن بود که دوباره این موضوع تحریک برانگیز باشد. نخستین درس اقتصاد این است که تخصیص منابع محدود به مصارف نامحدود درست باشد. هر زمان که این تعادل به هم بخورد اقتصاد بلاموضوع می‌شود. اگر این اتفاق بیفتد دیگر نیاز به اقتصاد ندارید. وقتی منابع نفتی کاهش می‌یابد، نخستین اثر منابع نفتی این می‌شود که ما از سیدشمس‌الدین حسینی به کمال درویش می‌رسیم. این همان مجلسی است که پرویز داودی و صمصامی را هم قبول داشت. ولی چون منابع کم شد دنبال کمال درویش می‌گردند.

من جواب سوالم را نگرفتم که چطور ترکیه می‌تواند به رشد ۸ درصدی برسد اما ما نتوانستیم؟

چون فساد تابعی از وفور است؛ هرگاه وفور درآمدهای نفتی به عنوان یک ثروت بادآورده در اقتصاد ایران زیاد شده، فساد همین وضعیت را داشته است.

آن‌ها که نفت نداشتند؟

رانت فقط نفت نیست. اقتصاد ترکیه هرگز مثل اقتصاد ایران نبوده است. هرکس این را گفته، ترکیه را نشناخته است در حد رانت‌هایی داشتند فساد بود.

اما فساد دولتی که داشتند؟

رانت یعنی امتیازهایی که دولت به افراد و نهادهای خاص می‌دهد. اگر توانستید به سادگی دارو وارد کنید، حتما نمی‌توانید. واردات تحت قوانین پرطمطراق است. زمانی تمدن می‌فهمد که این وضع نمی‌تواند ادامه یابد، که زیان‌ها را دیده باشد. زمانی ترکیه فاسدترین پلیس دنیا را داشت. معروف است که با توریست‌ها چه کار می‌کردند. ما باید به لحاظ تمدنی به این جمع‌بندی برسیم که رانت‌ها را در داخل بریزیم و عده‌ای استفاده کنند. ولی وقتی رشد اقتصادی به صفر می‌رسد، نمی‌توانیم دیگر به جایی برسیم. باید همه به این فهم مشترک برسیم که این سیستم در این شرایط جواب نمی‌دهد. با خواهش و تمنا و نوشتن کتاب کار هم به جایی نمی‌رسد. خوشبین هستم که می‌رسیم. اما کشورهایی که بی‌ثباتی سیاسی در آن موج می‌زند، این کشمکش در آن‌ها وجود داشته است. برای رسیدن به توسعه باید تصویری که درقالب بحران‌های سرمایه داری همه کشورها تجربه کردند را پشت سر گذاشت. من اصلا نگران ظهور ترامپ نیستم. مسائل ایران حاد و بحرانی است و باید فکر اساسی برای آن کرد. مقایسه سال‌های ۶۹ با ۹۲ نشان می‌دهد که این دستگاه دیگر کار نمی‌کند. با ریختن پول هم جواب نمی‌دهد. حتی با اصلاحات دولت روحانی به بخشی از سلامت اقتصادی سال‌های ۶۸ نخواهیم رسید.

حتی با وجود مجلس دهم هم این اصلاح به دست نمی‌آید؟

حتما به نظرمن این مجلس کمک می‌کند. در ۱۰ سال گذشته ۲۵۰ میلیارد دلار کسری سرمایه‌گذاری در صنعت نفت اتفاق افتاده است که عدد وحشتناکی است. آقایان می‌گویند در یک دوره ۵ ساله باید ۱۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شود، تا به سال ۸۶ برسیم. بازهم به نظرمن بسیار کم است. سالی ۱۵۰ میلیارد دلار فقط در نفت نیاز به سرمایه‌گذاری هست. با این تقسیم کیکی که انجام می‌دهیم عملی نیست. من حرف آقایان حسنتاش و مومنی را می‌فهمم اما در شرایط فعلی از این قراردادها بهتر نداریم. حتما این قراردادها مطلق نیست. عمق فاجعه‌ای که اقتصاد ایران با آن مواجه است، اینکه الان عراق بیش از ایران نفت تولید می‌کند. هیچ‌وقت تولید نفت ایران کمتر از عراق نبوده است. ما دعواها در داخل اوپک کرده‌ایم و کوتاه نیامدیم، اما از ۲۰۱۳ به بعد تولید عراق از ایران جلو زده است. با سرمایه‌گذاری‌های که انجام داده‌اند، آینده آن‌ها کاملا روشن‌تر از ما است. همین امروز درآمد سرانه هر عراقی از محل صادرات نفت خام ۵ برابر هر ایرانی است. اگر هر روز درباره این موضوع صحبت نکنید، پیام غلط به حاکمیت داده‌اید. باید بهره‌وری اقتصاد و سرمایه‌گذاری را بالا ببرید. این کار فقط با وفاق بر سر مسائل اقتصادی به دست می‌آید. حتی به نظر من تاثیر آمدن ترامپ هم چندان نخواهد بود. چون در سه سال گذشته نتوانستیم از این شرایط استفاده کنیم.

علی طهماسبی

تو خورشیدی و من غروب ای

Duitse en Britse soldaten ontmoeten elkaar in niemandsland tussen de loopgraven. Ook in 1915 en 1916 waren er op enkele plekken langs het front nog verbroederingen, maar naar mate de oorlog vorderde en de legerleiding dit soort taferelen met hande hand de kop in drukte, verdween het 'kerstwonder' helemaal van het slagveld. Bron: wikipedia

شعری بود از یک سربازِ عراقی، شایدهم یک افسرِ وظیفه بوده باشد. نوشته بود:
« انت الشمس، و اناالغروب، یا حریت«
هنوز شعرهای دیگری هم بود. اما الآن همین یک خط را یادم مانده.
یک دفتر شعر بود، بچه‌های خودمان از درون یک تانک عراقی پیدایش کرده بودند. نشانی خانه‌اش را هم در اول دفتر نوشته بود، در یکی از محله‌های بغداد، گمانم اسمش یوسف بود، شایدهم اسم دیگری داشت. چه فرقی می‌کند؟.
آن شب با یکی دیگر از دوستانم که تازه از خط مقدم برگشته بود تا نزدیک صبح شعرهای یوسف را می‌خواندیم و در باره‌اش حرف می‌زدیم. بوی دشمنی نمی‌داد، رنگ خصومت نداشت. یوسف شاعرِ زندگی بود، از شعرش فهمیده می‌شد که استبداد را می شناسد، هیولای جنگ را می‌شناسد. اما استبداد و جنگ شعر او را نمی شناختند. احتمالا به اجبار تفنگ به دستش داده بودند، تا به آهنگِ مالیخولیای صدام قدم آهسته برود، بعد هم به جبهه اعزام شود.
گاهی که نکته‌ای یا مضمونی از شعر را نمی‌فهمیدیم و پرسشی مشترک برایمان پیش می‌آمد، ناگهان جای یوسف را در کنارمان خالی می‌دیدیم. چه شبِ خوب و به‌یاد ماندنی می‌شد اگر یوسف هم آنجا می‌بود.
بعد به سرعت پرسش دیگری به ذهنمان می‌آمد، آیا هنوز یوسف زنده است؟ شاید اژدهای جنگ او را بلیعده باشد. دوستم صورتش را برمی‌گرداند، شاید برای اینکه حلقه‌ی اشک را درچشمهایش نبینم.

گمانم آن شب ناچار شده بودم تا قصه‌ی طوفانِ نوح را برای دوستم بگویم. بعد از اینکه طوفان نوح با موفقیت انجام گرفت و همه‌ی زمین از نو آرامش خود را باز یافت، فرشتگان با دقت همه جای زمین را جستجو کرده بودند، دیگر هیچ اثری از اشرار دیده نمی‌شد. حتی زن‌ها و بچه‌های آنها هم نابود شده بودند. فقط دوست و همپیمانِ خداوند یعنی نوح با همراهیانش در پناه خداوند زنده مانده بودند.
فرشتگان از اینکه عملیاتِ طوفان با موفقیت انجام یافته خوشحال بودند. این بود که تصمیم گرفتند طی مراسمی با شکوه همه باهم به پیشگاه خداوند حضور یابند تا این پیروزی عظیم را به خداوند تهنیت بگویند. اما وقتی به حضور رسیدند با صحنه‌ی نامنتظره‌ای مواجه شدند. خداوند پرسیده بود که چرا آمده‌اید؟ و فرشتگان پاسخ داده بودند برای تهنیت و به خاطر آن پیروزی عظیم.
بعد خداوند با عتاب به آنان گفته بود:
من هفت شبانه روز است که بر مرگ اولاد آدم سوگوار هستم و شما آمده‌اید تا شادباش بگوئید؟.
شاید خداوند و نوح می‌دانستند که دراین کارزار کسانی هم هستند که مثل یوسف ناگزیر شده‌اند بی آنکه اعتقادی به جنگ داشته باشند اسلحه به دست گیرند، و تراژدی زندگی را در زمین پدید آورند. بگذریم از انبوه ساده دلانی که صادقانه فدائی جلادانِ خود می‌شوند.
برخی گفته‌اند که »نوح «یعنی نوحه‌گری که برمصیبت‌های اولادِ آدم سوگوار است. پس از طوفان، نوح باز هم نوح بود. شاید هم داستان سوگواری خداوند با نام نوح پیوندی معنایی داشته باشد.
از آن شبِ شعر که جای یوسف را در کنار خودمان خالی دیده بودیم چندی گذشت. دوست من هم باز به خط مقدم رفته بود. و دیگر او را ندیدم تا آنکه روزی دفتر خاطراتش را پیدا کردم. در جایی از دفترش نوشته بود:
« تو خورشیدی و من غروب ای آزادی«
بعد خاطره‌ی آن شب را نوشته بود. و باز نوشته بود که:
«من یوسف را می‌شناسم. او شاعر است. شاعر زندگی، من‌هم شعر را دوست دارم. یوسف آن‌طرف خاکریزها است، و گمانم الآن لوله‌ی تفنگش را روی پیشانی‌من نشانه رفته باشد. من هم شعر را دوست دارم«

زمستان ۱۳۵۹/اهواز
منبع: سایت نویسنده

مهاجرت بزرگ انسان از آفریقا

فرهمند دوست

۰۳ دی ۱۳۹۵

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ که ابزار مطالعه‌ی دی ان ای دانشمندان را قادر کرد ساختار ژنتیکی انسان را دقیق‌تر بررسی کنند، امکان اثبات یکی از تئوری‌های انسان‌شناسی از طریق پیگیری خط اجدادی تا چندین و چند نسل گذشته بیش از پیش فراهم شد. اکنون ثابت شده است انسان معاصر، انسانی که امروزه در سراسر کره‌ی خاکی مستقر است، طی مهاجرتی بزرگ در زمانی در حدود ۲۰۰ هزار سال پیش از آفریقای سیاه (یا آفریقای جنوبی) خارج شده است. اما مطالعات تکمیلی و جدیدتر، از چندین موج مهاجرت در بازه‌های زمانی متفاوت نشان دارد: دست‌کم یک بار از طریق شاخ آفریقا به آسیای جنوب شرقی و اقیانوسیه، و بار دیگر از طریق خاورمیانه به اوراسیا و قاره آمریکا.

مهاجرت بزرگ انسان از آفریقا

آدم و حوا در آفریقا زندگی می‌کرده‌اند

ولی نه دقیقاً آنطوری که ما انتظارش را داریم! مطالعه بر روی دی ان ای هسته‌ی انرژی‌ساز سلول بدن انسان، به دست آمده از ۹۳۸نفر از ۵۱ نقطه‌ی زمین، ثابت کرده است جدیدترین نیای مادری مشترک تمامی انسان‌های امروز به زنی باز می‌گردد که حدودا ۲۰۰ هزار سال پیش در آفریقا زندگی می‌کرده. این زن را «حوای میتوکندریایی» نامیده‌اند، از آن جهت که دی ان ای میتوکندریای تمامی انسان‌های امروزی، که تنها از مادر به فرزند منتقل می‌شود، به طور مستقیم از این زن به ارث رسیده است. «آدم کروموزوم «Yهم جدیدترین نیای پدری مشترک انسان‌هاست، که او هم در آفریقا، در زمانی در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار سال پیش زندگی می‌کرده. اما این زن و مرد نه در یک زمان و مکان زندگی می‌کرده‌اند و نه نسبتی با هم داشته‌اند، نه تنها اجداد مشترک ما هستند و نه قدیمی‌ترینشان؛ اهمیت آدم و حوای آفریقا در این است که فعلا تنها سرشاخه‌های تنها خط اجدادی مادری و پدری بدون شکست ما هستند. (برای اطلاع بیشتر ن ک به: Mitochondrial Eve)

اولین انشعاب ژنتیکی یافت شده پس از آدم و حوای آفریقا به حدود ۱۴۰ هزار سال پیش باز می‌گردد، که به نوبه‌ی خود و در اثر مهاجرت انسان به جای‌های گوناگون زمین به دست کم ۱۹ شاخه‌ی اجدادی تبدیل شده. اطلاعاتی از این دست با پیگیری رو به عقب هر یک از انشعابات ژنتیکی نشانه‌گذاری شده به دست می‌آید، یعنی اولین باری را که انشعاب مورد نظر مشاهده شده پیدا می‌کنند و بعد به سراغ انشعاب قبلی می‌روند. برای مثال، در سال ۲۰۰۶ قدیمی‌ترین انشعاب ژنتیکی «چشم آبی»، که در اثر خاموش شدن پروتئین مسبب تولید ملانین در چشم ایجاد شده است، در بررسی استخوان‌های مردی متعلق به هفت هزار سال پیش در غاری در اسپانیا کشف شد. جالب‌تر اینکه این مرد نشانگرهای ژنتیکی مردمان اسکاندیناوی را دارد، اما ژن آفریقایی پوست رنگین هم در نمونه‌ی دندانش پیدا شده. (در این زمینه ن. ک به مقاله روزنامه ایندیپندنت)

از کنار هم گذاشتن نمونه‌هایی اینچنینی و بررسی نقاط زمانی و مکانی به دست آمده می‌توان مسیر مهاجرت باستانی انسان را با دقتی قابل قبول رسم کرد. جدیدترین مطالعه در این زمینه در ماه سپتامبر امسال منتشر شده است. در این مطالعه سه گروه تحقیقاتی جداگانه به بررسی نشانگرهای ژنتیکی ۷۸۷ نفر از میان بومیانی همچون باسکی‌ها، پیگمه‌های آفریقا، مایاها، بادیه‌نشین‌ها، بومیان شرپای نپال، بومیان گینه‌ی نو، و سرخپوستان کری پرداخته‌اند. نتایج به دست آمده از مطالعات سه گروه ضمن تایید مطالعات قبلی، یعنی اینکه تمامی انسان‌های غیرآفریقایی معاصر از خویشاوندان نزدیک یکدیگرند که ریشه در آفریقا دارند، به موضوع شگفت‌انگیز دیگری نیز اشاره دارند: حدود دو درصد از ساختار ژنتیکی بومیان استرالیا و گینه‌ی نو قدیمی‌تر از دیگر انسان‌هاست. به عبارتی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که پیش از مهاجرت بزرگ از آفریقا که منجر به پراکندگی انسان در تمامی زمین شد، گروه دیگری از انسان‌های آفریقایی به منطقه‌ی اقیانوسیه مهاجرت کرده، در گروه‌های کوچک زندگی کرده، و احتمالا در مواجهه با موج بعدی مهاجرت از بین رفته‌اند. از دیگر نتایج شگفت‌انگیز به دست آمده در این مطالعه این است که تغییر رفتارهایی همچون تکلم احتمالا در زمانی در حدود دویست هزار سال پیش در انسان شکل گرفته است.

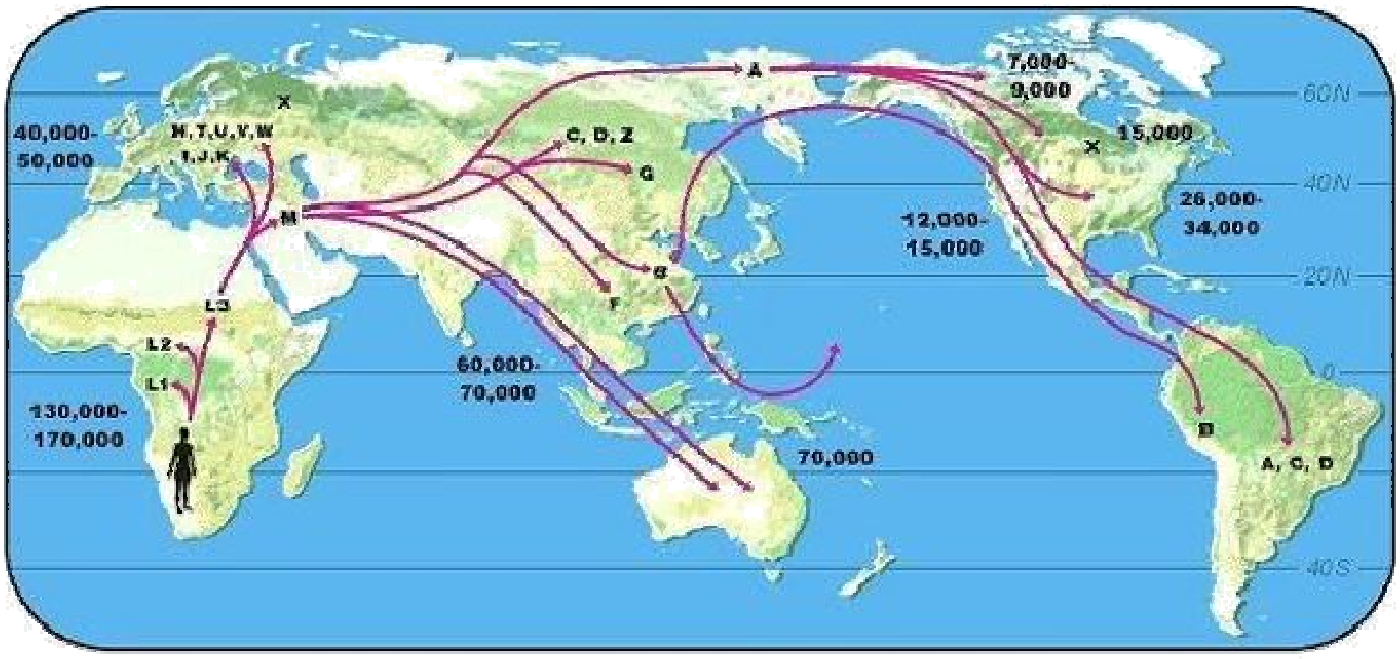

تغییرات اقلیمی موجب خروج انسان از آفریقا شده

دانشمندان تغییرات آب و هوا، و جا به جایی سطح دریاها را دلیل اصلی آغاز مهاجرت انسان می‌دانند. (در این زمینه ن ک به مقاله نیچر) پل ملار، استاد مطالعات پیش از تاریخ و فرگشت انسان دانشگاه کمبریج انگلیس، در مقاله‌ای که در شماره‌ی ماه ژوئن ۲۰۰۶ مجله‌ی »آکادمی ملی علوم «بریتانیا منتشر شده دلیل ارتباط تغییرات اقلیمی و مهاجرت بزرگ انسان را به سادگی چنین شرح می‌دهد:

»هرگاه تغییرات شدیدی در زیست بوم ایجاد شود، مردم باید رفتارهایشان را تغییر دهند. یافتن منابع غذایی جدید مستلزم جابه‌جایی است، جابه‌جایی احتمالا مستلزم تولید ابزار و فناوری جدید است و نیازمند استراتژی جدیدی که استفاده‌ی مفید از این ابزار را امکان پذیر می‌کند.«

داده‌های به دست آمده از فسیل‌های منطقه و مطالعات باستانشناسی وجود تغییرات اقلیمی را در بازه‌های زمانی صد هزار تا ۹۰ هزار، ۸۰ هزار تا ۷۰ هزار، ۵۰ هزار تا ۴۵ هزار، و ۴۵ هزار تا ۳۰ هزار سال پیش تایید کرده اند. مطابقت میان این داده‌ها با اطلاعات به دست آمده در حوزه‌های دیگر غیرقابل انکار است. آکسل تیمرمان و توبیاس فردریک، محققان موسسه‌ی مطالعاتی پاسیفیک در دانشگاه هاوایی، اخیرا مدل پیشنهادی مهاجرت انسان از آفریقا و اطلاعات آب و هوایی ۱۲۵ هزار سال گذشته را کنار هم قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که فراز و نشیب دو الگوی بررسی شده همپوشانی دارند. با اینکه به گفته‌ی دو محقق دانشگاه هاوایی دست‌آوردها هنوز در مرحله‌ی ابتدایی و نیازمند مطالعه‌ی بیشتر است، بازسازی کامپیوتری نتیجه‌ی این تحقیق خود به خوبی گویاست:

نقشه‌ی مهاجرت بزرگ انسان

همانطور که قبلتر از این گفته شد، نتایج به دست آمده از مطالعات ژنتیک تا امروز با حدسیات، و نظریاتی که پیشتر باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، و زبانشناسی بدان رسیده مطابقت دارد. اکنون استفاده از کشفیات باستان‌شناسی به ما در ترسیم و درک بهتر مسیر مهاجرت بزرگ انسان کمک می‌کند.

نقطه‌ی آغازین مهاجرت انسان از آفریقا جایی است که اولین آتش‌ها روشن شده. غار سوارتکرانز (Swartkransدر آفریقای جنوبی یکی از محوطه‌هایی است که در آن قدیمی‌ترین نشانه‌های آتش افروخته شده به دست بشر مشاهده شده و این آثار به یک تا یک و نیم میلیون سال پیش باز می‌گردد. استفاده از آتش تغییری تاثیرگذار در رژیم غذایی بشر ایجاد کرد و احتمالا جرقه‌ی مرحله‌ی بعدی فرگشت انسان، از انسان هوموارکتوس به هوموساپینس بوده است. نخستین گام‌های خروج از آفریقا به احتمال زیاد از منطقه‌ی باب المندب، تنگه‌ی میان یمن در شبه جزیره‌ی عربستان و جیبوتی اریتره در شاخ آفریقا بوده است؛ این تنگه دریای سرخ را به خلیج عدن وصل می‌کند. کشف صدها محوطه باستان‌شناسی در عمان، جنوب شرقی عربستان، به بازبینی تئوری »تک مهاجرت ۶۰ هزار ساله« منجر شد. طبق مدارک به دست آمده در این محوطه پیش از مهاجرت اصلی انسان، موج قدیمی‌تری

هم وجود داشته است که در حدود صد هزار سال پیش و از مسیر عمان رخ داده. سرنیزه‌های به دست آمده از این منطقه مشابه سرنیزه‌های به دست آمده از تمدن منطقه‌ی نیل، مشهور به محوطه‌ی نوبه است. از دیگر شواهد وجود انسان عصر سنگ در این منطقه بازمانده‌ی خرده نان‌های »سنگ پخت «است که تمدن‌های آفریقایی از آن استفاده می‌کرده‌اند. مرحله‌ی بعدی این موج مهاجرت به احتمال زیاد به استرالیا ختم شده است. اینکه چرا و چگونه انسان اولیه با استفاده از قایق‌های ابتدایی خود را از جنوب شرقی عربستان (و از جنوب شبه قاره‌ی هند) به استرالیا رسانده است از معماهای حل نشده است. دانشمندان حدس می‌زنند که دنبال کردن مسیر رودخانه‌ها احتمالا نقطه‌ی آغاز این سفر سرنوشت‌ساز بوده. قدیمی‌ترین نشانه‌های حضور انسان در استرالیا به حدود ۵۰ هزار سال پیش برمی‌گردد.

کشاورزی در منطقه‌ی هلال حاصلخیز خاورمیانه، که اوجش در حدود ۱۲ هزار سال پیش تخمین زده شده، تاثیری مهم در تغییر شیوه‌ی زندگی انسان از شکارچی-گردآورنده به یکجا نشینی و آغار تمدن داشت. اما مدت‌ها پیشتر دسته‌ی دیگری از انسان‌های آفریقایی در این منطقه ساکن، و به مرور در تمامی آسیا و اروپا پراکنده شده بودند. تاریخ استخوان‌های به دست آمده در منطقه‌ی شامات با تکنیک‌های جدید تا حدود ۹۰ هزار سال پیش تخمین زده شده. این استخوان‌ها قدیمی‌ترین بازمانده‌ی انسان در خارج از آفریقا به شمار می‌روند. ابزارهای استخوانی به دست آمده از این منطقه نیز به زمانی در حدود ۷۰ تا ۸۰ هزار سال پیش باز می‌گردند. استخوان‌های به دست آمده از غارهای منطقه‌ی زاگرس نیز متعلق به زمانی بین ۷۰ تا ۴۰ هزار سال پیش تخمین زده شده‌اند. این در حالی است که اولین نشانه‌های مهاجرت انسان به سمت اروپا به حدود ۴۰ هزار سال پیش باز می‌گردد. اما شاید بتوان گفت که شگفت‌انگیزترین نقطه‌ی این موج مهاجرت در حدود ۱۵ هزار سال پیش و به سمت قاره‌ی آمریکا بوده. قدیمی‌ترین نشانه‌های حضور انسان در قاره‌ی آمریکا در منطقه‌ی اورگان ایالات متحده به دست آمده که به زمانی در حدود ۱۴ هزار سال پیش باز می‌گردد. مسئله‌ی چگونگی مهاجرت انسان به آمریکای شمالی تا مدت‌ها معمایی حل نشده بود. امروزه نظریه‌ی »پل آمریکای شمالی «یکی از پذیرفته‌شده‌ترین نظریه‌های موجود در این باره است. تنگه‌ی برینگ منطقه‌ای میان شرقی‌ترین منطقه‌ی سیبری و غربی‌ترین منطقه‌ی آلاسکا است، که طبق نظر دانشمندان در زمانی در حدود چهل تا پانزده هزار سال پیش سرزمینی یخ زده بود و پل ورود انسان به قاره‌ی نو. طبق این نظریه ادامه‌ی موج مهاجرت انسان از آفریقا از طریق خاورمیانه و آسیا، و از راه تنگه‌ی برینگ به آمریکای شمالی ختم شده. بومیان آمریکا به احتمال زیاد بازماندگان همین سفر شگفت‌انگیز هستند.

بازماندگان هولوکاست طی تجمعی خواهان توقف سریع خشونت‌ها در سوریه شدند

4دی 1395دی

بازماندگان هولوکاست از جامعه جهانی خواسته‌اند تا کسانی را که مسئول کشتارهای گسترده در سوریه هستند، به پای محاکمه بکشانند و به سرعت برای پایان دادن به خشونت‌های این کشور دست به اقدام بزنند.

به گزارش ایسنا، به نقل از ایندیپندنت، گروهی کانادایی متشکل از بازماندگان کهن سال واقعه هولوکاست طی تجمعی خواهان توقف سریع خشونت‌ها در سوریه شدند.

یکی از حاضران در این تجمع می‌گوید، ابعادی از شرایط امروز سوریه برای او یادآور مسائلی است که در لهستان طی جنگ جهانی دوم تجربه کرده است.

این پیرمرد 88 ساله به خبرنگاران گفت: ما از جامعه جهانی می‌خواهیم تا پیش از اینکه بیش از این دیر شود در این مساله مداخله کنند. امروز زمانی که اخبار را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که بار دیگر جهان در مقابل بحرانی کنار ایستاده است.

هووارد چندلر ادامه داد: افرادی که دست به جنایت می‌زنند باید بدانند که در پایان اگر هنوز زنده باشند مسئول اقدامات خود خواهند بود.

وی 10 ساله بود و در لهستان زندگی می‌کرد، زمانی که در سال 1939 نیروهای نازی این کشور را اشغال کردند.

یکی دیگر از حاضران این تجمع نیز که در 15 سالگی به اردوگاه کار اجباری فرستاده شده و ضمن از دست دادن تمامی اعضای خانواده‌اش چهار سال نیز در این اردوگاه حبس بود، می‌گوید: پس از اینکه در سال 1945 آزاد شدم گمان می‌کردم جهان از تجربه خود درس گرفته است اما اکنون ما بار دیگر شاهد حلب و اتفاقات آن هستیم.

وی ادامه داد: ما تصاویر حلب را می‌بینیم؛ تصاویری که با کودکان زخمی و اشک‌هایشان قلب را به در می‌آورند. این قلب من را می‌شکند چراکه من پاسخ و حرف‌های این کودکان را می‌دانم همانطور که کودکان ما برای کشته شدن با گاز به صف می‌شدند و مادرانشان برای آنها نمی‌توانستند هیچ کاری بکنند. این اتفاق‌ها هنوز هم رخ می‌دهند و در حالی که مردم به عکس‌ها نگاهی می‌اندازند و بعد به زندگیشان ادامه می‌دهند. این اصلا شایسته نیست.

گردا فریبرگ 91 ساله نیز یکی دیگر از قربانیان هولوکاست است که می‌گوید، می‌داند کاملا تنها بودن مانند آنچه که بچه‌های یتیم امروز در سوریه هستند، یعنی چه.

فریبرگ توضیح می‌دهد: پس از ماجراهایی که از سر گذراندیم گمان می‌کردیم جهان چیزی یاد می‌گیرد اما می‌بینیم که نه هرگز این چنین نیست.

روحانی آزادسازی حلب را به بشار اسد (دیکتاتور خون آشام سوریه) تبریک گفت

رییس جمهور پیروزی های مردم و ارتش سوریه بر گروههای تروریستی و آزاد سازی حلب ؛ دومین شهر بزرگ این کشور و حراست از تمامیت ارضی سوریه را تبریک گفت.

خبرگزاری مهر: حجت الاسلام حسن روحانی شامگاه چهارشنبه در گفت وگویی تلفنی با "بشار اسد" رییس جمهوری سوریه گفت: ما حمایت از پرچم داران مبارزه با تروریسم تکفیری که می کوشند سرزمین خود را از حضور متجاوزان پاک کنند، وظیفه خود می دانیم.

روحانی تصریح کرد: جمهوری اسلامی ایران تا بیرون راندن تروریست ها از سوریه ، در کنار دولت و ملت این کشور می ماند.

رییس جمهور با تبریک این پیروزی به ملت سوریه گفت: پیروزی در حلب و بازگشت دومین شهر بزرگ سوریه به آغوش ملت ، موفقیت بزرگ ملت مقاوم و یکپارچه سوریه در برابر تروریست ها و حامیان آنها بود. امروز وظیفه جامعه جهانی کمک به مردم مظلوم سوریه است . من از هلال احمر جمهوری اسلامی خواسته ام با دعوت از جامعه جهانی به کمک مردم مظلوم بشتابد.

روحانی همچنین با اعلام آمادگی ایران برای ارسال کمکهای انساندوستانه و دارویی برای مردم سوریه و بویژه ساکنان حلب گفت: رسیدگی به مردم مظلوم سوریه در شرایط کنونی ضروری است و اکنون زمان آزمونی بزرگ برای همه کشورهای حامی حقوق بشر فرا رسیده است.کمک جامعه جهانی به آوارگان و آسیب دیدگان سوری اولویت همه پس از آزادی حلب است.

رییس جمهور ابراز امیدواری کرد که پیروزی حلب، مقدمه ای برای پیروزی نهایی مردم و دولت سوریه بر تروریسم و ارعاب در این کشور باشد.

"بشار اسد" رییس جمهوری سوریه نیز در این گفت وگوی تلفنی با قدردانی از حمایت های بی دریغ ملت و دولت ایران از ملت سوریه در برابر تروریست ها و حامیان آنها ، گفت: ملت و دولت ایران در سخت ترین دوران در کنار مردم و دولت سوریه بوده اند و ما هرگز این را فراموش نمی کنیم.

رییس جمهور سوریه همچنین از اعلام آمادگی ایران برای ارسال کمکهای دارویی و غذایی به مردم سوریه و بویژه حلب قدردانی کرد.

وی همچنین پیروزی مردم و ارتش سوریه در حلب را به همگان تبریک گفت.

واکنش تحسین برانگیز یک مجری تلوزیونی در اسرائیل به قتل عام در شهر حلب

لینک ویدیو https://www.youtube.com/watch?v=C-Uv_dVfXM0

6دسامبر2016 همین الان در حلب فقط 8 ساعت فاصله از تلاویو تا آنجا کشتارهاي دسته جمعی در حال وقوع است.می دونید چیه ؟ بزارید روشن تر صحبت کنم . این هولوکاست است ..بله هولوکاست شاید ما نخواهیم ببینیم یا دراین رابطه چیزی بشنویم که در قرن بیست و یکم،زمانی که با این تکنولوژی تمام اطلاعات را دریافت می کنیم و دنیا می تونه به سادگی تمام این جریانات را در لحظه ببینهودر این دنیا ما ایستاده ایم وهیچ کاری نمی کنیمدر مقابل کودکانی که هر ساعت کشته میشوند . ازمن نپرس کی درست میگه وکی غلط ! آدمهاي خوب کدوم هستن و آدمهاي بد کدوم!؟ چونکه هیچ کسی نمیدونه ودر واقع اصلا مهم نیست .این مهم است که الان دارد اتفاق می افتد ودقیقا جلو چشمهامون و هیچ کسی حتی در فرانسه،انگلیس،آلمان و آمریکا هیچ کاری نمی کنند که این جریان را تمام کنند. چه کسی به داد مردان و

آلبرت انیشتین گفت:دنیا با افراد بد خراب نمی شود بلکه با افرادی خراب می شود که فقط نگاه به این خرابکاران می کنند و کاری انجام نمی دهند

زنان بیگناه سوریه ای در خیابانها میرسد؟چه کسی فریاد میزنه براي بچه هاي بیگناه سوریه ای ؟هیچکس سازمان ملل فقط از سفارتهاي خودشون دفاع میکنه در صورتی که عکس دختری را می بینه که درآغوش پدرش جان داده است یک کلمه براي این هست.. منافق.. من یک عرب هستم،یک مسلمان ..که ساکن اسراییل هستم وهم چنین ساکن جهان هستم ومن خجالت می کشم ،خجالت می کشم ازاینکه مردمانی هستیم که رهبرانی را انتخاب کرده ایم که حتی قدرت اینکه جلوي این فاجعه را بگیرند را ندارندومن خجالت می کشم که دنیا گروگان تروریست ها و قاتلین است و ما هیچ کاری نمی کنیم .من خجالت می کشم که بیشتر کسانی که در صلح و آرامش زندگی می کنند در این رابطه چیزی نمی گویند و می خواهید به خاطر بیاورید؟ ارمنستان،بوسنی،سودان،رواندا،دارفور جنگ جهاني دوم ،نه ما نمی دانیم.. آلبرت انیشتین گفت:دنیا با افراد بد خراب نمی شود بلکه با افرادی خراب می شود که فقط نگاه به این خرابکاران می کنند و کاری انجام نمی دهند

تفاوت سکولاریسم و لائیسیته

تفاوت سکولاریسم با لائیسیته به زبان ساده

در بحث توسعه سیاسی غالبا سخن از دو اصطلاح سکولاریسم و لائیسیته و مشتقات آنها به میان میاید و دیده شده است که این دو اصطلاح گاهی بجای یکدیگر و در محل نامناسب و حتی با معنایی نادرست بکار میروند.برای رفع این مشکل در اینجا با روشی مقایسه ای توضیحاتی ساده پیرامون این دو اصطلاح بیان شده است.باشد که مورد استفاده دوستان قرار گیرد.

۱-سکولاریسم نوعی ایسم یا ایدئولوژیست که مبتنی بر نوعی هستی شناسی و معرفت شناسی است در حالیکه لائیسیته ایدئولوژی نیست و صرفا منطقی تاریخی دارد که به دلیل خستگی و نارضایتی مردم(در ابتدا فرانسه) از دخالتهای کلیسا در امور جاریه و تاثیر منفی این موضوع بر روند مدیریت جامعه،خواستار عدم دخالت نهاد دین در سایر نهادهای جامعه بخصوص نهاد حکومت شدند.این موضوع از سوی اربابان کلیسا نیز با مشاهده سلطه دولت انگلیس بر کلیسا پذیرفته شد تا از دخالت و سلطه حکومت در امان بمانند.

۲-سکولاریسم و لائیسیته به معنای بی دینی یا بی خدایی نیست.بنابراین اگر از اعتقادات دینی یک فرد بی دین سوال شود وی نمیتواند در پاسخ بگوید من سکولارم یا لائیک هستم بلکه باید بگوید من آتئیست(دین یا خدا ناباور)هستم.یا اخلاق گرا، انسانگرا،جامعه گرا،طبیعت گرا یا ....

۳-سکولاریسم به دنبال غیر قدسی ساختن همه پدیده های اجتماعی حتی دین نیز میباشد.سکولاریزم با تاکید بر خرد خودبنیاد در مقابل خرد وحی بنیاد معتقد است که هر پدیده اجتماعی جز با خرد خود بنیاد فهم و درک نمیشود از اینرو تمام پدیده های اجتماعی این جهانی،عرفی و غیر مقدسند و درباره دین نیز بر این باور است که آنچه نزد ماست معرفت و شناخت ما از دین است و نه خود دین و از اینرو این شناخت که دینداری دین باوران بر آن بنا میگردد نیز کاملا غیر قدسی است.در حالیکه لائیسیته به هیچ وجه چنین ادعایی ندارد.

۴-لائیسیته قطعا بدنبال جداسازی نهاد دین از سیاست و عدم دخالت متقابل این دو نهاد در امور یکدیگر میباشد.در حالیکه سکولاریسم حتی اگر به این سمت برود اما در منطق آن به هیچ وجه چنین الزامی وجود ندارد و در صورت نگرش عرفی به دین از سوی نهادهای دینی (شبیه حوزه های روشنفکری دینی)حتی به تعامل با این حوزه بمنظور افزایش کارآمدی نظام مدیریت اجتماعی خواهد پرداخت.

۵-سکولار غالبا صفت اندیشه ی انسان است و با جامعه و حکومتی که بر اساس این اندیشه ساخته شده باشد نیز همراه میشود.اما لائیک نه صفت فرد است و نه جامعه و فقط صفت حکومت است.بنابراین ما هم انسان سکولار داریم و هم جامعه و حکومت سکولار اما فقط حکومت لائیک داریم و انسان و جامعه لائیک نداریم و کاربرد آنها نادرست میباشد.

فروش داروهای مخدر در دکه‌های روزنامه فروشی

آنقدر در مسائل اجتماعي به ويژه اعتياد در كودكان، نوجوانان و جوانان پنهان كاري شده كه حالا ستاد مبارزه با موادمخدر يك تنه دارد درباره زيرزميني شدن برخي آسيب‌ها هشدار مي‌دهد

ستاد مبارزه با موادمخدر ديروز هشدار داد كه يك پندار غلط و يك باور نادرست دانشجويان را تهديد مي‌كند. اينكه مواد و داروهاي محرك و مخدر باعث كم شدن استرس شب امتحان، كم‌خوابي، تمركز بيشتر و... مي‌شود. اينكه اين باور از كجا آمده و چه كسي بي‌خطري مصرف آن را به گوش قشر فرهيخته كشور انداخته معلوم نيست؛ و هشدار دقيقا همين جاست. جايي‌كه گفته مي‌شود 56درصد دانشجويان هيچ اطلاع درستي از مواد محرك و مخدر ندارند.

به گزارش تهران امروز، حميد صرامي، مديركل دفتر تحقيقات و آموزش ستاد مبارزه با موادمخدر با اشاره به اينكه موادمخدر به‌ويژه روانگردان‌ها عامل قتل‌عام جوانان و نوجوانان است مي‌گويد كه راهكارهايي در پيش گرفته شده كه پيشگيري از اعتياد در دانشگاه‌ها دو واحد اجباري شود تا دانشجويان در مورد راهبردهاي پيشگيري و حتي درمان اعتياد شناخت كافي پيدا كنند.

نتايج مطالعات ستاد مبارزه با موادمخدر نشان مي‌دهد كه ميزان شيوع مصرف مواد در سال گذشته در بين دانشجويان دانشگاه‌هاى تابعه وزارت علوم، معادل 2.6 درصد بوده و بيشترين شيوع مواد در گروه نمونه دانشجويان به ترتيب حشيش، ترياک، قرص اكس، شيشه بوده است.

اما يك هشدار اساسي هم وجود دارد، اينكه دانشجوياني كه مواد محرك مصرف نمي‌كنند، در مقابل قرص‌هاي مخدر اما مقاومتي ندارند. براي همين هم در بين داروها بيشترين شيوع مصرف در بين دانشجويان به ترتيب به كدئين، ترامادول، ديازپام و ريتالين اختصاص دارد. قرص‌هايي كه به ظاهر به اندازه هم خانواده‌هاي مخدرشان ترسناك نيستند اما عوارضي دارند كه دانشجوها از آن بي‌خبرند.

ريتالين 300 تا 900 هزار تومان است

دكتر هادي معتمدي آسيب‌شناس اجتماعي با اشاره به اينكه دانشجويان مي‌دانند كه اين داروها طبيعي نيستند، به تهران امروز مي‌گويد: به دليل غيرطبيعي بودن اين داروها باعث شده كه فروش آنها هم داراي روالي خاص باشد. اين داروها به دليل عوارضي كه ايجاد مي‌كند بيشتر در جوانان تحصيلكرده مورد استقبال قرار مي‌گيرد. اين داروها تمركز خوبي ايجاد مي‌كند ولي بعد از چند بار استفاده، مصرف‌كننده مجبور مي‌شود براي آنكه تمركز عادي داشته باشد از آن استفاده كند و حتي بعد از مصرف پياپي باعث كاهش تمركز نيز مي‌شود. ناآگاهي جوان‌ها از موادمخدر و اعتيادآور بودن برخي داروها از غيرقانوني بودن آن نيست بلكه از تاثيرات سوء آن است.

وي در مورد داروي ريتالين هم تاكيد مي‌كند: اين دارو را بيشتر بچه‌هاي پيش فعال بايد استفاده كنند و به سختي گير مي‌آيد. اگر هم كسي برحسب نياز بايد از آن استفاده كند قيمتي بين 300 تا 900 هزار تومان بايد بابت آن پرداخت كند.

تخلفات كم نيست

دكتر حسينعلي شهرياري رئيس كميسيون بهداشت و درمان هم با بيان اينكه متاسفانه استامينوفن كدئين را ممكن است بدون نسخه ارائه دهند، به تهران امروز مي‌گويد: ولي ديازپام و ترامادول داروهايي است كه بايد با نسخه به مشتري داده شود. تخلفات كه كم نيست و نظارت بر اين موارد خيلي سخت است. اين به وجدان و مسئوليت كاري برمي‌گردد كه افراد در داروخانه‌ها دارند. نمي‌توانيم يك سيستم جامع داشته باشيم. اگر هم داشته باشيم با وجود حدود 7000 داروخانه و پرسنل محدود سيستم سازمان غذا و دارو باز هم نمي‌توان نظارت درستي بر داروخانه‌ها داشت. ضمن آنكه وقتي ناظران به داروخانه‌ها مي‌روند كه كسي تخلفي انجام نمي‌دهد.

به گفته رئيس كميسيون بهداشت درخصوص مصرف داروهاي مخدر ابتدا بايد خانواده‌ها آگاه شوند و سپس به موضوع آموزش در بين دانشجويان پرداخته شود. شهرياري مي‌گويد: همه كارها را نمي‌شود با برخورد و قوه قهريه حل كرد. بايد بررسي كنيم كه چرا دانشجويان به اين مواد و داروهاي مخدر گرايش پيدا مي‌كنند. متاسفانه يكي از مشكلات جدي جامعه دانشجويي مسئله عدم اميد به آينده است. افراد تحصيل مي‌كنند ولي اينكه آينده‌شان چه مي‌شود و آيا شغل خوبي پيدا مي‌كنند يا خير باعث مي‌شود دچار سرخوردگي و افسردگي شوند و مسائل اينچنيني به‌دنبال آن خواهد آمد.

داروها از مبادي قانوني نشت مي‌كند؟

مسئول برنامه اداره اعتياد وزارت بهداشت نيز درباره توزيع بدون نسخه داروهايي مانند كدئين، ترامادول، ديازپام و ريتالين به تهران امروز مي‌گويد: گزارش‌هايي مبني بر اينكه عطاري‌ها به صورت غيرمجاز متادون يا داروهاي ديگر را عرضه مي‌كنند به دست وزارت بهداشت و درمان رسيده است. اين داروها حتي در دكه‌هاي روزنامه‌فروشي، سيگار فروش‌ها و... نيز توزيع مي‌شود. دكتر سيدابراهيم قدوسي به اين سوال كه اين داروها را از كجا مي‌آورند؟ پاسخ مي‌دهد: شايد جواب اين سوال خيلي آسان نباشد. يكسري از اين داروها ممكن است از مبادي قانوني نشت كند.

ممكن است تخلفاتي باشد كه در سيستم صورت مي‌گيرد. چون سيستم به عمد اين داروها را توزيع نخواهد كرد. حتما در سازمان غذا و دارو راهكاري ديده شده كه دارو به بازار غيرقانوني نشت نكند ولي به هر حال در خيلي از كشورهاي دنيا (البته نه به حدي كه ما با آن مشكل داريم) با اين مسئله روبه‌رو هستند. مقابله با آن فقط با وزارت بهداشت و درمان نيست. آيا عطاري‌ها زير نظر وزارت بهداشت و درمان هستند؟ مقابله با دخالت غيرمجاز در امور پزشكي (شواهد آن همين است كه عطاري‌ها، داروهاي اعتيادآور را توزيع كنند) با اماكن و نيروي انتظامي هست. وي در پاسخ به اين سوال كه شما مي‌گوييد ممكن است اين داروها از مبادي قانوني نشت كرده احتمال دارد داروهايي كه در بيمارستان‌ها گم مي‌شود، نيز جزو اين داروها باشد، مي‌گويد: بله احتمال دارد. موارد و شواهدي وجود داشته كه محموله دارويي كه به شهرستان مي‌رفته سرقت شده است. اين موارد چيزهايي است كه در حوزه سازمان غذا و دارو يا شركت‌هاي پخش‌كننده دارو نباشد. منبع: سلامت نيوز به نقل از روزنامه تهران امروز

«معامله ۲۰ هزار میلیارد تومانی» در کیش باطل شد

موقتا

قراردادهای ترکمن چای در دزد بازار زیبا آخوندی

قرارداد زمین‌های جزیره کیش «به صورت رایگان معامله شده بود». ... به واسطه او اراضی به افراد به تابعیت غیرایرانی واگذار شده،

ناصر سراج، رییس سازمان بازرسی می‌گوید زمین‌های کیش "رایگان" واگذار شده بود

رئیس سازمان بازرسی کل کشور در ایران، می‌گوید قرارداد پروژه گل شرق کیش، شامل واگذاری زمین‌هایی به ارزش تخمینی ۲۰ هزار میلیارد تومان، باطل شده است.
به گزارش خبرگزاری‌های ایران این قرارداد سال ۱۳۸۱ میان مناطق آزاد کیش و یکایرانی دو تابعیتی و شریک تجاری شرکتی آلمانی بسته شده بود.
ناصر سراج گفته است که مطابق متمم قرارداد زمین‌های جزیره کیش "به صورت رایگان معامله شده بود".
رئیس سازمان بازرسی کل کشور گفته است که مطابق بخشی از قرارداد نیروهای امنیتی و انتظامی ایران از ورود به مجموعه گل شرق منع می‌شدند. او واگذاری زمین‌ها به اتباع غیرایرانی را یک مشکل دیگر قرارداد عنوان کرده است.
پروژه گل شرق برای احداث چند هتل بزرگ، امکانات توریستی و چند هزار واحد مسکونی، ۱۵ سال پیش با حمایت شرکتی آلمانی در ایران آغاز شد. اما این پروژه پیشرفت چندانی نداشت.

بنا به گزارشی که پیش از این در فارس منتشر شده است ۲۴۰ هکتار زمین‌های مورد بحث به بهای ۳۲ میلیارد تومان واگذار شد، اما بنا بود که مبلغ مورد اشاره در اقساط ۳۰ ساله پرداخت شود. پرداخت اقساط هم قرار بوده است که ۳ سال پس از آغاز بهره برداری از پروژه آغاز شود.
چه کسانی زمین‌های ایران را می‌خورند؟
به گفته ناصر سراج با شکایت سازمان بازرسی به اتاق بازرگانی بین المللی، نخست متمم قرارداد باطل شد. پس از آن هم کل قرارداد با حکم دادگاه‌های ایرانی باطل شده است.
بنا به گفته رئیس سازمان بازرسی طرف معامله یک ایرانی با تابعیت مضاعف بوده و **به واسطه او اراضی به افراد به تابعیت غیرایرانی واگذار شده**، در حالی که "طبق قوانین جمهوری اسلامی ایران واگذاری ملک غیرمنقول به کشورهای خارجی ممنوع است".

شورای امنیت خواستار توقف شهرک‌سازی اسرائیل شد

شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه‌ای که بدون وتو تصویب شد، خواستار توقف شهرک‌سازی اسرائیل در سرزمین‌های فلسطینی‌ها شد. آمریکا به‌طور غیرمنتظره این مصوبه را وتو نکرد و به آن رای ممتنع داد. این قطعنامه، شهرک‌سازی اسرائیل در اراضی فلسطینی‌ها را «نقض حقوق بین‌الملل» و «مانعی در برابر راه‌حل دو دولت» توصیف کرده است.

شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه‌ای که بدون وتو تصویب شد، خواستار توقف شهرک‌سازی اسرائیل در کرانه باختری رود اردن شد. آمریکا به‌طور غیرمنتظره این مصوبه را وتو نکرد و به آن رای ممتنع داد.

شهرک‌سازی اسرائیل در اراضی اشغال‌شده فلسطینی‌ها یکی از موانع بزرگ و مهم پیش‌پای مذاکرات اسرائیل و فلسطینی‌ها برای برقراری صلح است.

برای نخستین‌بار شورای امنیت بدون وتوی آمریکا، شهرک‌سازی اسرائیل را محکوم کرد و از دولت اسرائیل خواست این کار را متوقف کند.

پیش‌نویس این قطعنامه را مالزی، سنگال، نیوزلند و ونزوئلا به شورای امنیت ارائه کرده بودند. مصر قبلا خواستار به تعویق انداختن این قطعنامه شده بود. اما برخی کشورهای دیگر عضو شورای امنیت در به رای گذاشتن قطعنامه اصرار داشتند.

نماینده آمریکا در سازمان ملل به این مصوبه رای ممتنع و ۱۴ عضو دیگر شورای امنیت به آن رای مثبت دادند.

شهرک‌سازی اسرائیل در اراضی اشغال‌شده فلسطینی‌ها یکی از موانع بزرگ و مهم پیش‌پای مذاکرات اسرائیل و فلسطینی‌ها برای برقراری صلح است.

برای نخستین‌بار شورای امنیت بدون وتوی آمریکا، شهرک‌سازی اسرائیل را محکوم کرد و از دولت اسرائیل خواست این کار را متوقف کند.

پیش‌نویس این قطعنامه را مالزی، سنگال، نیوزلند و ونزوئلا به شورای امنیت ارائه داده بودند. مصر قبلا خواستار به تعویق انداختن رای‌گیری درباره این قطعنامه شده بود. اما برخی کشورهای دیگر عضو شورای امنیت در به رای گذاشتن قطعنامه اصرار داشتند.

نماینده آمریکا در سازمان ملل به این مصوبه رای ممتنع و ۱۴ عضو دیگر شورای امنیت به آن رای مثبت دادند.

دفاع نماینده آمریکا از رای خود

رای ممتنع آمریکا به مصوبه شورای امنیت تحولی مهم در سیاست آمریکا در ارتباط با شهرک‌سازی اسرائیل در اراضی فلسطینی‌ها تلقی می‌شود. با این‌حال سامانتا پاور، نماینده آمریکا تاکید کرد آمریکا همچنان خود را به تامین امنیت اسرائیل متعهد می‌داند.

نماینده آمریکا در عین‌حال رای ممتنع را به معنی تاکید کشورش بر راه‌حل دو دولت - تشکیل کشور مستقل فلسطین در کنار اسرائیل - به عنوان راه دستیابی به صلح در خاور نزدیک دانست.
قطعنامه شورای امنیت، شهرک‌سازی اسرائیل در اراضی فلسطینی‌ها را »نقض حقوق بین‌الملل« و »مانعی در برابر راه‌حل دو دولت «توصیف کرده است.
رای ممتنع آمریکا با انتقاد نماینده اسرائیل در سازمان ملل روبرو شد. نماینده اسرائیل در سازمان ملل گفت که آمریکا می‌بایست قطعنامه شورای امنیت را وتو می‌کرد.
دولت اسرائیل در بیانیه‌ای قطعنامه شورای امنیت را »شرم‌آور و ضداسرائیلی« توصیف و آن را رد کرد. دفتر نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل اعلام کرد که اسرائیل ملزم به رعایت این قطعنامه نخواهد بود.
در بیانیه دفتر نخست‌وزیر اسرائیل همچنین آمده است: شورای امنیت قادر نیست کشتار نیم میلیون انسان در سوریه را متوقف کند، آنگاه علیه تنها دموکراسی موجود در خاور نزدیک موضع‌گیری می‌کند.
واکنش منفی جمهوری‌خواهان آمریکا
تصویب قطعنامه با استقبال اعضای شورای امنیت مواجه شد، اما جمهوری‌خواهان آمریکا از آن انتقاد کردند.
پل رایان رئیس مجلس نمایندگان آمریکا رای ممتع آمریکا را »کاملا شرم‌آور «و »ضربه‌ای علیه صلح «توصیف کرد.
دونالد ترامپ، رئیس جمهور آینده آمریکا نیز در توییتی کوتاه نوشت: »مسائل بعد از ۲۰ ژانویه تغییر خواهد کرد.« ۲۰ ژانویه روز آغاز ریاست جمهوری دونالد ترامپ است.
اما کاخ سفید از رای نماینده آمریکا در شورای امنیت دفاع کرد. بن رودس، معاون مشاور امنیت ملی اوباما گفت، ما نمی‌توانستیم با وجدان راحت علیه قطعنامه‌ای از حق وتو استفاده کنیم که بر علیه موانع خطرآفرین در برابر راه‌حل دو دولت است.
قطعنامه شورای امنیت اما فلسطینی‌ها را بسیار خوشحال کرد. صائب عریقات سرپرست هیات مذاکره‌کننده فلسطینی‌ها گفت: این قطعنامه یک پیروزی برای حقوق بین‌الملل است، پیروزی برای زبان متمدنانه، و پاسخی منفی برای نیروهای افراطی در اسرائیل است.
در روزهای گذشته هم نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل و هم دونالد ترامپ، رئیس جمهور منتخب آمریکا، خواستار رای منفی آمریکا به قطعنامه شورای امنیت شده بودند اما دولت اوباما تصمیم گرفته بود که از قطعنامه حمایت کند.

محمد مجتهد شبستری:

اگر «داعِش» از فقیهان بپرسد

من اکنون می پرسم آیا پیدایش القاعده ها، طالبان ها، النصرة ها، داعش ها و ... در جهان اسلام کافی نیست که چرت ما مسلمانان را پاره کند تا فقیهان را وادار سازیم آن پیش فهم باطل و خطر ساز را کنار بگذارند؟!

1-جنایت‌های وحشیانه و بی سابقه گروه »داعِش «بدون تردید و صد در صد محکوم است. ادامه موجودیت این گروه نه تنها برای تمامیت ارضی کشورهای منطقه و صلح خاورمیانه بلکه صلح تمام جهان خطرناک است. قطعاً باید شریان‌های گوناگون حیات این گروه قطع شود تا آن‌ها از صفحه روزگار ناپدید شوند.

2- اما! اما اگر خلیفه داعش »ابوبکر بغدادی «که خود را مسلمان ناب و مجری شریعت اسلام می‌نامد از فقیهان رسمی جهان اسلام بپرسد: فرق مبنایی و تئوریک شما با من در بیان شریعت اسلامی در کجاست که این همه مرا لعن و نفرین می‌کنند؟ این فقیهان چه پاسخی به او خواهند داد؟!

3 -هیچ کس به اندازه »ابن تیمیه 661) « تا 728 قمری) در بیان عقائد و فتواهای فقهی سلفیه که گروه »داعش «و مانند آن، خود را دنبالهٔ آنان می‌دانند موفق نبوده است. او در مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها که تحت عنوان »مجموع فتاوی «از وی در دست است مو را از ماست بیرون کشیده و تار و پود تفکر اعتقادی و فقهی سلفیه و مخالفان آنها را مفصلاً به نمایش گذاشته است. ابن تیمیه در آن مجموعه نشان داده که اختلاف بنیادین سلفیه با سایر مسلمانان در این است که آنها تفسیر متون نخستین اسلامی را چه در حوزه اعتقادات و چه در حوزه شریعت به هیچ وجه جایز نمی‌دانند و معتقدند که مسلمانان در همه عصرها همان گونه باید زندگی کنند که صحابه پیامبر آن گونه زندگی می کردند، در حالی که سایر گروه‌های مسلمان، به گونه‌ای تفسیر را جایز می‌شمارند و تا حدودی تحولات زندگی را می پذیرند.

4-حال اگر ابوبکر بغدادی به فقیهان رسمی بگوید شما هم در حوزهٔ شریعت اسلامی مثل ابن تیمیه و من عمل می‌کنید و می‌گوئید هیچ کدام از متن‌های مربوط به احکام شریعت را که در قرآن و حدیث آمده نباید تفسیر کرد و آنها را باید همان طور که در این متون بیان شده بدون هیچ تغییری صد در صد اجرا کرد، آنها چه پاسخی می‌دهند؟

5- آیا تفاوت مبنایی و تئوریک فقیهان رسمی با »داعش «تنها در حوزهٔ اعتقادات اسلامی است؟ یا این که تفاوت دیگری هم وجود دارد و آن این که فقیهان می‌گویند آقای بغدادی! شریعت الهی همان است که شما می‌گوئید ولی در عصر حاضر همهٔ آن را نمی‌توان اجرا کرد؟!، یا این که می‌گویند آقای بغدادی! شما خیلی وحشیانه اجرای شریعت می‌کنید و این درست نیست؟!

1-جنایت‌های وحشیانه و بی سابقه گروه »داعِش «بدون تردید و صد در صد محکوم است. ادامه موجودیت این گروه نه تنها برای تمامیت ارضی کشورهای منطقه و صلح خاورمیانه بلکه صلح تمام جهان خطرناک است. قطعاً باید شریان‌های گوناگون حیات این گروه قطع شود تا آن‌ها از صفحه روزگار ناپدید شوند.

2- اما! اما اگر خلیفه داعش »ابوبکر بغدادی «که خود را مسلمان ناب و مجری شریعت اسلام می‌نامد از فقیهان رسمی جهان اسلام بپرسد: فرق مبنایی و تئوریک شما با من در بیان شریعت اسلامی در کجاست که این همه مرا لعن و نفرین می‌کنند؟ این فقیهان چه پاسخی به او خواهند داد؟!

3-هیچ کس به اندازه »ابن تیمیه 661) « تا 728 قمری) در بیان عقائد و فتواهای فقهی سلفیه که گروه »داعش «و مانند آن، خود را دنبالهٔ آنان می‌دانند موفق نبوده است. او در مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها که تحت عنوان »مجموع فتاوی «از وی در دست است مو را از ماست بیرون کشیده و تار و پود تفکر اعتقادی و فقهی سلفیه و مخالفان آنها را مفصلاً به نمایش گذاشته است. ابن تیمیه در آن مجموعه نشان داده که اختلاف بنیادین سلفیه با سایر مسلمانان در این است که آنها تفسیر متون نخستین اسلامی را چه در حوزه اعتقادات و چه در حوزه شریعت به هیچ وجه جایز نمی‌دانند و معتقدند که مسلمانان در همه عصرها همان گونه باید زندگی کنند که صحابه پیامبر آن گونه زندگی می کردند، در حالی که سایر گروه‌های مسلمان، به گونه‌ای تفسیر را جایز می‌شمارند و تا حدودی تحولات زندگی را می پذیرند.

4-حال اگر ابوبکر بغدادی به فقیهان رسمی بگوید شما هم در حوزهٔ شریعت اسلامی مثل ابن تیمیه و من عمل می‌کنید و می‌گوئید هیچ کدام از متن‌های مربوط به احکام شریعت را که در قرآن و حدیث آمده نباید تفسیر کرد و آنها را باید همان طور که در این متون بیان شده بدون هیچ تغییری صد در صد اجرا کرد، آنها چه پاسخی می‌دهند؟

5- آیا تفاوت مبنایی و تئوریک فقیهان رسمی با »داعش «تنها در حوزهٔ اعتقادات اسلامی است؟ یا این که تفاوت دیگری هم وجود دارد و آن این که فقیهان می‌گویند آقای بغدادی! شریعت الهی همان است که شما می‌گوئید ولی در عصر حاضر همهٔ آن را نمی‌توان اجرا کرد؟!، یا این که می‌گویند آقای بغدادی! شما خیلی وحشیانه اجرای شریعت می‌کنید و این درست نیست؟!

6-موشکافی های دانش هرمنوتیک در سه قرن اخیر نشان داده که بر خلاف مدعای ابن تیمیه، احتراز از تفسیر متون، خود، گونه ای تفسیر است و مبنای تئوریک دارد. خطر عظیم داعش ها، القاعده ها، النصرة ها، طالبان ها در جهان حاضر از مبنای تئوریک تفسیر آنها برمی خیزد و نه از تفسیر نکردن آنها. آن مبنای تئوریک مشترک میان آنان و فقیهان رسمی این است که متون قرآن و حدیث حاوی یک سلسله نظام های ثابت و ابدی معرفتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای همهٔ انسان ها در همهٔ عصرها می باشد که آن را »شریعت الهی «می نامند. این یک »پیش فهم« باطل در مقام تفسیر متون اسلامی است که همهٔ خطرها و خشونت های شدید و یا غیر شدید در جهان اسلام از آن بر می خیزد. صاحب این قلم از 20 سال پیش در نوشته ها و سخنرانی های خود این پیش فهم باطل را با روش های علمی نقد کرده است. من اکنون می پرسم آیا پیدایش القاعده ها، طالبان ها، النصرة ها، داعش ها و ... در جهان اسلام کافی نیست که چرت ما مسلمانان را پاره کند تا فقیهان را وادار سازیم آن پیش فهم باطل و خطر ساز را کنار بگذارند؟!

7- من به همهٔ فقیهان محترم که در حوزهٔ علمیه قم و نجف نشسته اند پیشنهاد می کنم (علاوه بر محکوم کردن سیاسی آن گروه ها که انجام داده اند) یک نشست جهانی از فقیهان اسلام در حوزهٔ قم یا نجف فرا بخوانند و یکبار برای همیشه آن پیش فهم مشترک باطل و خطر ساز را به وسیلهٔ موافقان و مخالفان آن به بحث و نقد جدی بگذارند و در این مقطع تاریخی حساس که حق موجودیت و حیات مسلمانان در جهان حاضر زیر سؤال رفته با تجدید نظر در مبانی خود اسلام و مسلمانان را نجات دهند. این یک خدمت تاریخی بسیار بزرگ به اسلام خواهد بود.این جانب به آنان یادآور می شوم که اگر کلیسای رسمی کاتولیک در دههٔ 1960 واتیکان 2 را تشکیل نمی داد و در پاره ای از مبانی خود تجدید نظر نمی کرد امروز بسیار نادم بود و این ندامت هیچ سودی نداشت.

مراجع تقلید را به مناظره دعوت می کنم

محمد مجتهد شبستری

پس از لغو سخنرانی مجتهد شبستری در دانشگاه امیرکبیر در تاریخ ۲۵/۷/۹۵ در خبرها خواندم یکی از مدیران آن دانشگاه چنین گفته است: چون آقای مجتهد شبستری در سخنرانی‌های خود مطالب جدیدی درباره دین طرح می‌کند باید کسی در جلسه ایشان حضور داشته باشد تا سخنان او را پاسخ بگوید (و بنابر این سخن گفتن ایشان در دانشگاه مشروط به این است که جلسه به صورت مناظره برگزار شود) تردید ندارم که این شرط کردن را مقامات سیاسی - دینی، از بالا به صورت یک دستورالعمل به مدیران دانشگاه امیرکبیر القاء کرده اند. مهم این است که همه بدانند این گونه دستور داد، یکی از ده‌ها ترفندهای گوناگون است که در قرون وسطی مقامات کلیسای کاتولیک از آن‌ها بهره می‌جستند تا دهان ناقدان ناصح را ببندند و نگذارند صاحب نظران غیرخودی درباره دین غیر از آنچه در قرائت رسمی کلیسا آمده سخن تازه‌ای بگویند که مبادا قدرت آمیخته به جهل و خرافات کلیسا به خطر بیفتد. آنان چنین وانمود می‌کردند که تنها کلیسا است که از »حقیقت «آگاه است و دیگران باید برای اظهار نظر درباره حقیقت از کلیسا اجازه بگیرند!

من به آن مقامات دینی سیاسی ایران که مدعی اند تنها آن‌ها هستند که از حقیقت آگاه اند و سخن گفتن صاحب نظران دگراندیش این کشور درباره دین را »القاء شبهه «یا »بدعتگذاری در دین «می‌شمرند و جواز بیان آن سخنان را به مناظره مشروط می‌کنند، دوباره می‌گویم آقایان! اسلام کلیسا ندارد و در این دین هر فرد انسان، خود بالاستقلال مسئول جستجوی حقیقت است و شماها هم تنها آگاهان از حقیقت و یا مقامات کلیسا نیستید تا برای دیگران جواز سخن گفتن صادر کنید. آیا شما می‌دانید که با این محدود سازی‌ها عملاً یک کلیسای اسلامی! درست کرده اید؟ از این کلیسا سازی که بدعت بزرگ شماست دست بردارید و بگذارید دگر اندیشان هم چه بسا بهتر از خود شما درباره حقیقت اظهار نظر کنند.

من آمادگی خود را برای مناظره با مراجع تقلید اعلام می‌کنم

قطع نظر از آنچه در بالا گفتم من آمادگی کامل خود را برای یک مناظره علمی و دور از غوغا سالاری درباره چند موضوع بسیار اساسی دینی اعلام می‌کنم. در طی دو سال گذشته من چند مقاله منتشر کرده ام که در آنها اعتبار علم فقه و اجتهاد فقهی در عصر حاضر را به صورت جدی زیر سئوال برده‌ام. آن مقالات اینها هستند: ۱- »چگونه مبانی کلامی و فقهی فرو ریخته است« ۲- »تحریر محل نزاع با فقیهان«، ۳- »اگر داعش از فقیهان بپرسد؟«، ۴- »مبانی تئوریک داعش«، ۵- »چرا دوران علم اصول و اجتهاد فقهی سپری شده است؟ «این مقالات در وبسایت شخصی من و به صورت گسترده در فضای مجازی منتشر شده است (به سبب سانسور حاکم بر مطبوعات کشور چاپ این مقالات مقدور نبوده است) اینک من از آقایان صاحب مسند فتوا که در حوزه علمیه قم نشسته اند و مرجع تقلید نامیده می‌شوند و هیچ گونه پاسخی به آن مقالات نداده اند، صمیمانه درخواست می‌کنم برای انجام یک مناظره علمی با صاحب این قلم، در دانشگاه تهران یا سیمای جمهوری اسلامی حضور پیدا کنند تا درباره مدعاهای آن مقالات پنجگانه که با اصل و اساس مشغله بسیار مهم آقایان مراجع در ارتباط است با یکدیگر مناظره علمی کنیم. مطمئن هستم چنین گفتگوئی برای توسعه فرهنگ اسلامی ما و حوزه‌های علمیه بسیار مفید خواهد بود. إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ (قرآن مجید/ ۱۱/۸۸).

منبع: وب سایت شخصی محمد مجتهد شبستری

قتلِ زبانِ مادری و تخریب توسعه در ایران

محسن رنانی

ما یکصد و ده سال است که با انقلاب مشروطیت فاز صفر استقرار دولت مدرن و ورود جامعه‌مان به دنیای مدرن را کلید زده‌ایم. اما همچنان حکومت تا تحقق دولت مدرن فاصله‌ها دارد – قبل و بعد از انقلاب اسلامی – در ایران و جامعه‌مان هنوز در سردرگمی دوره گذار به سر می‌برد. ما گام‌هایی به پیش رفته‌ایم اما همچنان تا نقطه مطلوب فاصله‌ها داریم. نه حکومت ما اکنون رنگ غالبش رنگ دولت مدرن است و نه جامعه ما خوی غالبش خوی جامعه مدرن است.

و متاسفانه در همین دوره‌ای که هنوز نمی‌دانسته‌ایم می‌خواهیم که یا چه باشیم، به خطا دست به برنامه‌ریزی توسعه نیز زده‌ایم. خطا از آن بابت که اگر هیچ کاری نمی‌کردیم هم احتمالا همین مسیر را می‌رفتیم. اما در این فاصله ما به اسم برنامه‌ریزی توسعه، تقریبا بخش اعظم منابع طبیعی خویش شامل معادن، نفت، آب و جنگل‌های خود را تخلیه، تبخیر و دود کرده‌ایم؛ اما همچنان در دوره پیشاتوسعه فرومانده‌ایم. در یک کلام: ما هنوز در فاز صفر توسعه‌ایم در حالی که منابع‌مان رو به پایان است.

همه مسیرهایی را که گمان می‌کردیم ما را به توسعه برساند، آزمودیم. راهها و جاده‌های کشور را توسعه دادیم، خط آهن کشیدیم، برق آوردیم، سدهای فراوانی زدیم، آموزش مدرن آوردیم، دانشگاه را تا روستاها بردیم، صنعت مونتاژ وارد کردیم، بر جایگزینی صادرات تاکید و صنایع داخلی را تشویق و حمایت کردیم، دولت‌گرایی کردیم، سپس به خصوصی‌سازی روی آوردیم، در قیمت‌ها مداخله کردیم، سهمیه‌بندی کردیم، یارانه دادیم و سپس دست به آزادسازی گسترده زدیم. صادرات را تشویق کردیم، واردات را محدود کردیم و باز به سوی اقتصاد باز حرکت کردیم. اما هر چه کردیم چیزی عوض نشد و فقط منابع ما بیشتر و بیشتر تخریب و تبخیر شد.

ما کجای کار خطا کرده‌ایم؟ نمی‌دانیم مقصر اصلی چه کسی یا چه گروهی یا چه نهادی بوده است اما هرچه بوده است نتیجه این شده که ما، انسان‌های توانمندی که بتوانند فرایند توسعه را در این کشور به پیش ببرند پرورش نداده‌ایم. در تمام این سالها ما با کمبود جدی نیروی انسانی توانمند روبه‌رو بوده‌ایم؛ حتی وقتی که بالاترین نرخ پذیرش دانشجو را در جهان داشته‌ایم. ما فکر کردیم اگر تعداد انبوهی دانشگاه داشته باشیم مشکل نیروی انسانی ما حل می‌شود، پس دست به تکثیر بی‌رویه دانشگاه‌هایمان زدیم. همان‌گونه که هفتاد سال پیش نظام آموزشی مدرن را به صورت انبوه همه جا مستقر کردیم و گمان می‌کردیم همین‌که بچه‌ها از مکتب خانه‌ها بیرون بیایند و پشت نیمکت بنشینند و کتاب واحد داشته باشند برای پرورش انسان مدرن و توانمند برای تحقق توسعه کافی است، امروز نیز همچنان مدارس‌مان را داریم به همان شیوه اداره می‌کنیم.

در تمام این مدت خطای ما این بود که بر توسعه‌ی حافظه‌ی بچه‌هایمان متمرکز شدیم نه بر توسعه شخصیت آنها. هفتاد سال یک نظام آموزشی حافظه‌محور را به صورت مکانیکی توسعه دادیم در حالی انسان‌های توانمند و آفرینشگر توسعه وقتی تربیت می‌شوند که ما یک نظام آموزشی رابطه‌محور را مستقر کنیم. در این دوره ما دست به تولید انبوه انسان‌هایی با توانایی‌های علمی سطح بالا اما با توانایی‌های اجتماعی و ارتباطی بسیار سطح پایین زدیم.

ما این نظام آموزشی را مثل همه چیزهای دیگرمان از غرب گرفتیم و اینجا مونتاژ کردیم. گرچه غرب دو دهه است که به خطای خود در این زمینه پی‌برده و دست به کار تحول نظام آموزشی کودکان خود شده است، اما البته همین نظام آموزشی حافظه‌محور در غرب جواب داده بود. چرا که پیش از آن با دو قرن تحول و نهضت فکری در غرب، نظام فکری و رفتاری خانواده غربی دگرگون شده بود و زمینه‌های لازم برای پرورش کودکان دارای توانایی‌های ارتباطی قوی و شخصیت‌های قوام‌یافته در خانواده به‌وجود آمده بود. بنابراین گرچه مدرسه آموزش‌محور و حافظه‌محور بود، اما این مساله موجب تخریب شخصیت کودکان آنها نشد. ما نیز همان راه را رفتیم اما یادمان رفت که در ایران، خانواده هنوز دویست سال تحول فکری در پشت سر خود ندارد و بنابراین بذر اولیه توانایی‌های توسعه‌آفرین را در ذهن و زبان کودکان نمی‌کارد. پس به خانواده امیدی نیست و هر کاری باید می‌کردیم در مدرسه بود؛ اما متاسفانه دبستان‌های ما نیز به کارخانه‌هایی برای تولید مکانیکی افراد باسواد و دارای حافظه‌ها و قوای ذهنی قوی تبدیل شدند. آنچه در این میان برای هفتاد سال مغفول ماند، شخصیت کودکانی بود که انتظار داشتیم در بزرگسالی توانایی داشته باشند که توسعه بیافرینند در حالی که در کودکی این توانایی‌ها را به آنها نداده بودیم.

اما این تنها خطای بزرگ ما نبود. ما خطای دیگری نیز مرتکب شدیم و آن حذف نیمی از جمعیت کشورمان از حضور فعال و بهنگام در فرایند توسعه بود. بر اساس یک سیاست کاملا خطا و نژادپرستانه، هیچ آمار رسمی از سهم جمعیت اقوام و زبانها در کشور ما جمع‌آوری و منتشر نمی‌شود. اما بر اساس برآوردهای مختلف، جمعیت اقوام ایرانی غیرفارسی زبان در کشور ما بین ۴۲ تا ۴۹ درصد جمعیت کشور را تشکیل میدهند. ما در طول هفتاد سال گذشته فرزندان نزدیک به نیمی از جمعیت کشور یعنی اقوام غیرفارسی زبان کشورمان، را مجبور کرده‌ایم که از سال اول دبستان زبان فارسی بیاموزند و به زبان فارسی آموزش ببینند. فاز صفر توسعه در هر کشوری در دوران کودکی، در دبستان و پیش دبستان، شکل می‌گیرد. هر چه ما برای آینده کشورمان می‌خواهیم باید بذر آن را در این سنین بکاریم. ما با تحمیل آموزش زبان فارسی به کودکانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست، آنان را با یک توقف چند ساله در حساس‌ترین سال‌های عمر در فرایند اجتماعی شدنشان روبه رو می‌کنیم.

این که ۶۷ درصد مردودی دانش‌آموزان پایه یک و دوی دبستان متعلق به ۹ استان دو زبانه کشور است، موید چنین مشکلی است. کودکان ایرانی غیرفارسی‌زبان وقتی سرانجام با زبان فارسی کنار می‌آیند و آن را یاد می‌گیرند که سنین کودکی را از دست داده‌اند. سنینی که سرنوشت‌سازترین دوره برای یادگیری و تمرین ویژگی‌هایی است که بعدا برای حضور موثر و مستمر در فرایند آفرینش توسعه، مورد نیاز است.

ما توجه نکردیم که زبان مادری، تنها زبان سخن گفتن نیست، زبان عاطفه، زبان احساس و زبان زندگی فرد است. زبان مادری زبان درونی انسان‌هاست و فرایند تفکر نخست به زبان درونی هر فرد رخ می‌دهد و سپس به زبان گفتاری او ترجمه می‌شود. مطالعات نشان داده است که در گروه‌های جمعیتی دو زبانه‌ها اگر زبان مادری را خوب یاد گرفته باشند، مغز آنان در پردازش اطلاعات هیجانی و حوزه دریافت معنایی توانایی بیشتری دارد.

در واقع ما با عدم آموزش زبان مادری و تحمیل زبان فارسی به کودکانی که زبان مادری آنها فارسی نیست، در همان سنین کودکی، تکامل زبان درونی و زبان تفکر آنان را متوقف می‌کنیم و آنان با تحمل فشارهای روانی و روحی زیادی و با چند سال تاخیر سرانجام می‌توانند به زبان تحمیلی جدید، تفکر کنند و سخن بگویند. اما آنچه در این میان از دست رفته است فرصت‌های تکامل ابعاد پرورشی و وجودی آنهاست که توانایی‌های ارتباطی و توسعه‌آفرینانه آنها را شکل می‌دهد.

نکته مهم این است که زبان یک پدیده یا سامانه کاتالیک است. یعنی پدیده‌ای است که به طور طبیعی و بدون مداخله آگاهانه بشر ساخته شده و تکامل یافته و به نظمی خود انگیخته رسیده است. در پدیده‌های کاتالیک، ما اول استفاده و کاربرد آنها را می‌آموزیم بعد آنها را تحلیل و اجزاء آنها را شناسایی می‌کنیم. اگر زبان یک پدیده کاتالیک است پس نخست باید از آن استفاده کنیم و ظرفیت استفاده از آن را به حداکثر برسانیم و بعد سراغ یادگیری و تحلیل آن برویم. وقتی ما کودک را از فضای زبان مادری خارج می‌کنیم و او را وارد آموزش اجباری زبان فارسی می‌کنیم، او هنوز در فرایند یادگیری کاتالیک زبان مادری به نقطه شکوفایی، یعنی نقطه حداکثری قدرت تکلم و ادراک نرسیده است، یعنی آن بخش از احساسات و عواطفی که باید به کمک زبان مادری به طور کامل تکامل یابد، کامل شکل نمی‌گیرد در جایی، و بنابراین عملا روند رشد قدرت تکلم به زبان مادری در کودک متوقف می‌شود و بنابراین زبان درونی کودک که همان زبان تفکر او نیز هست به حداکثر ظرفیت خود نمی‌رسد. سپس این کودک مظلوم باید برای سالها با تحمل مشقت فراوان نخست زبان فارسی را بیاموزد و بعد توانایی تفکر در زبان فارسی را در خود تقویت کند. این همان ظلمی است که ما هفتاد سال است به کودکان اقوام ایرانی غیرفارسی زبان می‌کنیم و آنان را در رقابت کسب فرصت های اجتماعی و اقتصادی با فارسی زبانان در موقعیت نابرابر قرار می‌دهیم.

در واقع ما با تحمیل آموزش زبان فارسی، فرایند تکامل ذهنی و شخصیتی نزدیک به نیمی از جمعیت کشور خود را برای چند سال کُند یا متوقف می‌کنیم و فرصت‌های آنان را به سود کودکان فارسی‌زبان، تخریب می‌کنیم. و بدین ترتیب فرصت‌های عمومی حضور در فرایند توسعه در استانهایی که جمعیت آنها غیرفارسی زبان است را فرو می‌کاهیم. شاید بخشی از شکاف و عدم توازن توسعه که میان استان‌های مرکزی و استان‌های مرزی کشور وجود دارد ناشی از همین مساله باشد. یعنی با وجود آن که در گذشته بودجه‌های مناسبی برای توسعه برخی استانهای محروم اختصاص یافته است اما آن استان‌ها همچنان محروم مانده‌اند. در واقع ممکن است ما عملا با تحمیل زبان فارسی به کودکان استانهای دو زبانه، یک وقفه چند ساله در فرایند شکل‌گیری شخصیت و توانایی کودکان این مناطق ایجاد می‌کنیم و همین آغازی بر توزیع ناعادلانه فرصتها بین منابع باشد. علاوه بر همه بی‌عدالتی‌های سیاسی، آموزشی، اجتماعی و فرهنگی دیگر، این شکل از بی‌عدالتی نیز یک بی‌عدالتی ویرانگر است که ما در هفتاد سال گذشته، بی‌سروصدا و آرام بر اقوام ایرانی غیرفارسی زبان تحمیل کرده‌ایم.

زبان مادری مثل معماری بومی است. آیا رواست که ما همه‌ی خانه‌های روستایی یا ساختمان‌های بومی مناطق مختلف و شهرهای تاریخی کشور را تخریب کنیم به جرم این که چرا معماریشان مانند معماری تهران نیست؟ اگر نه، پس چرا بر سر زبان مادری اقوام که میراث تمدنی و جزئی از ثروت هر جامعه است چنین می‌آوریم؟ قتل زبان مادری با نسل‌کشی و نژادپرستی تفاوتی ندارد. جامعه‌ای که یک زبان را بر همه زبانه‌های مادری تحمیل می‌کند یک جامعه نژادپرست است که می‌خواهد یک زبان را که آن را زبان برتر می‌داند بر بقیه حاکم کند. شما چه بخواهید یک، نژاد را نسبت به سایر نژادها برتری بدهید چه یک زبان را، چه یک مذهب، و چه یک ایدئولوژی را، فرقی نمی‌کند همه به معنی نوعی نژادپرستی است.

چه تناقضی است که ما از یک سو سرمایه‌های زیادی را برای حفظ کتیبه‌ها و آثار مرده تاریخی خرج می‌کنیم و از سوی دیگر سرمایه‌های زیادی را برای محدود کردن و تضعیف زبانِ زنده‌ی مادریِ اقوامِ ایرانیِ غیرفارسی زبان صرف می‌کنیم. تخریب زبان به تخریب فرهنگ و تخریب فرهنگ به تخریب هویت می‌انجامد. آنگاه وقتی هویت تخریب شد جای آن را نفرت و خشونت پر خواهد کرد. زبان مادری ابزار بسط سرمایه اجتماعی است و تخریب آن یعنی تخریب سرمایه اجتماعی. ما گمان کرده‌ایم که با فارسی سازی همه چیز در استانهای غیرفارسی زبان، به بسط انسجام، اجتماعی کمک کرده‌ایم. اما چنین نیست. زبانِ تحمیلی نوعی مقاومت درونی در یادگیرنده ایجاد می‌کند و او را آماده می‌کند تا در زمان مقتضی انتقام خود را از گروه تحمیل کننده بگیرد.

به طور کلی نظام آموزشی کنونی در ایران با شروع آموزش از سال اول دبستان و غفلت از پرداختن به پرورش ابعاد وجودی کودک، در دوره‌ای که باید توانمندی‌های زیست انسانی و جوانه‌های شخصیتی توسعه‌آفرینانه کودک شکل بگیرد و توانایی‌های ارتباطی‌اش تقویت شود و هوش اجتماعی او تکامل یابد، او را درگیر آموختن چیزهای که اکنون هیچ نیازی به آنها ندارد می‌کند و تمام انرژی و ظرفیت او را در این مسیر تخلیه و تخریب می‌کند. و سرانجام پس از یک دوره آموزشی ۱۲ ساله، جوانانی آکنده از اطلاعات علمی اما خالی از توانایی‌های ارتباطی لازم برای یک زیست انسانی غنی و رضایتمندانه تحویل ما می‌دهد.

اما متاسفانه این فرایند مخرب در مورد کودکان اقوام ایرانی غیرفارسی زبان بسیار شدیدتر است. این کودکان دقیقا شخصیتی و رفتاری، در سنینی که آخرین فرصت تکامل ابعاد وجودی انسانهاست یکباره با سه موج پر فشار و پر تنش زیستی و اجتماعی در زندگی خود روبه رو می‌شوند: نخست تنش ورود به مدرسه و حضور در جامعه بزرگ بیرون از خانواده؛ دوم تنش ناشی از فراگیری اجباری یک زبان غیرمادری که پیش از آن هیچ تجربه‌ای در مورد آن ندارند؛ و سوم تنش ناشی از ورود به دوره آموزش‌های رسمی علمی. یعنی کودک هم باید وارد جامعه بزرگ شود هم یک زبان غیرمادری (فارسی) یاد بگیرد و هم کسب دانش کند. آیا ما می‌دانیم با این شیوه عمل چه مصیبتی بر سر کودکان میهنمان آوار می‌کنیم و چه خسارتی به ظرفیت‌های وجودی، زیستی و اجتماعی آنان می‌زنیم؟

قطع کاربرد زبان مادری یعنی قطع رابطه احساسی کودک با محیطش و محدود کردن توانایی او در بروز عواطف و احساساتش و توقف فرایند تکاملی دریافت مفاهیم و ادراکات او. همان گونه که عقیم‌سازی جسمی انسانها کاری غیر اخلاقی است، توقف یا عدم آموزش زبان مادری و تحمیل یک زبان دیگر به کودکان نیز نوعی توقف یا عقیم‌سازی شخصیتی تلقی می‌شود و غیر اخلاقی است. آموزش اجباری کودک به زبانی غیر از زبان مادری، موجب قطع رابطه مادر و کودک در حوزه آموزش می‌شود و عملا مادر در فرایند تکاملی تولید مفاهیم و ادراکات کودک به حاشیه رانده می‌شود.

زمان زیادی طول می‌کشد و فرصت زیادی از دست می‌رود و هزینه‌های روحی و روانی سنگینی بر این کودکان معصوم وارد می‌شود تا آنان دوباره خود را بازیابد و فرایند تکاملی تولید مفاهیم و ادراکات خویش را به مرحله زایندگی برسانند. زبان ابزار تکاملی فهم ماست. انقطاع زبانی نوعی انقطاع در فرایند تکاملی اندیشگی کودکان ایجاد می‌کند و ستم به حقوق انسانی آنهاست. به گمان من در این هفتاد سال ما بیش از آنچه استبداد سیاسی نسبت به اقوام روا داشته‌ایم، استبداد زبانی نسبت به آنها ورزیده‌ایم که بسی جان‌فرساتر و جانسوزتر است.

برای شکل‌دهی واقعی فرایند توسعه در گستره‌ی همه مناطق کشور، ما چاره‌ای نداریم که به زیست طبیعی همه اقوام ایرانی احترام بگذاریم و به زبان آنها رسمیت ببخشیم. بی‌گمان منافعی در تکثیر زبانی بوده است که برای نمونه در سوئیس همزمان سه زبان رسمی و در آفریقای جنوبی یازده زبان رسمی وجود دارد.

ممکن است گفته شود مطابق قانون اساسی، تنها زبان فارسی زبان رسمی ماست و هرگونه تحولی در این زمینه متوقف بر اصلاح قانون اساسی است. اما قانون اساسی ما در اصل پانزدهم اجازه داده است ادبیات زبان‌های محلی و قومی در مدارس تدریس شود. ما کافی است تصمیم بگیریم همین مجال را دریابیم و آن محقق کنیم.

برگزارکنندگان »دومین همایش توسعه عدالت آموزشی «در میثاق‌نامه همایش پیشنهاد کرده‌اند که سیاستگذاران ملی برای دستیابی پوشش ۹۰ درصدی پیش دبستان‌ها در استانهای دو زبانه کشور تا سال ۱۴۰۰ هدفگذاری و سیاستگذاری کنند. این ایده گرچه ایده خوبی است اما، با توجه به مشکلات مالی دولت که از این پس نیز تشدید خواهد شد، ضریب امکان‌پذیری تحقق آن بسیار پایین است. این یک هدف مطلوب و خواستنی اما دست نیافتنی است. ارایه خدمات پیش‌دبستانی فراگیر به گونه‌ای که همه بخش‌های جمعیتی و قشرهای مختلف اقوام را در برگیرد نیازمند سازماندهی گسترده و بودجه‌های فراوان یا مشارکت بسیار گسترده بخش خصوصی است که تحقق همه آنها بعید به نظر می‌آید.

اگر حکومت جمهوری اسلامی به هدف توسعه پایبند باشد باید از همین سال آینده تحولات حوزه آموزش دبستانی را آغاز کند. برای این منظور، ما می‌توانیم از ظرفیت موجود آموزش و پرورش کشور بهره ببریم. در حال حاضر همه جمعیت لازم‌التعلیم کشور به دبستان دسترسی دارند. مهمترین گامی که باید برداریم این است که تصمیم بگیریم رویکرد نظام آموزش دبستانی را از یک پارادایم آموزش‌محور به سوی یک پارادایم پرورش‌محور تغییر جهت دهیم. ما باید بپذیریم که سالهای دبستان سال‌های پرورش است و آموزش در این دوره باید به یک مساله حاشیه‌ای تبدیل شود. گرچه ظرف مدت یک سال نمی‌شود چنین تحولی را محقق کرد اما اگر وزارت آموزش و پرورش اصلِ این تحول را بپذیرد، آنگاه می‌تواند طی یک فرایند شش ساله این روند را محقق کند و برای مثال، هر سال یکی از پایه‌های آموزشی دبستان را از وضعیت آموزش‌محوری به پرورش‌محوری تغییر دهد. ممکن است تحقق این تحول در کل کشور و به صورت همزمان دشوار و پرهزینه باشد. این حرکت می‌تواند از چند استان دو زبانه شروع شود و پس از یکی دو سال تمرین به تدریج به سایر استان‌های دو زبانه و سپس به کل استان‌های کشور تعمیم یابد.

تحول رویکرد نظام آموزش دبستان از آموزش‌محوری به پرورش‌محوری این فرصت را در استانهای دو زبانه ایجاد می‌کند که برنامه‌های مربوط به تربیت و پرورش ظرفیت‌های شخصی و توانمندی‌های اجتماعی کودکان این استانها به زبان مادری آنها انجام پذیرد. شاید مناسب باشد که در استانهای دو زبانه، در سه سال اول دبستان، با استفاده از زبان مادری، پرورش کودکان‌مان را از جنبه رشد توانایی‌های زیستی و شخصی و تکامل توانایی‌های ارتباطی و اجتماعی در دستور کار قرار دهیم. در این دوره آنان همچنین می‌توانند فرهنگ و ادبیات زبان مادری خویش را بیاموزند تا فرصت یابند به مرزهای شکوفایی زبان درونی و زبان تفکر خویش نزدیک شوند. آنگاه از سال چهارم با شیبی ملایم، آموزش زبان فارسی آغاز شود، به گونه‌ای که تا پایان سال ششم دبستان این کودکان خواندن و نوشتن به زبان فارسی را هم آموخته باشند و با ورود به دبیرستان بتوانند آموزش‌های علمی خود را به صورت کامل به زبان فارسی فراگیرند.

برای من، یکی از معیارهای مهم توسعه‌خواه بودن حکومت‌ها، شیوه برخورد آنها با اقلیت‌ها و با زندانیان است. در این دو موضع است که شخصیت، حرمت و حقوق انسانها به گونه‌ای عریان و بی‌دفاع در برابر حاکمیت و اقتدار قانونی اکثریت، سر تسلیم فرود می‌آورد و مستعد آن است که در معرض تعرض و ستم قرار گیرد. متاسفانه در سه دهه اخیر حکومت ما در این دو موضع کارنامه مطلوبی ندارد. فرصت چندانی نداریم، اکنون گاه آن است که تا فرصت باقی است نقطه‌ی پایانی بر این نوع بی‌عدالتی نهاده شود.

ایران سرزمین رنگین کمانی از فرهنگها، اقوام، زبانها و مذاهب است. حذف هر رنگ از این رنگین کمان، به منزله یک گام به سوی نابودی اصل رنگین کمان است. رنگین کمان ما تنها با همکاری و حضور همه این رنگها برقرار و بر دوام خواهد ماند. پس زنده باد رنگها، زنده باد رنگین کمان ایرانی ما.

پیام به دومین همایش توسعه عدالت آموزشی
محسن رنانی / دانشگاه اصفهان
۲۹ آذر ۱۳۹۵

یادداشت سردبیر / میراصغر موسوی: سایت درنگ

خرده خاطرات (۲) کاسترو در نگاه میرحسین موسوی

مشهور و پرافتخارترین انقلابی نیمه دوم قرن بیستم، درگذشت. فیدل کاستروخیلی دیرتراز آنکه دشمنان و مخالفانش آرزو داشتند، جهان ما را ترک کرد. از دوران جان. اف. کندی تا بوش پسر، او در قامت یک رهبرتیزهوش ، مقاوم و پایبند به آرمان های رهایی بخش، سرزمین کوچک کوبا را از دست درازی امپریالیزم جهانی مصون نگه داشت. سیطره استبداد جهانی دهه ها پشت دروازه های کوبا خیمه زد، ولی روزنه ای برای نفوذ به درون آن پیدا نکرد. به همین جهت نام کاسترو یک داغ است بر دل پنتاگون و سیا ، و پرچم امید است برای همه آمریکای لاتین و کشورهای هم سرنوشت آن.

کاسترو از جهان ما رفت و هیچ راه بازگشتی برای او وجود ندارد. این تنها واقعیت مسلم و تردیدناپذیر در باره این رهبر تسلیم ناپذیر است و هیچ چون وچرایی نمی پذیرد. در بقیه موارد دیگر از زندگی او، اما، باید چون و چرا کرد وبعد به داوری نشست.

بدون چون و چرا کردن به داوری نشستن خطاست. مگر اینکه مانند " ترامپ " در آمریکا ، طرحهایی برای صدور سرمایه شرکت های فراملیتی خود به نقاط بکر جهان داشته باشی تا بدون آنکه دقایقی از خبر درگذشت کاسترو گذشته باشد، او را دیکتاتور و خونریز بخوانی!

قضاوت دو رئیس جمهور – دموکرات و جمهوری خواه – آمریکا در باره او، حرفهای تکراری، کهنه و نخ نما شده و فاقد ارزش است. ترامپ به روش پیشینیان خود سخن گفت و اوباما قضاوت در باره اعمال و رفتار کاسترو را به تاریخ حواله کرد. او گفت: در باره رفتار کاسترو تاریخ قضاوت خواهد کرد، مهم این است که دوران جنگ سرد تمام شده است. روشنترین معنا در کلام اوباما این است: گذشته گذشته است، مهم این است، که کاسترو مرده است. کاسترو مرده است، بله، او مرده است. این اما به این معنا نیست که خواب کابوس زده ایالات متحده در آمریکای لاتین به صبح روشنی منجر می شود. در همین سه دهه اخیر شیوهای جدیدی از مقاومت در آمریکای لاتین رواج پیدا کرده است. و کوبا اگر شصت سال زیر تحریم جهانی است و انقلاب نیکاراگوئه با دخالت نظامی مستقیم آمریکا کمرخم کرد، و اگر ده ها هزارنفر از مردمان کوبا، شیلی ، بلووی، ال سالوادو،آرژانتین، اروگوئه و... به دست شرکای آمریکایی این کشورها کشته شدند، در نتیجه، مدتهاست که حکومت سرهنگ ها در آمریکای لاتین، که در قتل و غارت بی همتا بودند برچیده شده و مزدوران جنایتکاری مانند پینوشه درآوارگی و دربدری ودر اوج ذلت و نکبت توسط مرگ بلعیده شدند.

امروزه ایالات متحده قادر نیست دیگر پشت دروازه های کوبا اردو بزند، زیرا که مدتی است کلیت آمریکای لاتین پشت دروازه آمریکای شمالی اردو زده است. با درک این موقعیت تاریخی خاص بود، که بعد از بازدید اوباما از کوبا، کاسترو نوشت: ما به این بزرگ منشی آمریکا نیاز نداریم.

او حالامرده است. سنت مقاومت اما پابرجاست و همه آمریکای لاتین را دربرگرفته است. میلیونها نفر در این روزها فریاد زدند: من فیدل هستم. و فیدل یعنی، مقاومت.

* * *

روز رحلت آیت الله طالقانی در ابتدای خیابان پیروزی در میان انبوه جمعیت افتادم. بعد از چند ساعت راه رفتن و در بیابانهای عباس آباد و پیشوای ورامین اینسو و آنسو گشتن به جاده خاوران برگشتم و از آنجا به میدان خراسان آمدم و بعد میدان امام و سپس روزنامه. چند ساعت از ظهر گذشته بود ولی شهر هنوز خالی از مردم بود. در نگهبانی ورودی ساختمان روزنامه یک نفر از بچه ها فقط حضور داشت. و در طبقات بالا – اداری و تحریریه – نیز فقط رضا آمده بود. او به رادیو گوش سپرده بود و هر از چندگاهی دست به پیشانی و گونه هایش می کشید. در صندلی کنار رضا نشستم و به رادیو گوش می دادم. تقه به در خورد و بعد مهندس موسوی داخل اتاق شد و سلام کرد. همان کنار در ایستاده تکیه داد به فایل فلزی ای که رادیو بالایش قرار داشت. هیچ کدام حرف نزدیم. صدای گوینده رادیو اوج گرفت و بعد وصل شد به پخش مستقیم از بهشت زهرا:

عزا عزاست امروز / روز عزاست امروز . ..

رضا با صدای بلند هق زد و من هم بغضم ترکید. هر دو داشتیم زار می زدیم.

مهندس موسوی گفت: او بزرگ بود... ما که سبکتر شده بودیم آرام گرفتیم.

ومهندس موسوی در ادامه گفت: من و مهندس عبدالعلی – بازرگان – مسئله دار شده بودیم. مواردی وجود داشت که نمی توانستیم آنرا هضم کنیم. با خیلی ها صحبت کردیم ولی راضی نشده بودیم. دنبال آیت الله طالقانی می گشتیم. می خواستیم مسائل را با ایشان طرح کنیم، ولی آقا تهران نبودند. مدتی بود مخفی شده بودند. بعد از پرس و جوی زیاد و دیدن چندنفر از اطرافیان آقا، رابطی یک شب سراغ ما آمد و ما را نزد ایشان برد. آقا در یک باغ در اطراف کرج بودند. ما سئوال می کردیم و ایشان جواب می دادند. صحبت به مرور به مسائل عینی ترکشیده شد. ما مطرح کردیم، چطور ممکن است آدمهایی مانند فیدل کاسترو و چه گوارا که برای عدالت و آزادی می جنگند و همطراز با مردمان عادی زندگی می کنند، در آن دنیا به جهنم بروند و عده ای فقط به صرف اینکه ادعای اسلام دارند و در عمل مال مردم را هم می چاپند به بهشت بروند؟ ما شاهدیم بعضی از روحانیون ما در خانه های مجلل و با پول مردم زندگی می کنند و در پیری با دختران جوان ازدواج می کنند و درتمام عمرشان یک روزحتی کار نمی کنند، ممکن است این افراد فقط به صرف مسلمان بودن بهشتی باشند و افرادی مانند کاسترو و چه گوارا که مانند مردمان عادی زندگی می کنند وبرای برقرای عدالت مبارزه می کنند چون با اسلام آشنا نبودند، جهنمی باشند؟ (این ذهنیت معطوف است به یکی از آیات قرآن کریم، که می فرماید: جزاسلام دینی از شما پذیرفته نمی شود.)

مهندس موسوی گفتند: آیت الله طالقانی در جواب ما گفتند: آنها از اهالی بهشت هستند. همه آنهایی که برای آزادی مردم از زیریوغ استبداد و سلطه با جان و مال شان مبارزه می کنند، هر کجای این جهان که باشند، از اهالی بهشت هستند. درآن مورد دیگر اما فقط خدا می داند جای اینها کجاست.

مهندس موسوی از این دیدارشان با آیت الله طالقانی چند مورد دیگر ذکر کردند که در جای خود به آنها اشاره خواهم کرد.

در ادامه از کاسترو و چه گوارا سخن گفته شد. مهندس موسوی تاکید داشتند، یک چریک حرفه ای مانند چه گوارا و کاسترو و...، جانش باید مالامال از عرفان باشد و الا نمی تواند در شرایطی به این دشواری طاقت بیاورد. بعد اشاره کردند به تجربه های شخصی چه گوارا که پر از درخشش های عرفانی است. همان نکات که دهه بعد در خاطرات ترجمه شده چه گوارا به فارسی خواندیم.

و گفتند: کاسترو و چه گوارا در شبانه روز فقط یک وعده غذا می خوردند. و در جواب اصرار رفقایشان مبنی بر تغذیه کافی جهت حفظ سلامتشان گفته بودند: در آمریکای لاتین انسانهای زیادی وجود دارند که یک وعده غذا گیر نمی آورند، بخورند. چطور ممکن است در چنین شرایطی یک انسان چند وعده غذا بخورد.

شعرزمستان اخوان ثالث

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت
سرها در گریبان است.
کسی سربر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را
نگه جز پیش پا را دید نتواند
که ره تاریک و لغزان است
وگر دست محبت سوی کس یازی
به اکراه آورد دست از بغل بیرون
که سرما سخت سوزان است
نفس کز گرمگاه سینه می آید برون ابری شود
تاریک
چو دیوار ایستد در پیش چشمانت
نفس کاین است پس دیگر چه داری چشم
زچشم دوستان دور یا نزدیک
مسیحای جوان مرد من ای ترسای پیر پیرهن
چرکین
هوا بس ناجوانمردانه سرد است...آی...
دمت گرم و سرت خوش باد
سلامم را تو پاسخ گوی در بگشای!
منم من میهمان هر شبت لولی وش مغموم
منم من سنگ تیپا خورده رنجور
منم دشنام پست آفرینش نغمه ناجور
نه از رومم نه از زنگم همان بیرنگ بیرنگم
بیا بگشای در بگشای دلتنگم
حریفا میزبانا میهمان سال و ماهت پشت در چون
موج می لرزد
تگرگی نیست مرگی نیست
صدایی گر شنیدی صحبت سرما و دندان است
من امشب آمدستم وام بگذارم
حسابت را کنار جام بگذارم
چه می گویی که بیگه شد سحر شد بامداد آمد
فریبت می دهد برآسمان این سرخی بعد از
سحرگه نیست
حریفا! گوش سرما برده است این یادگار سیلی
سرد زمستان است
و قندیل سپهر تنگ میدان مرده یا زنده
به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود پنهان
است
حریفا! رو چراغ باده را بفروز شب با روز یکسان
است
سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت
هوا دلگیر درها بسته سرها در گریبان دستها
پنهان
نفس ها ابر دل ها خسته و غمگین
درختان اسکلت های بلور آجین
زمین دلمرده سقف آسمان کوتاه
غبار آلوده مهروماه

میر حسین موسوی در زندان

عزت‌الله فولادوند/ نگاهی به اندیشهٔ اریک فروم؛

گریز از آزادی

شکایت اصلی فروم از طرز فکر معمول میان غالب روان‌شناسان، روان‌کاران و روان‌پزشکان امروز آن است که در تعریف لفظ »بهنجار «یا »عادی (normal) «دقت شایسته به کار نبرده و بدون چون‌وچرا سازگاری ((adjustmentبا وضع اجتماعی را که خود بدان متعلقند دلیل بر رفتار عادی یا بهنجار گرفته‌اند.

فرهنگ امروز/عزت‌الله فولادوند: آنچه می‌خوانید متن کامل مقدمه‌ای محققانه است که مترجم بر کتاب »گریز از آزادی « نگاشته و نیاز ما را در معرفی اریک فروم و تشریح نظریات او در توجیه مفهوم »گریز از آزادی «برآورده است، در زیر متن کامل این مقدمه آمده است:

ده روز پیش از مرگ حکیم بزرگ آلمانی کانت، طبیب او به عیادتش رفت، فیلسوف کهن‌سال با وجود ضعف و چشمان تقریباً نابینا به خود جنبید و به احترام تازه‌وارد به پا خاست و وقتی با سرزنش پزشک مواجه شد، گفت: »حس انسانیت هنوز از من برنخاسته است.«
کتاب حاضر دادخواستی است که عناصر مخالف با رشد و پرورش انسان و انسانیت را در جهان ما به پای محاکمه می‌کشد و از آنجا که نخستین شرط تحقق مردمی و اعتلای آدمی، آزادی است، کوشش اصلی آن بر پرده برانداختن از دشمنان آزادی متمرکز می‌گردد.
اما ترک‌تازی خودکامان و هیاهوی عوام‌فریبان و شگفت‌کاری عیاران و ساده‌دلی مردمان در طی قرون چنان بوده که کشف معنای راستین آزادی اگر محال نباشد، به دقت و امانت بسیار نیازمند است. شعبده‌ای درنگرفته و شعبده‌ای به پا نخاسته به‌طوری‌که اگر سنجش قضایا را به نتایج آن‌ها وابسته بدانیم، پس از عشق باید از آزادی به‌عنوان سیه‌کارترین دزدان سعادت آدمی نام ببریم.
برخی از آشفتگی‌هایی که در معنای آزادی درآمیخته معلول بداندیشی و بعضی نتیجه‌ی استعمال وسیع و گاه نابجای این لفظ است. عارف و سیاست‌مدار و روان‌شناس هر سه از آزادی نام می‌برند و همه از ظن خود یار آن می‌شوند؛ ولی تحلیل مباحثاتشان نشان خواهد داد که غالباً معنایی که هریک از این لفظ در نظر دارد اگر ناقص مراد دیگری نباشد، لااقل ارتباطی نیز با آن ندارد. از این سخن پیداست که برخلاف مباحث علمی و فنی در گفت‌وگو از آزادی میان نویسنده و نوشته جدایی نیست و تأثیر عوامل ذهنی و فردی در برگزیدن هدف و سیر استدلال چنان بالا می‌گیرد که پیش از ورود به اصل مطالب تعریف مفهوم و معرفی نویسنده ضروری است.
اریش فروم به سال 1900 در آلمان زاده شد و در دانشگاه‌های فرانکفورت و هایدلبرگ و مونیخ و مؤسسه‌ی روان‌کاوی برلین آموزش یافت و به دریافت درجه‌ی دکترا در روان‌کاوی نایل آمد. پس از مهاجرت به ایالات متحده آمریکا در مؤسسات عالی آن کشور از جمله دانشگاه‌های میشیگان و نیویورک و کلمبیا و کالج به تدریس پرداخت و تا این هنگام نیز به تعلیم و نویسندگی ادامه می‌دهد.
کار فروم در روان‌شناسی، ولی گرایش وی اجتماعی است. چون ارسطو آدمی را جانوری اساساً اجتماعی می‌بیند که نیاز به ارتباط با انسان‌های دیگر و شعائر و مؤسسات در وی حالت غریزی یافته است، بر مشاهدات اساسی فروید به چشم قبول می‌نگرد، از هگل و مارکس هم تأثیر می‌پذیرد و معتقد است که تاریخ آدمی داستان تلاش برای آزادی است؛ ولی در هیچ زمینه بدون قید و شرط از این استادان تبعیت نمی‌کند و سعی دارد با نقادی و استنتاجات تازه راه نوینی بگشاید و تا آنجا که ممکن است بینش جدیدی عرضه کند و از برج عاج دستگاه‌های نظری به میان مردم رود.
انگیزه‌ی نگارش کتاب فشاری است که نیروهای ضد آزادی بر اساس فردیت و ایمان انسان جهان ما وارد می‌آورند و شناساندن این دشمنان به خاطر برانداختن ریشه‌ی آن‌ها. همه جا سخن از آزادی است و بسیاری در این تصور دل‌خوشند که با برافتادن سلطه‌ی قوایی که در قرن‌های پیشین بر حریت و استقلال آدمی به دیده‌ی انکار می‌نگریستند، زنجیرها گسسته و سدها شکسته یافته است؛ اما مشاهده می‌آموزد که اگر مراد از آزادی نیکبختی مردم بوده، اکثریت وسیع جهانیان در این معامله ناکام مانده‌اند. اگر نیل به سعادت بدون آزادی ممکن نیست، چرا فروغ از این گوهر برخاسته و چگونه انسان آزادعمل ما هنوز در چنگال یأس تلاش می‌کند؟ پیداست که خلل در اساس کار است و در مبارزاتی که کرده‌ایم به بیراهه افتاده‌ایم.
غرض از آزادی در این کتاب مفهوم مابعدالطبیعی این لفظ نیست و نویسنده قصد ندارد در باب جبر و تفویض نکته‌ای تازه بیاموزد، مشکل این نیست که در تصمیماتی که می‌گیریم تا چه اندازه به گفته‌ی حکما مختار و تا چه حد مجبور بوده‌ایم و سعادت و شقاوت را از ازل مقدر شده یا نتیجه‌ی اعمال خود ماست. فرض بر این است که موجودی با طبیعت کلی آدمی به جهان آمده و در عرصه آن در تنازع بقاست. این تلاش موجد عادات و خصائص و مؤسساتی شده که پایه‌ی آن‌ها بر غرائز اصلی و تعبیر آدمی از خواسته‌های اوست. نکته اینجاست که ببینیم مفهوم آزادی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین غایات زندگی در نظر آدمی چه بوده و چگونه این تعبیر به بحران دنیای پرخروش امروز منتهی شده است.
فروم بر این اعتقاد است که ارزیابی بحران کنونی و چاره‌یابی بر معاشراتی که تمدن امروز با آن‌ها روبه‌روست وابسته به فهم معنای آزادی در نظر آدمی و فهم معنای آزادی تابع درک خوی با منش انسان این عصر است. این فرض خود آشکار می‌کند که نویسنده بر روان و اجتماع هر دو نظر دارد و معتقد است که تحلیل آزادی جز از راه بررسی تأثیر متقابل عوامل روانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تاریخی بر یکدیگر میسر نیست.

تا وقتی قدرتی چه برونی و زاییده‌ی مراجع اجتماعی و سیاسی و مذهب و اقتصادی و چه درونی و به‌صورت احکام وجدان و وظیفه و آرمان بتواند بدون انکار اختلافات میان افراد و جلوگیری از بسط آزاد حیات به برقراری نظم کامیاب شود، معقول و منطبق با غایات فردی اعضای اجتماع است؛ ولی به مجرد انحراف از این طریق، مضر به حال فرد و مخل آزادی فردی لازم برای پرورش کامل او می‌گردد. مقصود فروم از قدرت‌های مخالف اعتلای انسانی همین نوع اخیر است.

آزادی حقیقی در جوامع بشری بدون حکومت قانون میسر نیست؛ ولی قوانینی که در خدمت اعضای جامعه و به خاطر سعادت آنان تنظیم و اعمال شود و روح واقعی اخلاق در آن‌ها به قالب رفته باشد. وجدان و وظیفه‌شناسی بزرگ‌ترین ضامن آرامش و نیکبختی فردی و اجتماعی است؛ ولی به شرط آنکه با اصل شکفتن استعدادات نهفته‌ی شخص و احترام به تمامیت نفس آدمی در تناقض نیاید و احکام آن به موجب تضعیف و سرکوبی بخشی از شخصیت به‌وسیله‌ی بخش دیگر نگردد. تبلیغ به‌خودی‌خود وسیله‌ای فاقد ارزش ذاتی است که حسن و قبح آن از هدفی که به کار می‌رود سرچشمه می‌گیرد. بدین ترتیب صورت‌های تنظیم‌یافته‌ی قدرت‌های برونی خواه به شکل نوعی تعصب و بیدادگری (مانند تعصب نژادی نازی هیتلر) با سودجویی بی‌حدوحصر دسته‌ای از ارباب اقتصاد (چون انحصارگری در حکومت اقتصادی مؤسسات صنعتی) یا بی‌رحمی و کوته‌نظری گروهی مذهبی (مثل تکفیر مخالفان در فرقه‌های دینی) و سلطه‌ای که به نام وجدان و وظیفه‌شناسی به اسارت و فلج شدن بخش‌های هیجانی و حسی روان منتهی می‌شود و آلت قرار دادن خلق به‌وسیله‌ی طرق مختلف تبلیغ به خاطر سرکشی سیاسی یا اقتصادی همه و همه ناقض اصل آزادی فردی و رشد و بسط حیات است.

بزرگ‌ترین خدمت فروید به دانش آن بود که نشان داد به‌خلاف تصور پیشینیان افعال آدمی همیشه به خاطر دفع ضرر و جلب منفعت نیست و نیروهای غیرمعقول روانی گاه او را به جانب هدف‌هایی مخالف سود حقیقی وی سوق می‌دهند. فروم از این اصل در توجیه آرزوی تسلیم و تسلط و گریز از آزادی مدد می‌گیرد. نیاز به هم‌بستگی با جهان و جهانیان جزئی از طبیعت انسان و رسیدن به مرحله‌ی فردیت، منزلی غیرقابل اجتناب در سیر رشد آدمی است؛ ولی باآنکه نفع حقیقی شخص در فعالیت خودانگیخته و از قوه به فعل کشیدن استعدادات و هم‌بستگی مبتنی بر احترام و استقلال متقابل است، معهذا تحت بعضی شرایط در او جنبشی برمی‌خیزد که از آزادی بگریزد و به قدرت‌های مختلف تسلیم شود و بر ضعیفان استیلای غیرمعقول براند و فردیت خویش را از دست بنهد. اما تسلیم به قدرت‌های مخالف آزادی و فردیت، حاصلی جز عناد و رنجش به بار نمی‌آورد و به جای تقویت نفسِ کسی که سر نهاده و تسلیم شده، به تضعیف او منتهی می‌شود. این وضع باعث شده که اکثریت وسیع معاصران برای سرکوبی احساسات تنهایی و ناتوانی و اضطراب و رنجش خویش به فعالیتی غیرمعقول و تب‌آلود پناه ببرند، دیوانه‌وار به دنبال موفقیت و تحسین روند، در الکل و

مخدرات غرقه شوند و چنان بر مشغله‌ی زندگی بیفزایند که فرصتی برای تعمق و اندیشه در غایات راستین زندگی پیش نیاید. باز به قول مولوی:

جمله عالم ز اختیار و هست و خود،
می‌گریزد در سر سرمست خود
تا دمی از هوشیاری وارهند، ننگ خمر و
زمر بر خود می‌نهند
جمله دانسته که این هستی فخ است،
فکر و ذکر اختیاری دوزخ است
می‌گریزند از خودی در بی‌خودی، یا به
هستی یا به شغل ای مهتدی

اشاعه‌ی این حال به اعتقاد فروم موجب شده که کیفیت انسانی از روابط میان اشخاص رخت بربندد و همه در یکدیگر به چشم آلتی برای برآوردن اغراض خرد و آتی بنگرند. مردمی نقصان‌یافته و در عوض تصنع و روح بهره‌کشی زیاده گرفته است. موجد این وضع، عوامل روانی و موجب این عوامل، شرایط اجتماعی و اقتصادی است که وقتی اساسی برای ابتکار و فعالیت خودانگیخته و دوستی و تحقق آزادی مثبت عرضه نکردند و شک و ناتوانی از توان افرد درگذشت به تسلیم به قدرت‌ها وگریز از آزدی منفی منتهی می‌شوند. حاکم بر همه‌ی روابط، قوانین بازار و تقاضاست. شخصیت هرکس برابر خدمتی است که می‌تواند عرضه کند و مفهوم انسان به جای شمول بر کلیه‌ی قوای هیجانی و فکری و حسی فرد به وظیفه‌ای که در جامعه می‌دهد محدود می‌گردد. بدین ترتیب سروکار ما با یکدیگر به‌عنوان آدمیان کامل و تمام‌عیار نیست. من در دیگری به چشم کارگر یا تاجر می‌نگرم و تصور وی از من در کاری که برایش انجام می‌دهم خلاصه می‌شود.

هرکس به خاطر نفس خود تلاش می‌کند؛ ولی نفسی که برای خود به وجود آورده مجموعه‌ای است از انتظاراتی که گمان دارد دیگران از او می‌برند. خودپرستیِ مخرب شایع در جهان امروز معلول این همرنگ شدن با انتظارات دیگران و برپا داشتن نفسی دروغین و ناکام گزاردن نفس حقیقی متشکل از خواسته‌ها و آرزوهای اصیل شخصی است. بلعیده شدن نفس اصیل به‌وسیله‌ی نفس حرفه‌ای موجب شده که زندگانی و افعالمان به گفته‌ی ساتر کیفیتی جعلی به خود بگیرد و هرگز از این رنج نرهیم و به آزادی مثبت دست نیابیم.

شک نیست که نیل به هدف‌های مشترک و کارآمدی اجتماعی تا حدی مستلزم انتزاع شخصیت و ساده کردن روابط است. پیچیدگی زندگی روزمره چنان است که به مردم مجال تأمل در صفات و خصایص کسانی که فقط برای مدتی کوتاه و به منظوری خاص با آنان مربوط می‌شوند، نمی‌دهد؛ ولی کار این انتزاع چنان به افراط رسیده که روابط انسان‌ها در اجتماعات بزرگ بیشتر به ارتباط قطعات مختلف یک ماشین شبیه شده و علی‌رغم همه‌ی پیشرفت‌های اقتصادی و مادی، سلامت روان افراد جامعه را به مخاطره انداخته است و به‌تدریج اساس ایمنی و نیک‌بختی و عقل و محبت را تهدید می‌کند. همه دل‌خوشند که استیلای قدرت‌های خارجی برافتاده است و کسی را یارای تحکم بر آنان نیست، غافل از آنکه سازشی که میان آن‌ها و اجتماع برقرار شده چه به بهای از دست رفتن فردیت و سلامت نفس و همرنگ شدن به دست نیامده است و همرنگی و آزادی در یک اقلیم نمی‌گنجد و ضدیت نهفته میان فرد و اجتماع از این طریق قابل رفع نیست.

اعاده‌ی وظیفه‌ی خلاق فرد و اجتماع مستلزم آزادی و تحقق، نیازمند فعلیت یافتن قوای نهایی و بیان استعدادات فردی و ارتباط درونی افراد با یکدیگر است. شرایط اجتماعی و اقتصادی باید چنان ترتیب یابد که منظور نخستین مؤسسات و سازمان‌ها به‌عنوان خادمین آدمی حفظ گردد و کسانی که به‌عکس، انسان را خادم محصول کار او می‌دانند ناکامیاب شوند. فروم در قید آن نیست که راهی که اجتماع برای نیل به این مراد برمی‌گزیند به کدام نام خوانده شود، به سرمایه‌داری احترام می‌گذارد چه معتقد است اساس مادی اصلاحاتی که در نظر دارد نتیجه‌ی پیروی از اصول فعالیت آزاد به وجود آمده است. از تعبیر تاریخی مارکس تأثیر می‌پذیرد؛ ولی حل شدن مسئله‌ی تولید در جهان امروز را به‌خلاف فیلسوف آلمانی مرهون تعلیمات سرمایه‌داری می‌داند و به‌عکس وی معتقد است که می‌توان با اطمینان به آینده‌ای که در آن سرمایه‌داری موجب برافتادن قحطی و پایان مبارزه به خاطر امتیازات اقتصادی شده، چشم دوخت.

طرفدار سوسیالیزه شدن وسایل تولید و اقتصاد برنامه‌ای است؛ ولی به‌صراحت اظهار می‌کند که سوسیالیسم در ممالکی چون روسیه‌ی شوروی به اصطلاحی پوچ و فریبا مبدل گشته و علی‌رغم سوسالیزه شدن این وسایل، یک دستگاه اداری وسیع حاکم بر سرنوشت مردم است. از همه بیشتر تحت تأثیر تعلیمات پدران دموکراسی در انگلستان و آمریکاست و چون ایشان به نیک‌نهادی اساسی آدمی اعتقاد می‌ورزد؛ ولی در مقابل شیوه‌های جدید تبلیغ سیاسی که موجب قلب ماهیت حکومت دموکراتیک شده نیز هشدار می‌دهد. نظر اصلی فروم آن است که شرایط اجتماعی و اقتصادی موجب اعاده‌ی فعالیت اصیل و برقراری همکاری فعال بین فرد و جامعه شود و غایات این دو با یکدیگر انطباق یابد و برنامه‌ریزی از بالا با تشریک‌مساعی صادقانه‌ی یک‌یک اعضای اجتماع روبه‌رو گردد و رشته‌ای ناگسستی، زندگانی اجتماعی افراد را از پایین‌ترین تا بالاترین سطح جامعه پیوند دهد.

وضع کنونی جهان و بحران روانی فعلی اجازه‌ی فوت وقت درچاره‌یابی برای مسائلی که فروم در این کتاب به پیش کشیده نمی‌دهد و شاید قبل از آنکه تصور می‌کنیم دشمن بر ما چاشت بخورد و با فاجعه‌ای روبه‌رو شویم که بر خطرناک‌ترین دشمنان خود نیز نمی‌پسندیم. هرکس با بینش و صراحت و دقت نظر فروم به طرح و تحلیل این مسائل بپردازد و در عرضه‌ی راه‌حل صرف وقت و اهتمام کند مسلماً مستحق سپاس صادقانه‌ی نسل حاضر است؛ ولی ماهیت این مسائل چنان است که به موشکافی و وسعت نظر دقت در جزئیات و قدرت ترکیب هر دو نیازمند است و اگر ایرادی به کار فروم باشد آن است که گاه علی‌رغم حسن‌نیت بسیار در جزئیات به خطا رفته و حوصله‌ی کافی برای تعلیل بعضی قضایا به کار نبرده است. این خطاهای کوچک از قدر و اهمیت کلی کار نمی‌کاهد و رشته‌های اصلی استدلال به قوت خود بر جای می‌ماند؛ ولی آگاهی بر آن‌ها شاید از نظر خواننده‌ی باریک‌بین سودمند باشد و ذکر چند مورد چندان نابجا جلوه‌گر نشود.

شکایت اصلی فروم از طرز فکر معمول میان غالب روانشناسان، روانکاران و روانپزشکان امروز آن است که در تعریف لفظ »بهنجار «یا »عادی(normal) «) دقت شایسته به کار نبرده و بدون چون‌وچرا سازگاری (adjustment) با وضع اجتماعی را که خود بدان متعلقند دلیل بر رفتار عادی یا بهنجار گرفته‌اند. این به اعتقاد فروم سبب شدم که وضع نابهنجار و حتی بیمار خود اجتماع نهفته بماند و افرادی که به‌راستی از نظر روانی بیمارند ولی به علت سازش با اجتماع علائمی از مرض بروز نمی‌دهند ایمانشان در اینکه عیبی درکارشان نیست راسخ‌تر شود و نه تنها هرگز از چنگال ابتلا نرهند، بلکه به هرکس که به سازش با چنین اجتماعی توفیق نیافت به چشم غیرعادی و نابهنجار بنگرند. این انتقاد منطقی است؛ ولی خود فروم که زبان به شکوه گشوده نیز تعریف استوارتری از این مفهوم به دست نمی‌دهد. البته از آنچه می‌گوید شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که انسان بهنجار کسی است که توانسته استعدادات خود را از قوه به فعل بکشد و به‌طور همه‌جانبه پرورش یابد؛ ولی این تنها در صورتی مقبول خواهد بود که بتوانم درباره‌ی استعدادات آدمی توافق کنیم و خود این موضوع معلوم نیست هنوز محل منازعه نباشد، به عبارت دیگر تصور نمی‌رود کسانی که سازگاری را دلیل بهنجار بودن گرفته‌اند، حاضر باشند قبول کنند که سازگاران در پرورش

اجتماع را از افراد مرکب می‌داند و فهم قوای محرکه اجتماع را وابسته به فهم قوای محرکه‌ی روان‌شناسی فردی می‌بیند. از اینجاست که با آنکه فی‌المثل به بحث در اصول تعلیمات شاخه‌های مختلف مسیحیت و مجادلاتشان در باب اراده‌ی آدمی می‌پردازد هدفش الهیات نیست، بلکه می‌خواهد با اشاره به اهمیت و روانی این مباحث نشان دهد که تصور انسان از جبر یا اختیار چه آثاری از لحاظ فهم وی از آزادی به بار آورده و چگونه به ایجاد یا برافتادن آزادی در اجتماع منجر گشته است. تکیه وی بر جنبه‌ی آزادی است؛ ولی بر این نکته تأکید دارد که مشکل روانی از اساس مادی هستی بشری یعنی از ساختمان اقتصادی و سیاسی جامعه قابل تفکیک نیست.

در این نظریه فروم با دو دسته از متفکران به مخالفت برمی‌خیزد، نخست آنان که تحولات بزرگ اجتماعی را صرفاً معلول عوامل روانی می‌دانند و دوم کسانی که جز به تأثیر نیروهای اقتصادی و سیاسی در دگرگونی جامعه معتقد نیستند. ریشه‌ی تأثیر متقابل فرد و اجتماع بر یکدیگر ساختار جامعه است که برحسب آن شرایط اقتصادی و اجتماعی شیوه‌ی زندگانی فرد یا روابط او را با دیگران و وسایل تولید معین می‌کنند و بدین‌وسیله خوی خاصی در او به وجود می‌آورند. خویی که بدین نحو پدید آمده نیز از طریق ایدئولوژی‌های مذهبی و فلسفی و سیاسی که از آن به ظهور می‌رسند در پرورش اقتصاد و اجتماع مؤثر می‌شود.

فروم نیز چون غالب نویسندگانی که به بحث در احوال خصوصی و اجتماعی آدمی پرداخته‌اند سخن را از طبیعت انسانی آغاز می‌کند. طبیعت انسان بر دو بخش ثابت و متغیر تقسیم می‌شود: بخش ثابت از اموری چون تغذیه و تنفس و خواب و مانند آن در قلمرو تن و از یک نیاز اساسی در دایره‌ی روان یعنی احتیاج به تعلق و ارتباط با جهان برون و بنابراین بیان استعدادات فکری و هیجانی وحی تشکیل می‌یابد. دیگر پدیده‌ها چون ترس و خواهش و اضطراب و عشق همه به‌عنوان عکس‌العمل در برابر شرایط خاص زندگی به وجود آمدند. این سخن آشکار می‌کند که فروم در آدمی به چشم محصول فرهنگ و اجتماع و به‌طورکلی تاریخ می‌نگرد؛ ولی بر قابلیت انطباق طبیعت او نیز به دلیل بخش ثابت آن حدی قائل است. با فروید و پیروان او که نیروهای روانی را به‌کلی از قید تاریخ آزاد می‌بینند، موافق نیست و با جامعه‌شناسانی چون دورکیم نیز که نقش عوامل روانی را در سیر اجتماع به غفلت می‌گذرانند سر مخالفت دارد، به عکس فروید که خوی را محصول ارضا یا ناکام گذاشتن سائقه‌های اصلی طبیعت آدمی می‌داند.

فروم معتقد است که انسان در درجه‌ی اول موجودی اجتماعی است و مسئله‌ی اساسی روان‌شناسی از روابط شخص با دنیا و دیگران مایه می‌گیرد. بدین ترتیب روان‌شناسی فردی سرانجام به روان‌شناسی اجتماعی یا روان‌شناسی روابط بین افراد تبدیل می‌گردد. به خلاف فروید که تصور می‌کرد کار اجتماع فقط سرکوبی سائقه‌های اصلی انسان است، فروم اجتماع را آفریده‌ی فرد و فرد را اجتماع می‌داند و بدین ترتیب برای هریک قائل به وظیفه‌ای خلاق می‌گردد.

آزادی نیز جزئی از مسئله‌ی کلی روابط شخص با دیگران و اجتماع است. وقتی به مرحله‌ای از عمر رسیدیم که علایق نخستین میان کودک و والدین کم‌کم می‌گسلد و سیر تعیین و تشخص شروع می‌شود و باید رفته‌رفته در برابر جهان و حوادث تنها بایستیم دو راه پیش پا داریم: یا اینکه برای اجتناب از تنهایی و ناتوانی به دیگران تسلیم شویم و زمام اختیار در کف آنان بگذاریم تا هم از مسئولیت تصمیم برهیم و هم احساس ایمنی کنیم یا با عشق و کار خلاق و خودانگیخته با جهان و جهانیان مرتبط شویم و بر موجودیت آنان به دیده‌ی احترام بنگریم؛ ولی فردیت خویش را نیز از دست ننهیم. بیماری انسان عصر ما به تشخیص فروم ناشی از انتخاب راه اول است. قدرت‌هایی که به خاطر رفع ناتوانی و ناایمنی بدان‌ها پناه می‌بریم یا از آن افراد یا متعلق به مؤسسات و نهادهای جامعه است؛ ولی به‌هرحال اگر ماهیتشان چنان باشد که میان آن‌ها و هدف رشد و پرورش فردی انطباق به وجود نیاید، معنای این تسلیم جز گریز از آزادی و آلت قرار گفتن و تنهایی و ناتوانی بیشتر چیزی نخواهد بود. فروم به حالتی که پس از گسستن علایق اولیه به وجود می‌آید و موجد احساسات تنهایی و ناتوانی است، «آزادی منفی» نام می‌دهد و در آن به چشم برزخی می‌نگرد که به‌هرحال باید از آن رخت کشید و یا به «آزادی مثبت» رسید و نیرومند و مستقل با مردم و طبیعت ارتباط یافت و یا سر به درگاه صاحبان قدرت نهاد و ضعف و ناایمنی را به دست فراموشی موقت سپرد.

عیب کار آن است که قدرت‌ها همیشه نیز حالت خصمانه ندارند. بسا برافتادن صورت‌های واضح قدرت از قبیل حکومت‌های استبدادی و سلطه‌ی بی‌چون‌وچرای مذاهب، مردم بدین پندار دل‌خوش شدند که دیگر آزادند و آنچه می‌خواهند می‌اندیشند و می‌گویند و می‌کنند؛ ولی عجز از دست یافتن به آزادی مثبت و نیاز نهفته برای تسلیم، جبارانی دیگر به وجود آورد و به نام وجدان اخلاقی و آرمان و وظیفه بر آدمی گمارد. این وضع فرموده جلال‌الدین را در خاطر زنده می‌کند که:

ای شهان کشتیم ما خصم برون، ماند خصمی زان بتر اندر درون
چونکه وارستم ز پیکار برون، بازگشتم سوی پیکار درون

ماهیت قدرت‌های درونی در استیلای بخشی از باطن مانند عقل یا وجدان بر بخش دیگر چون تمایلات حسی و هیجانی خلاصه می‌شود و تا مدتی دراز چنین پنداشته می‌شد که کمال نفس در همین اطاعت هیجانات و مشتهیات از قوای متعلقه است و سرانجام از این نیرنگ نیز پرده برافتاده و دیده شد که آنچه ساده‌لوحانه فرامین وجدان و عقل نام گرفت در حقیقت مقتضیات اجتماعی بوده که به درون برده و بعد به‌صورت احکام استیناف‌ناپذیر اخلاقی بر خود شخص صادر می‌شده است.

تحولات قرن حاضر از اعتبار این دسته قدرت‌ها نیز کاست و باز مردم نابخردانه شادمان شدند که این مرتبه دیگر به آزادی کامل دست یافته‌اند؛ ولی حقیقت آن است که به جای از میان رفتن، قدرت‌ها به حیله‌ی تازه‌ای متوسل شده اکنون به‌بکلی از نظر پنهان گشته‌اند. تلقین و تبلیغ زیرکانه در همه‌ی بخش‌های زندگی رسوخ یافته است و مردم ناهشیار تسلیم جادوی کلام و تصویر شده‌اند.

علت وجودی و هدف نهایی هرگونه قدرت، استقرار نظم به جای پراکندگی و رفتار کمابیش یک‌نواخت به جای کجروی است. تکامل حیات و سیر تحول موجودات جاندار از طرف دیگر تاریخ تنوع و افزونی پیچیدگی است، هرچه در سلسله‌مراتب جانداران بالاتر رویم اختلافات میان اعضای متعلق به یک نوع بیشتر می‌شود و این فرق‌ها در انسان به‌عنوان تکامل‌یافته‌ترین جانوران روی زمین به اعلی‌درجه می‌رسد. هریک از ما از لحاظ روانی منحصربه‌فرد و جمعا بی‌همتاست. گرایش حیات به سوی رشد و بروز جهات ممیزه‌ی فردی ولی غایت قدرت در کاهش اختلافات میان افراد برای امکان‌پذیر ساختن زندگی جمعی است.

نکته‌ی دیگر تحلیل فروم از رشته‌ی تاریخی مذهب، کار در جهان امروز است. دیدیم که به اعتقاد او فعالیت تب‌آلود انسان نوین از ناایمنی سرچشمه می‌گیرد و به‌عنوان یک مکانیسم گریز برای دور نگهداشتن احساسات تنهایی و ناتوانی و اضطراب از سطح هشیار روان به کار می‌رود. تجربه نشان داده که تأثیر کار در فراموشی موقت رنج‌ها و اضطرابات از الکل و مخدرات پایدارتر است و بی‌سبب نیست که وسواس کار چنین میان معاصران شیوع یافته است. کار و کوشش بدون توجه به نتیجه‌ای که از آن می‌رسد فی‌نفسه به‌صورت هدفی در آمده است و طرز فکر جدید نسبت به کار به عقیده‌ی فروم بزرگ‌ترین تحول روانی آدمی از پایان قرون وسطی تا امروز به شمار می‌آید. بینشی که برای کشف این قضیه به کار رفته مسلماً درخور ستایش ولی توجیه آن از جانب فروم به‌عنوان نتیجه‌ی تعلیمات مذهبی کالون محل تردید است. ممکن است این تعالیم در به وجود آمدن وسواس‌کار تأثیراتی داشته، ولی اولاً بعید به نظر می‌رسد که پدیده‌ای چنین شایع و پیچیده فقط از یک ریشه آب بخورد و دیگر عوامل چون اوضاع اقلیمی و آداب و سنن در پیدایش و بسط آن به‌طورکلی بی‌اثر مانده باشند، ثانیاً به فرض صحت این مدعا، فروم هیچ‌گونه دلیلی بر وجود رابطه‌ی علیت میان این پدیده و تعالیم کالون اقامه نمی‌کند و مطلب را از مفروضات می‌شمرد.

سوم، ایراد فروم بر کانت است، استقرار قدرت‌های درونی مانند وظیفه و وجدان (البته به‌صورت راستین آن‌ها) به جای قدرت‌های برونی چون حکومت مطلقه‌ی دین و دولت در اعصار گذشته، به عقیده فروم آزادی را بیشتر در مخاطره قرار داد چه مبارزه بر ضد کسی که علناً بر مردمان بیدادگری آغاز کرده آسان‌تر از سرپیچیدن از احکامی است که همان کس به‌عنوان وظیفه و وجدان به ایشان تلقین کرده باشد. عیب بزرگ این وضع به‌زعم فروم آن بود که آدمیان به تصور تبعیت از قوانین حقیقی اخلاقی نادانسته آلت مقاصدی مخالف غایات راستین خود شدند، مسئولیت این امر را فروم به گردن کسانی چون کانت می‌گذارد؛ ولی دقت بیشتر یقیناً می‌توانست آشکار کند که غرض کانت به‌خلاف برخی پیروان وی در قرن نوزدهم هرگز آن نبود که از آدمی آلتی در خدمت هدف‌هایی مخالف فردیت و خوشبختی انسانی بسازد و نظریات او در فلسفه‌ی اخلاق همه شاهد این مدعاست. هر دو صورت اساسی حکم اصلی اخلاق در حکمت کانت، یکی »همیشه بر دیگران آن روا دار که می‌خواهی بر تو روا دارند« و دیگری »همیشه در آدمیان چون غایتی در خود و نه به‌عنوان وسیله‌ای برای نیل به هدف بنگر«، مبین اشتباه و قضاوت غیرمنصفانه‌ی فروم درباره‌ی کانت است. این دلیل چنان قوی است که نیازی به ذکر قرائن و امارات از زندگانی حکیم بزرگ آلمان و اشاره به آزادمنشی و استقلال فکر او در مراحل مختلف حیات باقی نمی‌ماند. محل تأسف است که به جای استمداد از تعالیم کانت در تأیید مدعیات کتاب، فروم به مخالفت با دوستی بزرگ و خلل‌ناپذیر پرداخته است و در او به چشم انتقام می‌نگرد.

با همه‌ی این اوصاف، اهمیت کار فروم انکارپذیر نیست و هرکس چون او با آگاهی از پلیدی‌ها و خطرات هنوز به دلیری و نیکی و حیثیت آدمی اعتقاد بورزد و علی‌رغم همه‌ی شکست‌ها هنوز آینده را متعلق به آزادمردان بداند، به روزگار پرآشوب و کم‌ایمان ما خدمتی بزرگ انجام داده است. ترجمه‌ی این اثر بدون تشویق و دلگرمی‌های دوست ارجمند خانم طاهره صفارزاده صورت انجام نمی‌پذیرفت و اگر حسنی در آن به نظر رسد خواننده و مترجم را هر دو از ایشان رشته‌ی منت به گردن است.

آثار معروف اریک فروم

»گریز از آزادی«، »انسان برای خود«، »روان‌کاوی و دین«، »زبان ازیادرفته«، »جامعه سالم«، »هنر عشق ورزیدن«، »رسالت زیگموندفروید«، »آئین، زن، بودا و روان‌کاوی«، »آیا انسان پیروز خواهد شد؟«، »برداشت مارکس از انسان«، »شما باید به خدایان مانید.«

نام کتاب‌های بالا به انگلیسی:

Escape from freedom 1941
Man for himself 1947
Psychoanalysis and religion 1950
The forgotten language 1951
The sane society 1955
Sigmund Freud's mission 1954
The art of loving 1956
Zen Buddhism and psychoanalysis 1960
May man prevail? 1961
Marx's concept of man 1961
Beyond the chains of Illusion 1962
The dogma of Christ 1963
The heart of man 1964
You shall be gods 1966

عزت‌الله فولادوند، اسفند 1347

کتاب‌هایی که نشان ستاره دارند با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین منتشر شده‌اند یا در دست انتشارند.

گاهی بعضی ها با ما جور در می آیند، اما همراه نمي

شوند، گاهي نيز آدم هايي را مي يابيم كه با ما همراه مي شوند اما جور در نمي آيند. برخي وقت ها ما آدم هايي را دوست داريم كه دوستمان نمي دارند، همان گونه كه آدم هايي نيز يافت مي شوند كه دوستمان دارند، اما ما دوستشان نداريم. به آناني كه دوست نداريم اتفاقي در خيابان بر مي خوريم و همواره بر مي خوريم، اما آناني را كه دوست مي داريم همواره گم مي كنيم و هرگز اتفاقي در خيابان به آنان بر نمي خوريم! برخي ما را سر كار مي گذارند، برخي بيش از اندازه قطعه گم شده دارند و چنان تهي اند و روحشان چنان گرفتار حفره هاي خالي است كه تمام روح ما نيز كفاف پر كردن يك حفره خالي درون آنان را ندارد. برخي ديگر نيز بيش از اندازه قطعه دارند و هيچ حفره اي، هيچ خلائي ندارند تا ما برايشان پُركنيم. برخي مي خواهند ما را ببلعند و برخي ديگر نيز هرگز ما را نمي بينند و نمي يابند و برخي ديگر بيش از اندازه به ما خيره مي شوند...گاه ما براي يافتن گمشده خويش، خود را مي آراييم، گاه براي يافتن »او «به دنبال پول، علم، مقام، قدرت و همه چيز مي رويم و همه چيز را به كف مي آوريم و اما »او «را از كف مي دهيم. گاهي اويي را كه دوست مي داري احتياجي به تو ندارد زيرا تو او را كامل نمي كني. تو قطعه گمشده او نيستي ،تو قدرت تملك او را نداري. گاه نيز چنين كسي تو را رها مي كند و گاهي نيز چنين كسي به تو مي آموزد كه خود نيز كامل باشي، خود نيز بي نياز از قطعه هاي گم شده. او شايد به تو بياموزد كه خود به تنهايي سفر را آغاز كني ، راه بيفتي ، حركت كني. او به تو مي آموزد و تو را ترك مي كند، اما پيش از خداحافظي مي گويد: "شايد روزي به هم برسيم ..."، مي گويد و مي رود، و آغاز راه برايت دشوار است. اين آغاز، اين زايش، برايت سخت دردناك است. بلوغ دردناك است، وداع با دوران كودكي دردناك است، كامل شدن دردناك است، اما گريزي نيست. و تو آهسته آهسته بلند مي شوي، و راه مي افتي ومي روي، و در اين راه رفتن دست و بالت بارها زخمي مي شود، اما آبديده مي شوي و مي آموزي كه از جاده هاي ناشناس نهراسي، از مقصد بي انتها نهراسي، از نرسيدن نهراسي و تنها بروي و بروي و بروي.

شل سيلور استاين

داستان کوتاه

زیر پل پای درخت

منصور یاقوتی

یعقوب از روی شیاری پرید , کیف آبی اش را به شانه ی راستش انداخت, برگشت و پشت سرش را نگاه کرد , ده دیده نمی شد, باخود گفت حالا بچه ها زیر کرسی رفتن و خودشان را گرم می کنن.آقا مدیرم راحت کرده ! ....معلمش به او گفته بود که مبادا به سرش بزند و توی این برف و سوز و سرما در این تنگ غروب به خانه برود .گفته بوداگه میخوای به خنجرآباد بری خبرم کن تا یکنفر آدم بزرگ همراهت بفرستم . درسته که <>خنجرآباد ><تا< >گل تپه> <نیم ساعت راه نمی شه اما گذرگاه سختی داره ...خنجرآباد ,زادگاه یعقوب ,دبستان نداشت. ده کوچک بود ومثل گلابی کرمویی در دامنه ی کوه بلند افتاده بود ..یعقوب به مدرسه ی گل تپه می رفت .دوهفته بود بعلت ریزش مدام برف به خانه نرفته بود .دلش برای پدر ومادر و خواهر کوچکش تنگ شده بود ...

<>صبح به عموم میگم که به آقا معلم بگه چوبم نزنه ..بش قول میدم که دفعه آخرم باشه ..دیگه تا بهار خانه نمی رم ! . . . < >

یعقوب با گامهای بلند حاشیه ی چنارها را گرفت ..باد درختان سنجد راتکان میداد واز لابلای انگشتان بی خون چنار موج ها می گذشت وتارک سرد ولخت گردوها را به جنبش در می آورد ..بر کوه بلندی که با شانه ها ی بهم رفته, دست و پایش را جمع کرده و زیر قشر ضخیمی از برف کز کرده بود, تاول چرکین ابر ترکیده بود. انگار ساحر پیری با دستهای پلاسیده و بی خونش غضب کرده بود و از اقیانوس سیاه وجودش کپه کپه بخار که متراکم شده بود و درهم پیچیده شده بیرون میکشید و توی آسمان کوتاه سربی رها میکرد... برف لبه نیم چکمه های یعقوب را با دندان های سرد و نیش دارش می گزید ودر چاله چوله ها تا قوزک پا میرسید...رودخانه ای که از لابه لای چنارها میگذشت زمزمه فرح بخشی نداشت , لرز توی دل آدم می دواند. یعقوب تپه ای را دور زد و دره بادهان گل وگشاد و دندان های سنگی سفید که از درونش سرمای هستی سوزی می تراوید, و زبان دراز و متحرکش که پناهگاه ماهیان کوچک بود, نفس های سردش را حواله رهگذر کوچک میکرد. گوشهایش قرمز شده بود.توک بینی اش هم .....بر روی تخته سنگی جهید و جوی آبی را پشت سر گذاشت. یعقوب جای پنجه کلاغان را میشناخت که بر کفن برف یادگاری نهاده بودند .بر کفن جای پای خرگوش هم بود. گودال های کوچکی که سینه زمین را با خطوط منظمی که فاصله به فاصله خطی هم دنبالش کشیده می شد, یادبود روباهی بود که از انجا گذشته بود .برآن دامنه حتما شب هنگام گرگ تنهایی پایین رفته بود: خشونت نشانه ها،خطوط زمخت کشیده ،مفهمومش مثل جمله ی(دارا انار دارد،من انار ندارم)برایش گویا و روشن و قابل درک بود ...یعقوب بارها از این دوتا کوه که با نگاهی سردو عبوس وبی شفقت بر یکدیگر خیره شده بودند بالا رفته بودبهار که می شد اغلب به همراه بچه ها و گاه گداری هم تنها برای چیدن قارچ و ریواس برآن صعود می کردند توی غاری که دور دهانه اش از گیاهان وحشی پوشیده بود می نشستند و ریواس ترش میخوردند.

درپایه کوه گودال بزرگ و کم عمقی بود که آب زلالی داشت و درمیانش ماهیان کوچک با پولک های لیز وبراق شانه به شانه خزه ها می زدند و اوهروقت که گذارش به کنار آن برکه می افتاد با ریزه سنگی وحشت در دل ماهی ها می پاشید و متواریشان می کرد چشمان سیاهش یک لحظه از سرنگرانی به آسمان خیره گشت کمی د لواپس شدکه به خود قوت قلب داد< >چیزی نمانده زودی می رسم ،پدرم قول داده که یک کلاه قشنگ و مداد رنگی برام بیاره. . . . < >

یک دسته کلاغ سیاه با غارغاری که بوی برف،بوی سرما،بوی طبیعتی منجمد ومرده می داداز فراز سرش گذشتند.

آقای سهراب زاده اموزگار روستای گل تپه کنار پنجره اتاقش ایستاده بود نگاهش به همراه یک دسته کلاغ توی دره سرازیر و محو شد که برف, ناگهان سنگین و توفنده برخط سیر نگاهش ریخت باد مثل اسیر زخمی به موتی دیوانه وار به خود می پیچید و هرچه را که دم دستش می رسید می گرفت و به سروکله زمین می کوبید. زوزه میکشید ،بلند میشد،لیز میخورد،می دوید وباز به هوامی پرید وبا پشت به زمین می افتاد وخسته که می شد ناله های جگر خراش در حلقومش می پیچید. بوران در میان دره ، بردشت ،فراز دهکده غلت می خورد و دندان نشان می داد .آقای سهراب زاده گفت: عجب کولاکیه نفتم نداریم !همش یه نیم حلب مانده ! اگه تاساعتی دیگه همینجور ببارہ راهها بند میاد،اون وقت نفت حلبی 5تومان را باید به 12تومان بخریم !! سپس رو به پاکارش کردکه پای چرا غ علاءالدین نشسته بود پرسید یعقوب که به ده نرفته؟ عبدالعلی دستی به موهای کوتاه سرش کشید واز لای لبهای نازکش گفت :فکر نمیکنم رفته باشه وآقای سهراب زاده سیگاری آتش زدو گفت: برو خانه عموش و سری بکش من از بابت این بچه خیلی دلواپسم ...برف با قوت برسر یعقوب می ریخت .سرما باهجومی کور اندامی کوچک و لاغرش را چنگ می انداخت .وحشت با انگشتان سخت وسردش ،حنجره اش را گرفته بود وفشار می داد .یعقوب مادرو پدرش را به فریاد می طلبید و به زحمت از روی این تخته سنگ برروی تخته سنگی دیگر می پرید. صدای هق هق گریه اش را باد برف آلود با خود می بردو کلاف ناله های تلخ و یاس آلودش را به دست وپای بوته های خشک انجیر می پیچاند. خاربن های ترس بود که از گوشه وکنار می رویید .هراس ،شکستن شاخه درختی بود، افتادن تکه سنگی .ترس صدای خرچ خرچ برفها در زیر چکمه هایش بود ،ترک برداشتن پاره یخی بر آب .ترس با برف می ریخت ،ترس با باد می آمد.ترس در تنهایی بود،با تنهایی بود،در تنهایی بود که می شکفت .دیگر حتی نمی توانست قدمی بردارد چشمش جز دیوار لرزان و متحرک برف چیزی نمی دید. روی سرش کپه ای برف نشسته بود ،شدت و فشار برف به حدی بود که نمی توانست سرش را بلند کند وپل پای درخت را پیدا کند .از آنجا تا ده فاصله ای نبود. راهش از روی پل میگذشت و حاشیه دره را می گرفت و به کوره راهی می رسید که به ده وصل می شد دستهایش کرخ شده بودپاهایش جثه اش را نمی کشید صورتش سیاه و لبهایش کبود شده بود.با خود می نالید :کاشکی نمی امدم،کاشکی توخانه می ماندم ،کاشکی توخانه بودم .فریادهای جان کاهش طنین سابق را نداشت .دلش هزار تکه شده بود،هزار تکه خونین....آموزگار گل تپه با مشت های گره کرده توی اتاق قدم میزدو میگفت :صدبار به این پسر گفتم که بی اجازه من به خانه نرو. اگه اتفاقی پیش بیاد جواب پدرش را چه بدم؟جواب خودم را چه بدم؟چرا جلویش را نگرفتید؟پیرمردی که پالتو کهنه ای به دوش داشت و سیگار می کشید گفت:آقا مدیر خودت را ناراحت نکن مطمئن باش که یعقوب پیش پدر ومادرش نشسته و مشق می نویسد یه ساعته که بچه هارا مرخص کردی .بچه های ده گرگ باران دیده ان .یک نفر دیگرگفت مویی از سرش کم نمی شه دلش تنگ شده و رفته مهم نیست ،خیال بد به دلت راه نده.آقای سهراب زاده با خستگی روی تخت سفریش نشست و گفت: دره پربرفه برای من مشکله که از گل تپه به خنجرآباد برم خطر گرگ هست ،خطرریزش بهمن هست ، دلم بدجوری میزنه اگه براش پیش امد بدی رخ بده چه کار کنم؟وبابغض و درماندگی سرش را پایین انداخت و لبهایش را گزید.درکلاس تنها صدای گامهای سهراب زاده بو دکه سکوت را می شکست .درکلا س اشک و خون وبرف قاطی شده و به سقف شتک می زد .توی دریاچه اشک و خون وبرف اره ماهی زخم خورده ای تابوت بردوش در محاصره نگاه خاموش 34ماهی لاغر، بالاو پایین کلاس را می پیمود.درکلاس بهمن بود که می غلطید،نعره ی زلزله بو د که اوج میگرفت و ریزش آوارسکوت بود .درتابوت، سهراب زاده دراز به دراز خوابیده بود و تابوتش را به دوش گرفته بودوبا صورتی که پرچشم شده بود،پر دهان،پر گریه ، اندام تکیده اش را از حاشیه چنار هار می کشید و می رفت.اومی رفت و ایستاده بود .ایستاده بودو می رفت.زیر پاهایش برف بود .ساحر پیر با چهره باز و رضایت خاطر به حاصل تلاش پر ثمرش نگاه می کرد برف تا زانو بود ،تا سینه ،تاشانه ها.رودخانه هیچ زمزمه ای نداشت .آقای سهراب زاده تپه را دور زد ودره را با دهان گله گشادش و دندان های سنگی سفید،برکفن برف تاولی نبود.سهراب زاده با تابوتی که تکه ای از وجودش شده بود واز اون جدا نمی شد،با سر توی چاله چوله هامی افتاد و بر میخواست وبه سوی پل پای درخت می رفت.زیر پل بقایای لاشه ی عابر کوچکی بود و درکنارش رد پای گرگ های سیر .زیر پل یعقوب تکه تکه شده بود،پاره پاره شده بود.کیف آبی خون آلودش در کنار پاره های خونی استخوان هایش افتاده بود .پای پل کنار درخت سهراب زاده خم گشته بود ،وازگلویش قطره قطره خون می چکید. او قرن ها بودکه آنجا ایستاده بود .توی کلاس، سهراب زاده بدبخت و درهم ریخته و متلاشی ،روی نیمکت کهنه ای که پیشتر ها جای یعقوب بود نشسته بود ودرخیالش یعقوب را میدید ...
که باآن زیرشلواری راه راه ،کت سورمه ای،چهره ی بیضی شکل ،به اومی خندد .از او می خواهد که چوبش نزند دفعه دیگه حتما نمره خوبی می گیرم)) یعقوب را می دید که نقاشی اش را به اونشان می دهد،تصویر درختی که برگهایش ریخته و ناشیانه کشیده شده بود .یعقوب پای لنگش را تکان می داد وخاموش به او نگاه می کرد .((یعقوب! چشمان شادابت کو ؟چرا نمی خندی؟ چراحرفی نمیزنی ؟!دلم داره از غصه می ترکه !..از اینکه چوبت زدم ناراحتی ؟ مرابببخش.....دق دلی های زندگی ام سرتو خالی کردم))آقای سهراب زاده چون شاخه ای از برف پای تخته سیاه ایستاده بود. در نگاهش اندوه نبود، خشمی سرکش زبانه می کشید .یکی از آخر کلاس پرسید :...آقا موضوع انشای امروز چیه ؟آموزگار گل تپه تکه ای گچ از میان گچدان برداشت و از سر صبر با خط خوش درشت روی تخته سیاه نوشت : زیر پل ،پای درخت

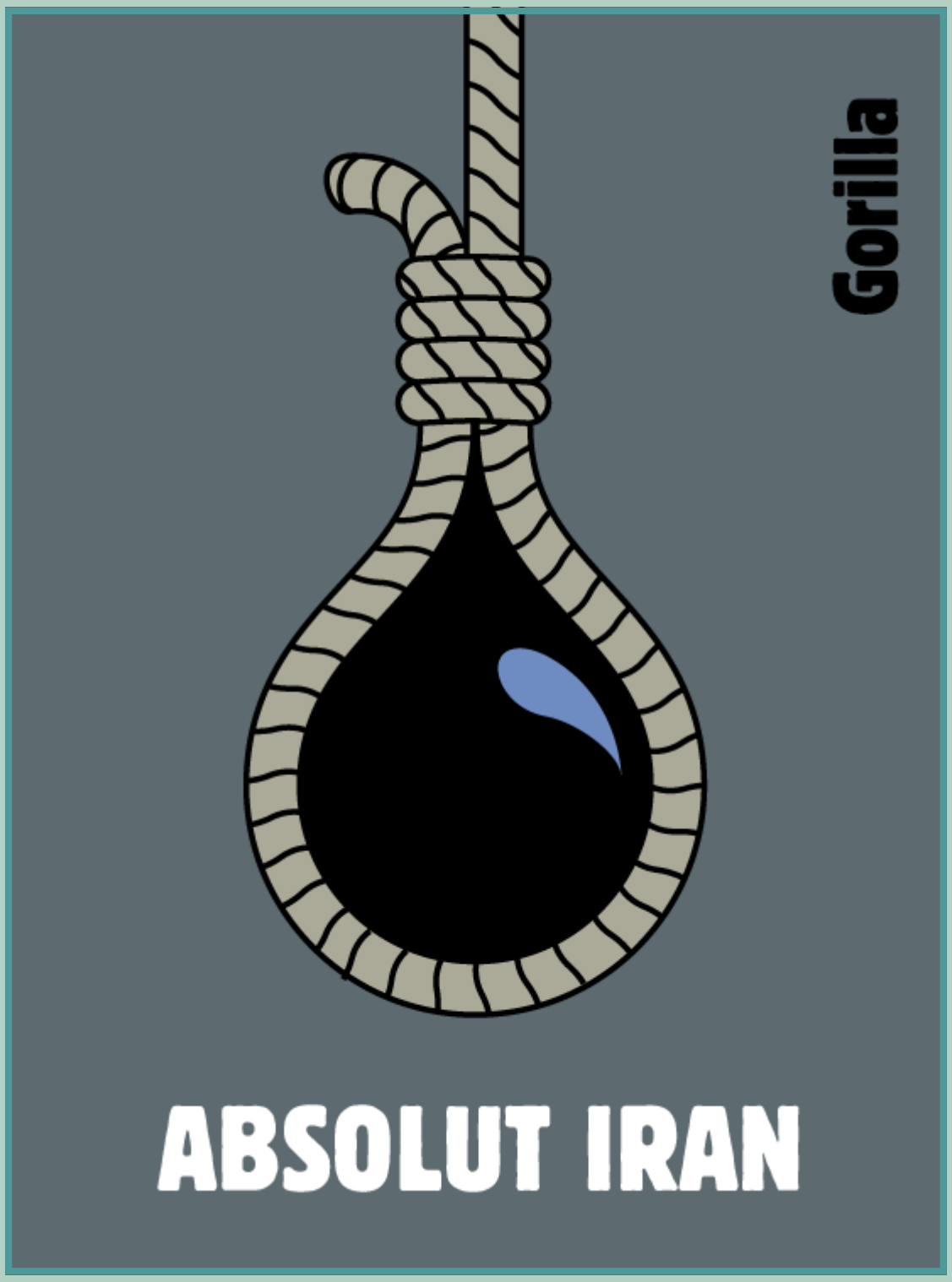
Gorilla
ABSOLUT IRAN

فروش سلاحهای اسراییلی به آذربایجان، معامله بزرگ نفتی و قلمرو فعالیت برای موساد

برگردان:آرسن نظریان

یکشنبه ۲۸ آذر ۱۳۹۵ - ۱۸ دسامبر ۲۰۱۶

روزنامه هاآرتص*، نویسندگان: آلیسون کاپلان سومر و تالی کروپکین

برنامه جشن هیچ گاه رسما اعلام نشده بود و هیچ یک از میزبانان هم حاضر به صحبت در باره آن نشد. نگاهی به ماجرای پنهانی میان کشوری با ۹۵ درصد جمعیت شیعه و بزرگترین سازمان یهودی امریکا.

۱۴ دسامبر ۲۰۱۶
قاعدتا باید تصور کرد جشن پراز شادی .. هانوکای* یهودیان برای آزادی مذهبی و تنوع و گوناگونی که مشترکا توسط یک سازمان یهودی امریکایی و یک کشور مسلمان در یک هتل لوکس در نزدیکی کاخ سفید برگزار می شود، یک رویداد پرطنین و چشمگیر طی تعطیلات عید باید باشد، نه یک ماجرای پنهانی میان طرفهای برگزارکننده. لکن، نه مجمع روسای بزرگترین سازمانهای یهودی امریکا و نه سفارتخانه جمهوری آذربایجان در واشنگتن، هیچ یک علاقمند به تبلیغ راجع به رویدادی که قرار بود چهارشنبه در هتل بین المللی ترامپ Trump International Hotel برگزار شود، نبودند. نه فقط مطبوعات اجازه ورود به محل جشن را نداشتند، بلکه هیچ یک از برگزارکنندگان مایل به صحبت در باره آن نبود. به هیچ کدام از تماسهای تلفنی و پیامهای الکترونیک متعدد هاآرتص به هردو حامی و اسپانسر جشن برای اطلاع از چند وچون قضیه پاسخی داده نشد.
لازم به یادآوری است که از ابتدای کار موضوع جشن محرمانه نگه داشته شد. هیچگاه رسما چیزی در باره آن اعلام نگردید. فقط هنگامی که عضوی از گروههای دعوت شده به مجمع نسخه ای از دعوت نامه را به مطبوعات درز داد، موضوع در سرتیتر مطبوعات قرار گرفت.

از اینجا بود که مشکل شروع شد. بعضی از سازمانهای وابسته به مجمع از اینکه راجع به برنامه با آنها مشورت نشده بود، به ویژه در جایی که موضوع به مکان برگزاری جشن مربوط می شد، ناخشنود بودند. پس از اینکه موضوع علنی شد، صدا های انتقاد نیز از هرسو برخاست. بسیاری از اعضای مجمع اعلام کردند به این دلیل که محل جشن هتل ترامپ است، در جشن حضور نخواهند یافت. دو گروه هم اعلام کردند که "نمی خواهند در اشتراک با دولت آذربایجان، یعنی رژیمی که مخالفان را با خشونت سرکوب می کند، جشن برگزار کنند".

ائتلافی از اعضای سطوح عامی سازمانها موسوم به "اگر نه اکنون"، که هدف اعلام شده اش پایان بخشیدن به حمایتها از اشغال فلسطین و تشویق ارزشهای پیشرو در جامعه یهودیان امریکاست، اعلام کرده است که درنظر دارد در هنگام جشن در هتل، تظاهرات اعتراضی در بیرون هتل برپا کند. مورتون کِلین، رییس سازمان صهیونیستی امریکا، به هاآرتص گفت که ابتکار برگزاری مشترک جشن از جانب آذری ها بوده است. وی اضافه کرد: "این فکر از آن آذری ها بود. آنها از سازمانهای یهودی خواستند که همراه دولتشان مشترکا جشن را برگزار کنند. آذری ها با سازمانهای یهودی ارتباط برقرار کرده و خواستند که عید هانوکا را با ما جشن بگیرند و ما هم البته پاسخ مثبت دادیم. این یک کشور مسلمان دوست اسراییل است. چه چیزی می توانست بهتر از نزدیک ساختن هرچه بیشتر یک کشور مسلمان به اسراییل باشد؟". گرچه، کلین اعتراف کرد که اینکار خیلی رسم نیست و تا آنجا که وی به خاطر دارد سابقه ندارد که سازمانهای یهودی امریکایی با یک کشور بیگانه مشترکا چنین برنامه ای را اجرا کنند، بااینحال گفت که وی از این فکر استقبال می کند: "اگر آنها چنین چیزی پیشنهاد می کنند دلیلی ندارد ما آن را رد کنیم. آنها بودند که با ما تماس گرفتند. اگر پنج کشور دیگر هم با ما تماس می گرفتند و چنین پیشنهادی می دادند، مطمئنا به همه آنها پاسخ مثبت می دادیم.

قرار است، جشن روز چهارشنبه، در همان روز جشن هانوکا (جشن روشن کردن شمعها در کاخ سفید)، برگزار شود، به طوری که رهبران یهودی در هردو رویداد بتوانند شرکت کنند. برای کسانی که می خواستند روابط حسنه آذربایجان، یهودیان و دولت اسراییل را جشن بگیرند زمان برگزاری ایدآل بوده است، زیرا قرار بود جشن روز بعد از سفر بنیامین ناتانیاهو، نخست وزیر اسراییل به باکو، پایتخت آذربایجان، برپا شود. طی این دیدار، الهام علی یف، رییس جمهور آذربایجان، اولین بار آنچه را که روزنامه نگاران، کارشناسان و ناظران مدتهاست ازآن آگاهند، به صدای بلند اعلام کرد: اینکه کشورش ظرف چند سال گذشته میلیاردها دلار - به گفته صریح علی یف ۸۵/۴ میلیارد دلار - سلاح و تجهیزات امنیتی از اسراییل خریداری و وارد کرده است.
فروش تسلیحات، که در طول سالها تدریجا افزایش یافته، فقط یک جنبه از دوستی دیرپا و همکاری نزدیک میان آذربایجان و اسراییل است. این رابطه، با توجه به اینکه ۹۵ درصد جمعیت آذربایجان شیعی مذهب و کشور با ایران، یعنی یکی از مصمم ترین دشمنان اسراییل، هم مرز است، بسیار قابل توجه است. ایران به روابط میان اسراییل و آذربایجان به شدت بدگمان است.

بنابر گزارشی از مرکز مسایل عمومی ژروزالم (اورشلیم) در روز سه شنبه، بدگمانی های ایران "از گزارشهایی بر می خیزد که گاه به گاه در رسانه ها ظاهر می شود" مبنی براینکه "موساد از آذربایجان به عنوان یک پایگاه مقدم برای جمع آوری اطلاعات درباره ایران و به ویژه برنامه هسته ای آن استفاده می کند".

نوشتاری در ۲۰۱۲ تحت عنوان "پایگاه تهاجمی اسراییل" در نشریه "فارین پالیسی" Foreign Policy از یک سلسله "تفاهمهایی" مبنی بر دسترسی اسراییل به چهار پایگاه هوایی متروک شوروی سابق در آذربایجان در نزدیکی مرز ایران، درصورتی که اسراییل تصمیم به حمله بگیرد، پرده بر می داشت.

ناتانیاهو تنها نخست وزیر اسراییل است که به آذربایجان سفر کرده است. توقف شش ساعته وی در باکو در روز سه شنبه، دیدار دوم وی از آن کشور بود. اولین سفر وی در ۱۹۹۶، طی اولین دوران تصدی اش به عنوان نخست وزیر صورت گرفت، یعنی پنج سال پس از آنکه اسراییل، در ۱۹۹۱ جمهوری مستقل آذربایجان را به رسمیت شناخت. شروع روابط گرم میان دو کشور مدیون جامعه کهن یهودیان آذربایجان است، که به بقا ادامه داده و درحال رشد است. جامعه، از حمایت مقامات و مراجع رژیمی که به خودکامگی و اعمال خشونت نسبت به مخالفانشان اشتهار دارد برخوردار است. باوجود تعدا بسیار کم - حدود ۲۰۰۰۰ نفر در یک کشور مسلمان ده میلیونی - جامعه با آنتی سمتیسم بسیار اندکی مواجه است. پرزیدنت علی یف از مراکز یهودی دیدن کرده و درارتباط با یک جلد تورات پول هدیه کرده و برای بازسازی یک کنیسه یهودی کمک مالی داده است.

لکن، روابط این دو بسیار فراتر از ارتباط مسلمان و یهودی می رود. آنچه درعمل دو کشور را به یکدیگر متصل می کند فروشهای انبوه تسلیحات و سامانه های دفاعی است که به گفته علی یف در کشمکش ارضی کشورش با ارمنستان اهمیت حیاتی دارد. ناگفته نماند که این معاملات مورد انتقاد جریانهای چپ اسراییل است. اسراییل، به نوبه خود در زمینه نفت و انرژی به شدت متکی برآذربایجان است. جمهوری آذربایجان یکی از بزرگترین فروشندگان نفت و گاز به اسراییل به شمار می رود.

در سال ۲۰۰۹ ، یکی از تلگرامهای دولت امریکا که در ویکی لیکس ظاهر شد، حاوی نقل قول بسیار مشهوری از علی یف راجع به روابط آذربایجان – اسراییل بود. علی یف گفته بود که روابط آذربایجان و اسراییل "به یک کوه یخی می ماند، زیرا نه دهم آن زیر آب است". در تلگرام آمده است که "هر یک از این دو کشور به راحتی مشکل ژئوپلتیک دیگری را درک می کند و هردو ایران را به عنوان یک خطر حیاتی برای امنیت خود تلقی می کنند. تولیدات صنایع دفاعی اسراییل که از شهرت جهانی برخوردار است همراه با خاطرجمعی از پایگاه فروشش، با نیازهای دفاعی اساسی آذربایجان، که مورد بی توجهی ایالات متحده و اروپا به دلایل مرتبط با مناقشه قره باغ بوده است، کاملا می خواند. پاره ای از مفسران براین نظرند که انگیزه باکو در برگزاری جشن در هتل ترامپ از قصد وی دایر بر جلب نظر مساعد دولت ایالات متحده ناشی می شود. آذربایجان هرسال میلیونها دلار صرف لابی گری نزد دولت امریکا می کند و از این منظر برگزاری مشترک جشن در ترامپ اینترنشنال هتل را نیز می توان در همین راستا قرار داد. (مالکولم هونلِین، رییس مجمع روسای سازمانهای یهودی به نشریه نیو یورک تایمز گفته است که محل جشن را آذری ها انتخاب کردند). واقعیت ناگفته ای که بر همگان آشکار است، اینست که کشورهایی برای استفاده از نفوذ سازمانهای یهودی امریکا با دولت اسراییل رابطه برقرار می کنند تا از این طریق با سازمانهای یهودی در ارتباط قرار گیرند. بدینسان، اعضای مجمع روسای سازمانهای یهودی در مارس گذشته به باکو سفر و با علی یف دیدار کردند.

گرچه، سفارت جمهوری آذربایجان در ایالات متحده راجع به جشن روز سه شنبه سکوت اختیار کرد، لکن مشتاقانه دیدار ناتانیاهو از آن کشور و دوستی آذربایجان با اسراییل را به طور برجسته در اینترنت گزارش نمود. صفحه فیسبوک سفارت در واشنگتن تماما به اخبار مربوط به ناتانیاهو اختصاص داشت. روز سه شنبه، درپی هر حرکت نخست وزیر اسراییل در باکو، حداقل هشت اعلان در آن صفحه پدیدار می شد. تارنمای سفارت به صورت وبسایت یک سازمان یهودی در آمده بود که نه فقط دیدار ناتانیاهو را گزارش می کرد، بلکه هم چنین مقاله ای از یک خاخام اسراییلی در قدردانی از کمک ارسالی آذربایجان به اسراییل دررابطه با آتش سوزی های اخیر در این کشور و نیز نوشتاری در مدح و ثنای شیمون پرز، رییس جمهوری مرحوم، به قلم یکی از رهبران جامعه یهودی آذربایجان، را منتشر کرده بود.

منبع: www.haaretz.com

* Haarets قدیمی ترین روزنامه عبری که از سال ۱۹۱۵ منتشر می شود و به اتخاذ مواضع چپ گرایانه شهرت دارد.

* Hanukkah از اعیاد قدیمی یهودیان که مدت یک هفته طول می کشد

بدون شرح

همایش بزرگداشت فیدل کاسترو با سخنرانی رحیم‌پور ازغدی در دانشگاه امام صادق برگزار شد.

پان تورانیسم، و نه اسلام، مسئول نسل کشی ارمنیان بود

از: هاروت ساسونیان، ناشر نشریه کالیفرنیا کوریر برگردان: آرسن نظریان

اخیرا، کتابی تحت عنوان "یادآوری برای آینده: ارمنستان، آشوبیتس و فراتر" به نگارش مایکل برنباوم، ریچارد لیبوویتس و مارچیا ساخس لیتل، حاوی مجموعه ای از مقالات و نوشتارهای پژوهشی راجع به موضوع نسل کشی منتشر شد که در کنفرانسی در لوس آنجلس، از ۸ تا ۱۱ مارس ۲۰۱۴ در دانشگاه یهودی امریکا ارائه گردید.

در یکی از این مقالات، پرفسور ریچارد روبنشتاین، کشتارهای جمعی ارمنیان را به افراط گرایی اسلامی علیه مسیحیان نسبت می دهد. این موضع، موضعی ناشی از بدفهمی است، حتی توسط خود ارمنیان، که با افتخار اعلام می کنند که اولین ملتی هستند که در سال ۳۰۱ مسیحیت را به عنوان مذهب رسمی کشورشان اتخاذ نمودند. ادبیات وسیعی حاوی این کژ فهمی به وجود آمده که ارمنیان به علت اعتقاد مذهبی شان و عدم پذیرش اسلام شهید شدند. باتوجه به وجود گرایشات تند ضداسلامی در امریکا و جاهای دیگر این ادعاهای نادرست بسیاری را گمراه می کند.

پرفسور روبنشتاین، هنگامی که در ابتدای مقاله اش به صحنه فجیعی از یک فیلم صامت هولیوودی در ۱۹۱۹ تحت نام : "قربانی کردن ارمنستان" اشاره می کند که در آن زنان برهنه ارمنی به صلیبهای چوبی کشیده شده اند، پژوهشش را از ابتدا با فرض نادرستی شروع می کند. پرفسور یادشده این نظر را ابراز می کند که ترکها با ایجاد این صحنه های وحشتناک قصد ارسال پیام ضد ارمنی و ضد مسیحی ویژه ای داشته اند و به اشتباه مدعی می شود که این فیلم "نمی توانسته است بدون مشارکت و رضایت مقامات ترک ساخته شده باشد."

پرفسور روبنشتاین فرض وجود انگیزه مذهبی در پس نسل کشی ارمنیان را بر این واقعیت می نهد که "امپراتوری عثمانی به صورت یک دولت مذهبی اداره می شد که در راس آن سلطان قرار داشت، که هم رییس دولت و فرمانده کل قوا و هم خلیفه مسلمانان سنی بود و بنابراین جانشین پیغمبر و پاسداراعظم اسلام به شمار می رفت.

پرفسور یادشده حتی باوجود نقل قول از دانشمند شهیر و محقق نسل کشی، دکتر واهاگن دادریان، که نظری خلاف وی را ابراز می کند ، باز بر وجود عامل عِلّی درپس نسل کشی مورد بحث اصرار می ورزد. طبق نظر دادریان، اعضای کمیته اتحاد و ترقی که در ۱۹۰۸ به قدرت رسیدند و نقشه نسل کشی را طرح و اجرا کردند، "رهروان آموزه های اسلام نبودند. گرچه اتحاد و ترقی دولت عثمانی را عمدتا به صورت یک دولت تئوکراتیک اداره می کرد، لکن رهبران آن اشخاص ناخداباور و لاادرایی بودند". باور کردن اینکه یک نفر مسلمان مومن به کشتن یک انسان رضایت خواهد داد مشکل است، چه برسد به اینکه راضی به کشتن میلیونها همنوع، ولو غیرمسلمان، باشد.

پرفسور روبنشتاین ضمن اینکه می پذیرد که طبق استدلال "[رونالد] سیونی و دیگر پژوهشگران، انگیزه اصلی برای طرح یکسان سازی جنایتکارانه انگیزه ای ناسیونالیستی بود و شکی نیست که ناسیونالیسم افراط گرایانه نقشی در این فاجعه داشت"، هم چنان بر نقش اساسی اسلام در کشتار جمعی ارمنیان عثمانی تاکید می ورزد. روبنشتاین مساله ناسیونالیسم پان ترکی را قابل طرح نمی داند و استدلال می کند که "مهم ترین انگیزه برای این پاکسازی مهیب قومی سرشت مذهبی داشت و به ویژه نتیجه ماهیت جزمی و تغییرناپذیر پاره ای تعالیم اسلام بود".

De lichamen van Armeense vrouwen en kinderen, omgebracht tijdens de volkerenmoord van 1915.

Mehmet Talaat Pasja, grootmeester van de loge van het Grootoosten van Turkije, in 1915 minister van Binnen-landse Zaken en brein achter de volkerenmoord. Na de oorlog vluchtte hij naar Berlijn, waar hij in 1921 door een Armeniër werd doodgeschoten

Een dodenmars : deportatie van Armeniërs in Charpert, 1915.

پرفسور روبنشتاین برای اثبات موضعش چنین استدلال می کند: در ۲ نوامبر ۱۹۱۴، امپراتوری عثمانی علیه متفقین، یعنی انگلستان، فرانسه و روسیه و متحدان آنها اعلان جنگ داد. در ۱۳ نوامبر، سلطان عثمانی، در مقام خلیفه، فراخوانی برای اعلام جهاد داد. روز بعد، شیخ الاسلام، مصطفی هایری بیگ، عالی ترین مقام مذهبی سنی در جهان عثمانی، رسما فتوای جهاد تحریک آمیزی را "علیه کافران و دشمنان اسلام" صادر کرد. برشورهای فتوای جهاد به زبان عربی حاوی شرح مفصل عملیات برای کشتن و ریشه کردن "کافران"، غیراز اتباع آلمان، متحد زمان جنگ امپراتوری، در کلیه مساجد در سراسر جهان اسلام توزیع شد. انگیزه جوخه های قتل و رهبران آنها، "هم ایدئولوژی جهاد و هم تفکر پان ترکیستی متاثر از ناسیونالیسم اروپایی، هردو بود". گرچه، تاثیر عملی جهاد مذهبی کلا بر توده های ترک محدود بود، لکن "بعدا اجرای طرح دولت برای نسل کشی ارمنیان را تسهیل نمود".

پرفسور مذکور این نکته را نادیده می گیرد که شور مذهبی اسلامی صرفا عاملی بود که برای شعله ور ساختن احساسات توده های متعصب ترک علیه ارمنیان مورد سوء استفاده قرار گرفت، در حالی که علت اصلی نسل کشی چیز دیگری بود. علت و انگیزه اصلی برای ریشه کن کردن ارمنیان حذف آنها به عنوان مانعی برسر راه ترک سازی و طرح بزرگ ایجاد امپراتوری پان تورانیستی بود که تا آسیای مرکزی امتداد داشته باشد.

تعداد نسبتا زیادی از کردها نیز باوجود اینکه خود مسلمان سنی بودند، صرفا به خاطر اینکه ترک نبودند کشته شدند.

ارمنیان مسیحی مشکلی با مسلمانان مومن و اعتقاد آنها نداشتند. درواقع، شمار زیادی از بازماندگان نسل کشی ارمنیان را مسلمانان مصر، ایران، عراق، اردن، لبنان، فلسطین و سوریه پناه دادند. ارمنیان فتوای شریف مکه، الحسین ابن علی در ۱۹۱۷ را، که به مسلمانان دستور می داد ارمنیان جان بدر برده از نسل کشی را مثل اعضای خانواده خودشان تحت حمایت قرار دهند، فراموش نمی کنند.
نقشه ترکهای جوان برای امحاء ارمنیان از قلمرو امپراتوری عثمانی به انگیزه ناسیونالیسم افراط گرایانه ترکی، و نه گرایشات پان- اسلامیستی، طرح و به اجرا در آمد.

منبع:
www.thecaliforniacourier.com

۱۴ دی ۱۳۳۱: یک عمل بزرگ منشی از سوی مردم ایران در زمان محمد مصدق

روز چهاردهم دی ماه سال 1331، یك هواپیمای شرکت هواپیمایی ایران که از شیراز و اصفهان به تهران

پرواز می کرد، در نزدیکی فرودگاه مهرآباد، هنگام کم کردن ارتفاع برای نشستن سقوط کرد و همه مسافران و سرنشینان آن جز دو تن کشته شدند. در این سانحه یك بسته بسیار بزرگ اسکناس از هواپیما بیرون افتاد که در سطح بیابان و جاده قدیم کرج پخش شد. صدها تن از کسانی که به کمك و یا تماشا آمده بودند و عموما از کارگران محل و نوجوانان بودند حتی یك قطعه اسکناس را برای خود برنداشتند. خبرنگاران به سراسر جهان نوشتند که سانحه پرتلفات هوایی تهران، منش ویژه و بزرگواری ایرانیان را یك بار دیگر به اثبات رساند